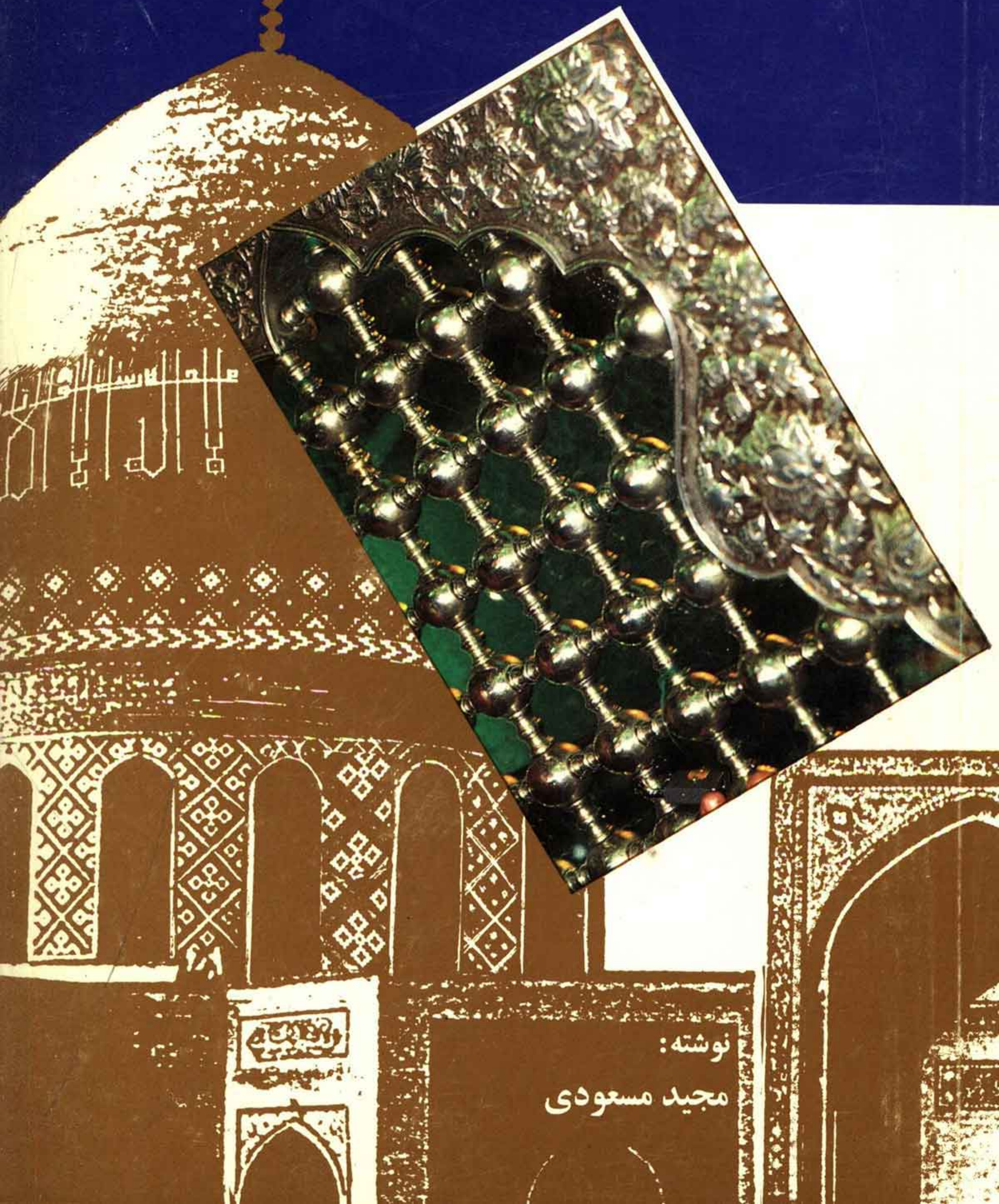


# درد راه سفر به کربلا

(گذری بر آستان احمد بن اسحاق)



نوشته:

مجید مسعودی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# در راه سفر به کربلا

مجید مسعودی

انتشارات زُراه

شابک ۶-۱-۹۱۶۴۳-۹۶۴-۱-۶ ISBN 964-91643-1-6



نام کتاب: در راه سفر به کربلا

نویسنده: مجید مسعودی

تیراژ: ۳۰۰۰

نوبت چاپ: اول

چاپ: مهارت

حروفچین: امیر حسن پیشوری

لیتوگرافی: صدف

تاریخ انتشار: بهار ۱۳۷۷

قیمت: ۳۵۰۰ ریال

ناشر: انتشارات زواره

نشانی: تهران - خیابان نجات الهی، جنب سازمان حفاظت محیط زیست، شماره

۱۸۹، طبقه اول.

تلفن: ۸۸۹۳۱۳۴

## فهرست

پیشگفتار ..... ۵

## فصل اول

احمد بن اسحاق کیست ..... ۱۷  
 اقامت اشعریان در قم ..... ۱۹  
 راه شناخت شیعیان بر اثر ..... ۲۲

## فصل دوم

آشنایی بیشتر با احمد بن اسحاق: ..... ۳۳  
 ۱- در جستجوی حقیقت ..... ۳۳  
 ۲- شبیه‌ترین مردم به رسول خدا ﷺ ..... ۳۵  
 ۳- احمد بن اسحاق و اطلاع وی از تولد ولی عصر عجل الله ..... ۳۶  
 ۴- اقرار به امامت امام حسن عسکری عجل الله ..... ۳۷  
 ۵- خالی نبودن زمین از حجت خدا در همه زمانها ..... ۳۸  
 پایداری بر «امر» غیبت و طولانی بودن آن ..... ۴۳  
 ۶- منزلت علی عجل الله نزد رسول خدا ﷺ ..... ۴۵  
 ۷- نهم ربیع الاول (عید شیعه) ..... ۴۶

## فصل سوم

تأییدی بر نیابت عثمان بن سعید عمّری ..... ۵۷

- ۶۳ ..... احمد بن اسحاق، وکیل امام حسن عسکری علیه السلام
- ۶۴ ..... اعطای قلم امام حسن عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق
- ۶۶ ..... توقیعات ولی عصر علیه السلام برای احمد بن اسحاق

### فصل چهارم

- ۷۹ ..... ملاقات احمد بن اسحاق با امام زمان علیه السلام (خبر سعد بن عبدالله):
- ۸۱ ..... - درگیری با خصم
- ۸۵ ..... - دیدار امام زمان علیه السلام
- ۹۱ ..... - طرح سؤالات سعد بن عبدالله در حضور امام زمان علیه السلام
- ۱۰۰ ..... - پاسخ امام زمان علیه السلام در رد شبهه‌های خصم
- ۱۰۴ ..... - پایان ماجرا
- ۱۰۷ ..... توضیح مختصری درباره حدیث «سعد بن عبدالله»

### فصل پنجم

- ۱۱۵ ..... احمد بن اسحاق و مسجد امام حسن عسکری علیه السلام در قم
- ۱۱۷ ..... سر پل ذهاب و آستان احمد بن اسحاق در گذشته و حال

### تصاویر

- ۱۲۱ ..... آستان قدیمی احمد بن اسحاق
- ۱۲۳ ..... آستان جدید احمد بن اسحاق
- ۱۲۵ ..... کتاب نامه

عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى صَلَاتِنَا فَلْيَصِلْ صَالِحِي مَوَالِينَا  
وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى زِيَارَتِنَا فَلْيَزُرْ صَالِحِي مَوَالِينَا  
يُكْتَبَ لَهُ ثَوَابُ زِيَارَتِنَا

بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۴، ح ۲۹

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند:

هر کس توانایی پیوند با ما را ندارد، باید به صالحان از دوستان ما پیوندد  
و هر کس توانایی زیارت ما را ندارد، باید صالحین از دوستان ما را زیارت کند  
که در این صورت، ثواب زیارت ما برای او نوشته خواهد شد

## سفر به کربلا

- آرزوی هر شیعه‌ای که ذرّه‌ای محبت علی و اولاد علی علیهم‌السلام در دل اوست
- آرزوی هر دردمندی که صحنه‌های حُزن‌آور عاشورا را به خاطر می‌آورد
- آرزوی هر مؤمنی که در زندگانی خود، «بهترین» را آرزو کرده است
- آرزوی هر مقصّری که زیارت ابا عبدالله علیه‌السلام را ذخیره آخرت خود بر تمامی تقصیرهایش می‌داند
- آرزوی هر ناامیدی که از هر «در»ی ترک امید کرده و سرانجام به آستان سید جوانان اهل بهشت روی آورده است.

... -

- و آرزوی هر یاری دهنده‌ای که در روز عاشورا حضور نداشته است تا به ندای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» امام حسین علیه‌السلام پاسخ مثبت دهد؛ اما به امید جبران فرصتهای از دست رفته می‌گوید:

إِنْ كَانَ لَمْ يُجِبْكَ بَدَنِي عِنْدَ اسْتِغَاثَتِكَ وَ لِسَانِي عِنْدَ اسْتِئْصَارِكَ فَقَدْ  
أَجَابَكَ قَلْبِي وَ سَمْعِي وَ بَصَرِي.<sup>(۱)</sup>

- اگر زمانی که نصرت می‌طلبیدی و یاری می‌خواستی، بدنم و زبانم تو را اجابت نکرد، همانا قلب و گوش و چشمم [در این زمان] تو را اجابت می‌کنند.

۱- زیارت حضرت امام حسین علیه‌السلام، مفاتیح الجنان.



پروردگارا، صادقانه از تو می‌خواهیم که آرزویمان را برآورده سازی و زیارت حسین بن علی سیدالشهدا علیه السلام را هرچه زودتر نصیبتان فرمایی.

### و اما، در راه سفر به کربلا

برای آنان که از راه زمین و از مسیر شهرهای کرمانشاه، سرپل ذهاب، قصر شیرین و مرز خسروی، خود را به خاک عراق رسانده و سپس سفر پر خیر و برکت خود را به سوی قبور ائمه معصومین علیهم السلام آغاز می‌کنند، توقفی هر چند کوتاه را در «سرپل ذهاب» توصیه می‌کنیم. شهرستانی که در میان شهرهای این مسیر، به یمن وجود مدفن یکی از علمای بزرگ شیعه، امتیاز خاصی یافته است.

این عالم، «احمد بن اسحاق»<sup>(۱)</sup>، یکی از اصحاب برجسته امام محمد تقی (امام جواد) و امام علی نقی (امام هادی) و امام حسن عسکری علیه السلام است که چند سالی نیز وکیل امام زمان علیه السلام بوده است.

آنان که احمد بن اسحاق را می‌شناسند، از همان زمان که قصد کربلا می‌کنند، برنامه زیارت این شخصیت را در سفر زیارتی خود قرار می‌دهند. اما از آنجا که بجز عده معدودی، بیشتر مسافران این «راه» آشنایی چندانی با این عالم شیعی ندارند، وقتی از فاصله‌ای نه چندان دور از «سرپل ذهاب»، گنبد آبی رنگی را مشاهده می‌کنند که دل‌های مشتاق را به سوی خود فرا می‌خواند؛ از خود می‌پرسند، این آستان از آن کیست؟ نویسنده کتاب حاضر می‌کوشد، تا آنجا که امکان دارد، به معرفی این

۱- در سرپل ذهاب و اطراف آن و کرمانشاه، این شخصیت را به نام «میر احمد» نیز می‌شناسند.

مکان و عالمی که در آنجا مدفون است پردازد؛ تا هم دین خود را نسبت به  
 دوستان محمد و آل محمد علیهم السلام ادا کرده باشد، و هم حق همجواری و  
 همسایگی یکی از عالمان اهل بیت علیهم السلام را بجا آورد، و هم توفیق دیگری را  
 به زائرین «در راه سفر به کربلا» نوید دهد.

۷۶/۱/۱۷



# پیشگفتار

بیان گوشه‌های شناخته شده‌ای از زندگانی «احمد بن اسحاق» و تشریف وی به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام و امام زمان علیه السلام - که طولانی‌ترین حدیث این کتاب را تشکیل می‌دهد - و اصولاً احادیثی که در طی این مجموعه به نظر خوانندگان می‌رسد، اساس و پایه‌اش بر دو روایت از امام رضا علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام استوار است که می‌فرمایند:

۱- سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا علیه السلام يَقُولُ: رَحِمَ اللهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا. فَقُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ؟ قَالَ علیه السلام: يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يُعَلِّمُهَا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا<sup>(۱)</sup>...

راوی می‌گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند رحمت کند بنده‌ای که امر ما را زنده کند. پرسیدم: چگونه امر شما را زنده کند؟ فرمود: علوم ما را فرامی‌گیرد و آن را به مردم می‌آموزد؛ زیرا مردم اگر محاسن کلام ما را فرا گیرند، محققاً از ما پیروی خواهند کرد.

۲- عَنْ مُدْرِكِ بْنِ الْهَزْهَارِ، قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَا مُدْرِكُ، رَجِمَ اللَّهُ عَبْدًا اجْتَرَّ مَوَدَّةَ النَّاسِ إِلَيْنَا فَحَدَّثَهُمْ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ تَرَكَ مَا يُنْكِرُونَ<sup>(۱)</sup>.

راوی می گوید که امام صادق عليه السلام فرمود: ای مدرک، خداوند رحمت کند آن بنده‌ای که دوستی مردم را به سوی ما جلب نماید؛ بدین صورت که برای آنان سخنانی را [از ما] بگوید که می‌پذیرند، و از گفتن آنچه که انکار می‌کنند پرهیزد.

بنابراین، ما هم به برکت نام و شخصیت «احمد بن اسحاق» و به خاطر حسن همجواری که با این عالم اهل بیت داریم، بهانه‌ای یافتیم تا احادیثی را از خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جمع‌آوری کنیم و به مناسبتی آنها را در کنار یکدیگر قرار دهیم و از این کار دو مقصد را پی‌گیری نماییم:

۱- یاد و ذکر اخباری از محمد و آل محمد عليهم السلام، که بیشتر در این کتاب، در ارتباط با قائم آل محمد عليه السلام است و آگاهی بر آنها در زمان غیبت از اهمّ امور شیعیان می‌باشد.

۲- یادی از دوستداران و ارادتمندان این خاندان، که هر کدام در زمان خود چه زحمتهای کشیده و چه ناملایمات و سختیهای را متحمل می‌شدند تا اینکه بتوانند «کلام» ائمه معصومین عليهم السلام را برای ما حفظ کنند و از نسلی به نسل دیگر برسانند. مردانی که مسافتهای زیادی را طی می‌کردند و خطرات بسیاری را به جان می‌خریدند تا دیداری از امام خود تازه کنند و حدیثی را از لسان مبارک آنان فرا گیرند و سپس با امکانات بسیار اندک



روزگاران گذشته، آن را برای ما بنویسند و به یادگار بگذارند.  
 آری، دستیابی به حرکات، سکانات، رفتار، گفتار، علم، عمل،... و  
 خلاصه فراگیری سیره ائمه معصومین علیهم السلام جز به همین نوشته‌ها، به چیز  
 دیگری وابسته نیست. اگر مطلب بجز این بود، هیچگاه امام صادق علیه السلام به  
 مفضل بن عمر نمی‌فرمود:

اُكْتُبَ وَ بُثَّ عِلْمَكَ فِي إِخْوَانِكَ فَإِنْ مِتَّ فَأَوْرِثْ كُتُبَكَ فَإِنَّهُ يَأْتِي زَمَانٌ  
 هَرَجَ مَا يَأْتِسُونَ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ<sup>(۱)</sup>.

بنویس و حاصل علمت را در میان برادرانت پراکنده ساز و آنها را برای  
 فرزندان به ارث باقی بگذار؛ زیرا زمانی سخت فرا خواهد رسید که [اهل آن  
 زمان] بجز با کتابهایشان با چیز دیگری مانوس نخواهند شد.

آیا به راستی این زمان سخت آمده است؟

آنچه مسلم است، زمان «غیبت» هر چه پیشتر می‌رود، «تنهایی»  
 انسان بیش از پیش خودنمایی می‌کند. هر چه تمدن، مدارج عالیه خود را  
 طی می‌کند، محدوده انسانیت و دین باوری تنگتر و تنگتر می‌شود.  
 «یقین»ها به علت طولانی شدن «غیبت» آن وجود مقدس، از ضعیفان  
 شیعه سلب می‌گردد و ذکر «واقعی» حضرتش - نه ذکر صوری آن - به  
 علت «انقطاع خبرش» از میان جامعه رخت برمی‌بندد.

اما در همین آشوب زمان، آنان که «خداوند» را باور دارند، با  
 واقعیت‌های موجود در خلقت که: «برای آخرت آفریده شده‌ایم نه دنیا، و برای

فنا نه بقاء، و برای مرگ نه زندگی»<sup>(۱)</sup>؛ بیش از گذشته آشنا می‌شوند و همواره «راهی» را برای گریزی آگاهانه از «ساده‌اندیشی» دنیایی جستجو می‌نمایند.

و در این میان، هوشمندانی که افق روشنتری از واقعیتها را می‌نگرند، علاوه بر این آگاهیها، «زمان» را نیز به شدت کوتاه و محدود می‌بینند. پس بیایید در این کوتاه زمان عمر، که به زندگی شبیم بیشتر می‌ماند تا به گل، که بهاری و خزان دارد، تاریکیها را تجربه نکنیم و نشانی‌ها را از کسانی بخواهیم که این راه را رفته‌اند و می‌دانند: «علم صحیح را از کجا باید فرا گیرند»<sup>(۲)</sup>.

اینان، همان دوستان و شیعیان موقی انواری هستند که: «خداوند آسمان را بنا نهاد، و زمین را انگسترانید، و ماه را روشن نکرد، و آفتاب را درخشنده فرمود و... مگر بخاطر محبت آنان»<sup>(۳)</sup>  
تفکر و تدبّر:

- در چگونه زیستن این دوستان و محبان انوار قدس الهی
- در ملاقاتهایی که با ائمه معصومین علیهم‌السلام داشته‌اند
- در تعاریفی که اهل بیت علیهم‌السلام از آنان نموده‌اند
- در نحوه ایمان آوردنشان

۱- اشاره به نامه علی علیه‌السلام به امام حسن مجتبی علیه‌السلام: «وَاعْلَمْنَا بِبَنِي آتَكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ وَلَا لِلدُّنْيَا، وَ لِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ، وَ لِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ» نهج البلاغه، نامه ۳۱

۲- اشاره به حدیثی از امام جعفر صادق علیه‌السلام که فرموده‌اند: «فَانظُرُوا عَلَيَّكُمْ عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ» بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۱، ح ۳۱

۳- اشاره به عباراتی از حدیث شریف کساء.



- در میزان محبت خاندان وحی به آنها

- در نوع احادیثی که از محمد و آل محمد روایت کرده‌اند

- و...

خود، فراگیری فرهنگی است فراتر از تمامی فرهنگهایی که در دنیای کنونی بر جامعه عرضه می‌شود و روز بروز انسانها را از حقیقتی که بر جهان خلقت حکمفرماست دور می‌سازد.

این افراد کسانی هستند که قدم به قدم و نفس به نفس، چهارده معصوم را پیروی کرده‌اند. همان حواریونی که امام موسی بن جعفر آنان را این گونه معرفی می‌فرماید:

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ، نَادَى مُنَادٍ آئِنَ حَوَارِيٍّ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ الَّذِينَ لَمْ يَنْقُضُوا الْعَهْدَ وَ مَضَوْا عَلَيْهِ؟ فَيَقُومُ سَلْمَانُ وَ الْمِقْدَادُ وَ أَبُو ذَرٍّ.

هنگامی که روز قیامت فرارسد، ندا دهنده‌ای ندای می‌دهد:

- کجا هستند حواریون محمد بن عبدالله، همان کسانی که عهد را

نشکستند و بر آن پایدار ماندند؟

سلمان و مقداد و ابوذر برمی‌خیزند.

قَالَ: ثُمَّ يُنَادِي آئِنَ حَوَارِيٍّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ صِبي مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَيَقُومُ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ الْخَزَاعِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَ مَيْمَنُ بْنُ يَحْيَى التَّمَارِيُّ مَوْلَى بَنِي أَسَدٍ وَ أُوَيْشُ الْقُرَنِيُّ.

بار دیگر ندا داده می‌شود:

- حواریون علی بن ابی طالب و صبی محمد بن عبدالله کجا

هستند؟

عمرو بن حمق خزاعی، محمد بن ابی بکر، میثم تمّار و اویس قرنی

برمی خیزند.

قَالَ: ثُمَّ يُنَادِي الْمُنَادِي آيْنَ حَوَارِيَّ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَيَقُومُ سُفْيَانُ بْنُ أَبِي لَيْلَى الْهَمْدَانِيُّ وَ حُذَيْفَةُ بْنُ أُسَيْدِ الْغِفَارِيِّ.

سپس ندا دهنده ندای می دهد:

= حواریون امام حسن مجتبیٰ علیه السلام پسر فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول خدا

صلوات الله علیهم کجا هستند؟

سفیان بن ابی لیلی همدانی و حذیفه بن اسید غفاری برمی خیزند.

قَالَ: ثُمَّ يُنَادِي آيْنَ حَوَارِيَّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ؟ فَيَقُومُ كُلُّ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَهُ وَ لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْهُ.

آنگاه منادی ندای می دهد:

= حواریون حسین بن علی علیه السلام کجا هستند؟

تمامی کسانی که همراه حضرتش [در صحرای کربلا] به شهادت رسیدند و

اورا وانگذاشتند، برمی خیزند.

قَالَ: ثُمَّ يُنَادِي آيْنَ حَوَارِيَّ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ؟ فَيَقُومُ جُبَيْرُ بْنُ مُطْعَمٍ وَ يَحْيَى بْنُ أُمِّ الطَّوِيلِ وَ أَبُو خَالِدٍ الْكَابُلِيُّ وَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ.

سپس ندا دهنده ندای می دهد:

= حواریون علی بن حسین علیه السلام کجا هستند؟

جبیر بن مطعم، یحیی بن ام طویل، ابو خالد کابلی و سعید بن مسیب

برمی خیزند.

قَالَ: ثُمَّ يُنَادِي آيْنَ حَوَارِيَّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ حَوَارِيَّ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ؟ فَيَقُومُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَرِيكِ الْعَامِرِيُّ وَ زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنَ وَ بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْمَجْلِيُّ وَ



مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيُّ وَ لَيْثُ بْنُ الْبَخْتَرِيِّ الْمُرَادِيُّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ  
وَ عَامِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَدَاعَةَ وَ حُجْرُ بْنُ زَائِدَةَ وَ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ.

سپس منادی ندا می دهد:

— حواریون محمد بن علی علیه السلام و حواریون جعفر بن محمد کجا هستند؟  
عبدالله بن شریک عامری، زرارة بن اعین، برید بن معاویه عجللی، محمد بن  
مسلم ثقفی، لیث بن بختری مرادی، عبدالله بن ابی یعفور، عامر بن عبدالله بن  
جداعه، حجر بن زائده و حمران بن اعین برمی خیزند.

ثُمَّ يُنَادِي سَائِرَ الشَّيْعَةِ مَعَ سَائِرِ الْأَيْمَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ  
فَهَؤُلَاءِ أَوْلُ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْفِرْدَوْسَ وَ هَؤُلَاءِ أَوْلُ السَّابِقِينَ وَ أَوْلُ  
الْمُقَرَّبِينَ وَ أَوْلُ الْمُتَحَوِّرَةِ مِنَ التَّابِعِينَ<sup>(۱)</sup>.

و [سرانجام] در روز قیامت، سایر شیعیان را با سایر ائمه علیهم السلام فرامی خوانند.  
پس این گروه، اولین دسته از شیعیانی هستند که به بهشت (فردوس) وارد  
می شوند و این گروه، اولین از سابقین و اولین از مقربین و اولین مزین شدگان به  
نعمت، از تابعین هستند.

بنابراین، شناخت این برگزیدگان، راه را برای حرکت به سوی  
حقیقت، بسیار آسان می کند.

ما نیز با توجه به این امر، می کوشیم چهره علمی یکی از این علمای  
شیعه (احمد بن اسحاق قمی) را در قالب احادیثی که از ائمه معصومین  
همزمانش روایت می کند، و یا احادیثی که در رابطه با این شخصیت  
مطرح می شود، به گونه ای به تصویر بکشیم. فهم و تدبیر در این روایات، ما

را در شناخت هر چه بیشتر این عالم اهل بیت یاری می‌دهد. آنچه در این مجموعه می‌آید - به علت محدود بودن مطالب آن - ممکن است به گونه‌هایی متفاوت، در بعضی از کتابها آمده باشد. اما در هر صورت از اینکه کتابی مستقل<sup>(۱)</sup>، آن هم به شیوه‌ای جدید را به دوستان محمد و آل محمد علیهم‌السلام تقدیم می‌کنیم، بسی شکر گزاریم و امیدواریم که از این طریق بتوانیم با چهره‌ای این شخصیت برجسته عالم تشیع آشنا تر گردیم و زیارتش را مغتنم شماریم؛ با توجه به اینکه در حین زیارت، این حدیث را نیز بخاطر آوریم که:

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَابْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ فِي بَعْضِ الْمَقَابِرِ إِذْ جَاءَ إِلَى قَبْرِ فَجَلَسَ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْقَبْرِ فَقَرَأَ سَبْعَ مَرَّاتٍ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ ثُمَّ قَالَ: حَدَّثَنِي صَاحِبُ هَذَا الْقَبْرِ - وَهُوَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ - أَنَّهُ مَنْ زَارَ قَبْرَ مُؤْمِنٍ فَقَرَأَ عِنْدَهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ لِصَاحِبِ الْقَبْرِ<sup>(۲)</sup>.

۱- تا آنجا که اطلاع یافتیم، تا کنون، دو کتاب مستقل دیگر در این زمینه نگاشته شده است. یکی به نام «احمد بن اسحاق، سفیر حضرت امام زمان علیه‌السلام» که در سال ۱۳۴۶ توسط آقای احمد توکلی کرمانی - در قطع جیبی و ۱۶۰ صفحه، با چاپ دو تصویر از بارگاه قدیمی احمد بن اسحاق، چاپ حکمت قم - نگارش یافته است و دیگری: «احمد بن اسحاق؛ امین امامت» که نویسنده آن، آقای ناصر باقری بید هندی است. این کتاب، با قطع رقعی در ۹۵ صفحه، توسط مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی در تابستان ۷۶ به چاپ رسیده است. این نوشته زمانی به دست ما رسید که حروفچینی نهایی و صفحه‌آرایی کتاب حاضر (در راه سفر به کربلا) پایان یافته بود و امکان معرفی بیشتر آن وجود نداشت.

۲- ثواب الاعمال، ص ۴۴۲

احمد بن محمد بن عبدالله اشعری<sup>(۱)</sup> می گوید: با ابراهیم بن هاشم<sup>(۲)</sup> در یکی از گورستانها بودیم. ابراهیم کنار قبری رو به قبله نشست و دست بر روی قبر نهاد و هفت بار سوره «اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ» را قرائت کرد. سپس رو به من نموده گفت: صاحب این قبر که محمد بن اسماعیل بن بزیع<sup>(۳)</sup> باشد مرا [از حضرت رضا علیه السلام] حدیث کرد که: هر کس قبر مؤمنی را زیارت کند و هفت بار سوره «اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ» را تلاوت کند، خداوند، او و صاحب قبر هر دو را می آمرزد.

- 
- ۱- از بزرگان محدثین شیعه قم و از اصحاب حضرت رضا و امام جواد و حضرت هادی علیهم السلام.
  - ۲- پدر علی بن ابراهیم قمی صاحب تفسیر قرآن، معروف به تفسیر علی بن ابراهیم.
  - ۳- اصلاً اهل عراق بوده و او را از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهم السلام ذکر کرده اند. در زمان امام جواد علیه السلام از دنیا رفته و در دستگاه خلیفه عباسی شغلی مهم داشته و کارهای شیعیان و گرفتاریهای آنان را حل و فصل می کرده تا جایی که امام رضا علیه السلام درباره اش فرموده اند: دوست داشتم مانند او در میان شما می بود.



# فصل اوّل

# احمد بن اسحاق کتیب

«ابو علی احمد بن اسحاق اشعری قمی، از اصحاب امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیه السلام بوده و در نزد امام عسکری علیه السلام امتیاز خاصی داشته است. او در قم و کیل آن حضرت بوده و پس از وی از وکلای امام زمان علیه السلام به شمار می‌رفته و توقیعات حضرت به افتخارش صادر شده است. به علاوه، احمد بن اسحاق در عصر خویش، پیشوا و بزرگ علما و فقها و محدثین قم بود؛ به طوری که در میان انبوه علمای قم، بخصوص دانشمندان اشعری خاندان خود که اکثریت فقها و محدثین قم را تشکیل می‌دادند، چهره درخشان و فرد شاخص و سرشناس آنها بوده است.»<sup>(۱)</sup>

مختصر شرح حال فوق درباره «احمد بن اسحاق» یکی از دقیقترین معرفی‌های این شخصیت بزرگ تاریخ شیعه است. هر چند در این کتاب برای معرفی اجمالی ایشان می‌توان به همین متن مذکور اکتفا کرد؛ اما بی‌مناسبت نیست که نظر بعضی دیگر از علمای شیعه را نیز درباره این عالم شیعی از نظر بگذرانیم:<sup>(۲)</sup>

۱- مفاخر اسلام، ج ۲، ص ۹

۲- مباحثهای «رجالی» و «تاریخی» را در این زمینه، به متخصصین این فن وامی‌گذاریم؛ با توجه به اینکه آقای دوانی در کتاب «مفاخر اسلام» این جنبه را بیشتر مورد دقت و بررسی قرار داده‌اند.

### ۱- شیخ طوسی (۴۶۰ ه.ق) صاحب «رجال»

ابو علی احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد احوص اشعری، شخصیتی عالیقدر و از خواص اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بوده و حضرت ولی عصر علیه السلام را ملاقات کرده است. او شیخ اهل قم بوده و خدمت ائمه علیهم السلام می رسیده و از آن بزرگواران اخذ حدیث می نموده است. احمد بن اسحاق، صاحب تألیفاتی نیز بوده که از آن جمله، کتاب «علل الصلوة» است و کتاب «مسائل الرجال» که به روایت امام هادی علیه السلام است.<sup>(۱)</sup>

### ۲- حاج شیخ عباس قمی در «منتهی الآمال»

«شیخ اجل، ابو علی احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک الاحوص الاشعری، ثقة رفیع القدر و از اجلاء اهل قم است. خانواده و خویشان او از اصحاب ائمه علیهم السلام و از محدثین کبارند و در فصل اصحاب حضرت صادق علیه السلام و اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام حال چند نفر از ایشان مذکور شد، مانند: عمران بن عبدالله، عیسی بن عبدالله، زکریا بن آدم و زکریا بن ادریس رضوان الله علیهم اجمعین. احمد بن اسحاق از حضرت جواد و هادی علیهم السلام روایت کرده و از خواص اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بوده و به شرف ملاقات حضرت صاحب الزمان علیه السلام نائل شده. او شیخ قمیین و وafd ایشان است و از سفراء ممدوحین است که توفیق شریف به مدحشان بیرون آمده و از «ربیع الشیعه» نقل شده که او از وکلا و سفرا و ابواب معروفین است.»<sup>(۲)</sup>

۱- الفهرست، ص ۲۶، شماره ۶۸

۲- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷۳۷

### ۳- محمد بن علی اردبیلی در «جامع الزواة»

ابو علی احمد بن اسحاق بن عبدالله سعد بن مالک احوص اشعری، از اهل قم بود و از جانب اهالی قم، خدمت ائمه علیهم السلام می رسید. وی از امام جواد و حضرت هادی علیهم السلام روایت نقل کرده، از خواص اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بوده و حضرت ولی عصر علیه السلام را نیز ملاقات نموده است. او شیخ اهل قم و فرستاده آنها نزد ائمه بود و مردی صالح و جلیل القدر و مورد اطمینان بود.<sup>(۱)</sup>

## اقامت اشعریان در قم

علمای رجال، احمد بن اسحاق را - از نظر نسب - متفق القول، اشعری<sup>(۲)</sup> می دانند و او را این گونه معرفی کرده اند: «احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک الاحوص الاشعری».

با اقتباس از کتاب «تاریخ قم» نوشته «ناصر الشریعه»:

اجداد احمد بن اسحاق اصلاً ساکن کوفه بوده و پس از کشته شدن زید بن علی علیه السلام (۱۲۱ هجری) متواری شده تا اینکه پس از چندی تصمیم به اقامت در ایران و بخصوص منطقه ای در نزدیکی قم را می گیرند و در آنجا ساکن می شوند. احوص - پس از گذراندن سالهایی چند در این منطقه و پیش آمدن ماجراهایی -

۱- جامع الزواة، ج ۱، ص ۴۱

۲- نسبت «اشعری» یا به اعتبار نام جد است، یا به اعتبار مذهب «اشاعره» که در اینجا اشعری و اشعریون به جد خود اشعر (پُر مو) منسوب هستند.



رحل اقامت را در قم می‌افکند. سپس عبد الله، برادر وی نیز به آنجا آمده و کم کم نسل اشعریها در قم رو به فزونی می‌نهد و بدینسان بذر تشیع در این منطقه از ایران کاشته می‌شود.

علامه مجلسی در کتاب «بحار الانوار» در ضمن مدح اهالی قم می‌نویسد:

اکثر اهالی قم از اشعریین هستند و رسول خدا ﷺ درباره ایشان فرموده است: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْأَشْعَرِيِّينَ صَغِيرِهِمْ وَ كَبِيرِهِمْ»<sup>(۱)</sup>  
خداوندا، بزرگ و کوچک اشعریون را ببامرز.

نیز فرموده است: اشعریون از من هستند و من از ایشان می‌باشم.<sup>(۲)</sup>  
قابل توجه اینکه از طایفه اشعری‌ها، علمای بزرگی پا به عرصه وجود نهاده‌اند که در کتب رجالی سرگذشت آنان و مقاماتی که برای آنها ذکر شده، آمده است. خدماتی که اشعریون به جهان تشیع نموده‌اند و تألیفاتی که در این زمینه به جای گذارده‌اند، همه در کتابهای مربوط ذکر شده است.

از شخصیت‌های برجسته اشعریون، یکی «زکریا بن آدم» است که قبر وی در «شیخان» قم می‌باشد و حضرت رضا علیه السلام به ایشان فرموده‌اند:  
فَإِنَّ الْبَلَاءَ يُدْفَعُ بِكَ عَنْ أَهْلِ قُمْ كَمَا يُدْفَعُ الْبَلَاءُ عَنْ أَهْلِ بَغْدَادَ بِأَبِي الْحَسَنِ الْكَاظِمِ علیه السلام.<sup>(۳)</sup>

همانا بلا به سبب تو از اهل قم دفع می‌شود؛ همان گونه که از اهل بغداد به

۱ و ۲- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۲۰ و ۲۲۱، به نقل از «تاریخ قم» نوشته حسن بن محمد بن حسن قمی.

۳- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷، ح ۴۵

سبب امام موسی کاظم علیه السلام دفع می شود.

و یا اینکه در «اختصاص» شیخ مفید، ضمن معرفی اصحاب ائمه

معصومین علیهم السلام آمده است:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ، وَ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَا: خَرَجْنَا بَعْدَ وِفَاةِ زَكَرِيَّا  
 بْنِ آدَمَ إِلَى الْحَجِّ فَتَلَقْنَا كِتَابَهُ علیه السلام فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ مَا جَرَى مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ  
 فِي الرَّجُلِ الْمُتَوَفَّى: فِي رَحْمَةِ اللَّهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ قُبِضَ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا.  
 فَقَدْ عَاشَ أَيَّامَ حَيَاتِهِ عَارِفًا بِالْحَقِّ، قَائِلًا بِهِ، صَابِرًا مُحْتَسِبًا لِلْحَقِّ، قَائِمًا بِمَا  
 يُحِبُّ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ صلوات الله عليه وَ مَضَى رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ غَيْرَ نَاكِثٍ وَ لَا مُبَدِّلٍ.  
 فَجَزَاهُ اللَّهُ أَجْرَ نَبِيِّهِ وَ أَعْطَاهُ جَزَاءَ سَعْيِهِ<sup>(۱)</sup>.

محمد بن اسحاق و حسن بن محمد گفتند: بعد از وفات زکریا بن آدم، عازم سفر مکه شدیم. در بین راه، نامه‌ای از امام جواد علیه السلام به دست ما رسید که در آن درباره زکریا بن آدم مطالبی نوشته شده بود. از جمله اینکه: او همواره در رحمت خدا بوده و هست، از روزی که متولد شده و روزی که فوت نموده و روزی که زنده مبعوث خواهد شد. محققاً در ایام زندگانی خود، عارف به حق و قائل به آن بود و برای حق صابر بود و پاداش عملش را به حساب خدا می گذاشت (از او امید داشت). به آنچه که خدا و رسولش صلوات الله علیهما دوست می داشتند، قیام می کرد و در حالی از دنیا رفت که نه پیمان (عهد و لایحه) را شکست و نه آن را تغییر داد و نه تبدیل کرد. خداوند به او پاداش نیتش را مرحمت، و جزای سعی و تلاشش را عطا فرماید.

خلاصه اینکه: «اشعریون مزارع و املاک بسیاری را برائمه هدی علیهم السلام

وقف نمودند و آنان اولین کسانی بودند که برای ائمه اطهار علیهم السلام خمس فرستادند و ائمه معصومین علیهم السلام نیز عده بسیاری از اشعری‌ها را به کفنها و هدیه‌ها اکرام فرمودند». (۱)

## راه شناخت شیعیان برتر

- قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ رضی الله عنه: اِعْرِفُوا مَنَازِلَ شِيعَتِنَا عَلَيَّ قَدْرٍ رِوَايَتِهِمْ عَنَّا وَ فَهْمِهِمْ مِنَّا (۲).

امام جعفر صادق رضی الله عنه فرمودند: منزلت شیعیان ما را به قدر روایاتی که از ما نقل می‌کنند و فهمی که نسبت به ما دارند، بشناسید.

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: اِعْرِفُوا مَنَازِلَ الرِّجَالِ مِنَّا عَلَيَّ قَدْرٍ رِوَايَاتِهِمْ عَنَّا (۳).

امام باقر رضی الله عنه فرمودند: قدر و منزلت مردان (بزرگان) ما را به قدر روایاتی که از ما نقل می‌کنند بشناسید (منزلت کسانی که خود را به ما منسوب می‌کنند، بستگی به روایاتی دارد که از ما نقل می‌کنند).

- عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ رضی الله عنه: يَا بُنَيَّ اِعْرِفْ مَنَازِلَ الشَّيْعَةِ عَلَيَّ قَدْرٍ رِوَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ، فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدِّرَايَةُ لِلرِّوَايَةِ وَ

۱- بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۲۱

۲- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۴۸، ح ۲۰

۳- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۲۳

بِالدَّرَايَاتِ لِلرَّوَايَاتِ يَعْلُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ<sup>(۱)</sup>.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت فرمود: امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای پسر، مقام و منزلت شیعیان را به قدر روایتی که نقل می کنند و به میزانی که شناخت و معرفت دارند بشناس. همانا معرفت، همان درایت و فهم و درک روایت است و به وسیله فهم و درایت روایات است که، مؤمن به بالاترین درجات ایمان نائل می شود.

با توجه به احادیث فوق، و احادیث مشابه دیگر در مآخذ شیعه، می توان گفت: یکی از عمده ترین راههای شناخت شیعیان برتر و اصحاب برجسته ائمه معصومین علیهم السلام، توجه و دقت در مضامین روایاتی است که از این بزرگان و یا درباره آنان بجای مانده است.

اما ورود حق بینانه در این عرصه پهناور و دریای بی کران، و خروج از آن با دستیابی به یک معرفت بیشتر؛ لازمه اش: اولاً - داشتن زمینه های محکم در پذیرش امر «ولایت» و «امامت» است.

ثانیاً - ایجاد «سنخیتی» است با چگونه اندیشیدن این افراد در مورد آنچه که به چهارده معصوم علیهم السلام مربوط می شود.

مثلاً درباره عبدالله بن ابی یعفور چنین روایت شده است که به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: «به خدا سوگند، اگر شما اناری را نصف کنید و بگویید این نیمه حرام و آن نیمه حلال است، من شهادت می دهم آنچه را که گفتی حلال، حلال و آنچه را که گفتی حرام، حرام است»<sup>(۲)</sup>

۱- معانی الاخبار، ص ۱

۲- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۱۸



به عبارت دیگر، اگر ما هم بتوانیم همانند این بزرگان بیندیشیم، و یا حداقل، خود را در مسیر این باورها به آنها نزدیک نماییم، تا اندازه‌ای توانسته‌ایم بین خود و آنان «سنخیت» ایجاد کنیم که این، خود راز موفقیت ما در شناخت هر چه بیشتر آنان است.

اکنون اگر بخواهیم از این کلی گویی پرهیزیم، شاید بتوانیم مواردی را به عنوان نمونه ارائه نماییم که نقطه آغازی برای حرکت به سوی شناخت این دریاهاى بی انتها<sup>(۱)</sup> باشد.

با اندکی دقت در این روایات، به این نکات مهم پی می‌بریم که «راویان» اخبار و صاحبان فهم و درایت «کلام» ائمه اطهار علیهم‌السلام:

۱- به چه میزان صاحب سر، و حامل احادیث «صعب مستصعب» بوده‌اند:

عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام سَبْعِينَ أَلْفَ حَدِيثٍ لَمْ أَحَدِثْ بِهَا أَحَدًا قَطُّ وَ لَا أَحَدِثُ بِهَا أَحَدًا أَبَدًا. قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّكَ حَمَلْتَنِي وَقَرَأَ عَظِيمًا بِمَا حَدَّثْتَنِي بِهِ مِنْ سِرِّكُمْ الَّذِي لَا أَحَدِثُ بِهِ أَحَدًا وَ رُبَّمَا جَاشَ فِي صَدْرِي حَتَّى يَأْخُذَنِي مِنْهُ شِبْهُ الْجُنُونِ. قَالَ عليه السلام: يَا جَابِرُ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاخْرُجْ إِلَى الْجَبَانِ فَاخْفِزْ حُفَيْرَةً وَ دَلَّ رَأْسَكَ فِيهَا ثُمَّ قُلْ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِكَذَا وَ كَذَا<sup>(۲)</sup>

از جابر بن یزید جعفی نقل شده که گفت: امام باقر عليه السلام هفتاد هزار حدیث به من آموخت که آن را برای هیچکس بیان نکرده و تا ابد هم بیان نخواهم کرد. آنگاه

۱- اشاره به حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله که درباره سلمان فرمودند: سَلْمَانُ بَحْرٌ لَا يُتْرَفُ وَ كَنْزٌ لَا يُنْفَدُ.

۲- اختصاص، ص ۶۷

جابر می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: همانا بار سنگین و عظیمی را با ذکر این احادیث بر من حمل نمودید؛ اسراری که نمی توانم آن را به دیگری باز گویم، تا آنجا که [این مطالب] در درونم می جوشد و مرا حالتی شبیه به حالت جنون دست می دهد [شما در این مورد چه دستور می فرمایید].

امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر هنگامی که این حالت به تو دست داد، به سوی بیابان برو و گودالی حفر کن. سپس سرت را به داخل آن فرو بر و بگو: محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) به من چنین و چنان گفت.

۲- ائمه معصومین علیهم السلام چگونه و با چه عباراتی از آنان تعریف می کرده اند:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: رَحِمَ اللَّهُ زُرَّارَةَ بْنَ أَعْيَنَ، لَوْلَا زُرَّارَةُ لَأَنْدَرَسَتْ  
آثَارُ النَّبِيِّ أَحَادِيثُ أَبِي علیه السلام.<sup>(۱)</sup>  
خداوند زراره را رحمت کند. اگر زراره نبود، آثار نبوت [یعنی] احادیث پدرم از بین می رفت.

۳- در برنامه های رجعت، که یکی از اصول مسلم اعتقادی شیعه است، چه مقاماتی دارند:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: يَا مُفَضَّلُ أَنْتَ وَ أَرْبَعَةٌ وَ أَرْبَعُونَ رَجُلًا تُحْشَرُونَ  
مَعَ الْقَائِمِ أَنْتَ عَنْ يَمِينِ الْقَائِمِ؛ تَأْمُرُ وَ تَنْهَى وَ النَّاسُ إِذْ ذَاكَ أَطْوَعُ لَكَ  
مِنْهُمْ الْيَوْمَ.<sup>(۲)</sup>

۱- اختصاص، ص ۶۶

۲- دلائل الامامة، ص ۲۴۸

ای مفضل، تو و چهل و چهار مرد دیگر، همراه قائم علیه السلام محشور خواهید شد؛ در حالی که در طرف راست [حضرتش] می ایستی و امر و نهی می کنی. در آن زمان، مردم بیش از امروز از تو اطاعت می کنند.

۴- منزلت آنان نزد ائمه معصومین علیهم السلام چگونه بوده است:

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مالک اشتر فرمودند:

كَانَ لِي كَمَا كُنْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ (۱)

مالک برای من، چنان بود که من برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم.

۵- در برابر «امر» امام معصوم علیه السلام تا چه پایه ای از اطاعت و

فرمانبرداری بوده اند:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: ... فَأَمَّا الَّذِي لَمْ يَتَغَيَّرْ مِنْذُ قُبُضِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا طَرْفَةَ عَيْنٍ؛ قَالَ مِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ لَمْ يَزَلْ قَائِمًا قَائِمًا عَلَى قَائِمِ السَّيْفِ عَيْنَاهُ فِي عَيْنِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَنْتَظِرُ مِنِّي يَأْمُرُهُ فَيُضِي. (۲)

... و اما آن کس که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه چشم به هم

زدنی دگرگون نشد، مقداد بن اسود بود. او پیوسته در حالی که ایستاده بود و قبضه

شمشیرش را در دست داشت، چشمانش را به چشمان علی علیه السلام دوخته و منتظر

بود که آن حضرت دستوری صادر فرماید و او اجرا کند.

۱- اعیان الشیعة، ج ۹، ص ۳۹

۲- اختصاص، ص ۹

به همین منوال، موارد دقیق و لطایف بسیار دیگری نیز وجود دارد که به نوعی معرف جلال و علو شأن این شیعیان برجسته است. بنابراین، و با توجه به همین چند نکته مختصر، می‌خواهیم در این کتاب احادیثی را که یکی از همین شیعیان برتر (احمد بن اسحاق) روایت کرده، و یا دیگران درباره ایشان به نوعی بیان داشته‌اند، مورد دقت و تدبر قرار دهیم و از این طریق، با قدر و منزلت این عالم شیعی آشنایی بیشتری پیدا نماییم.

البته تذکر این نکته هم بسیار ضروری است که ما هیچگاه در مقام مقایسه احمد بن اسحاق با مالک اشتر یا جابر جعفی و... بر نیامده‌ایم؛ بلکه در طی تنظیم و تدوین مطالب کتاب حاضر، همواره نکات زیر را در نظر داشته‌ایم:

۱- اصحاب برجسته رسول خدا ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام و حتی انبیا و اولیا، هر یک حائز درجات متفاوتی از «ایمان» بوده و امتیازات برجسته خاص خود را نیز داشته‌اند که در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام به این موارد اشاره شده است.<sup>(۱)</sup> ما هم از میان انبوه این احادیث به عنوان نمونه، درباره درجات ایمان سیزده تن رجال ولی عصر علیه‌السلام که هنگام ظهور حضرتش همگی در مکه جمع می‌شوند، به حدیثی که از مفضل بن عمر روایت شده، اشاره می‌کنیم:

۱- حدیث: وَ اللَّهُ لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَ لَقَدْ أَخَارَ رَسُولُ اللَّهِ بَيْنَهُمَا فِي مَوَدَّهِمْ بَسِيْرًا مَعْرُوفًا وَ فِي هَذِهِ الْحَالِ سَلْمَانٌ فِي دَرَجَةِ دَهْمِ الْإِيمَانِ وَ ابْنُ دَرَجَةِ نَهْمِ الْإِيمَانِ  
بوده‌اند.



قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «إِذَا أُذِنَ لِلْإِمَامِ دَعَا اللَّهَ بِاسْمِهِ الْعِبْرَانِيِّ فَأَتَيْتُ حَتَّى لَهْ صَحَابَتُهُ، الثَّلَاثُمِائَةِ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ قَرَعٌ كَقَرَعِ الْخَرِيفِ فَهُمْ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَةِ مِنْهُمْ مَنْ يُفْقَدُ مِنْ فِرَاشِهِ لَيْلًا، فَيُصْبِحُ بِمَكَّةَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يُرَى يَسِيرٌ فِي السَّحَابِ نَهَارًا يُعْرَفُ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ حَلِيِّهِ وَ نَسَبِهِ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَيُّهُمْ أَعْظَمُ إِيمَانًا، قَالَ: الَّذِي يَسِيرُ فِي السَّحَابِ نَهَارًا، وَ هُمْ الْمَفْقُودُونَ، وَ فِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿أَيُّنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا﴾ (البقرة- ۱۴۸)»<sup>(۱)</sup>

در آن هنگام که به امام عليه السلام اجازه ظهور داده می شود، خداوند را به اسم عبرانی اش می خوانند، پس سیصد و سیزده نفر از اصحابش که همانند ابرهای پاییزی بوده و صاحب پرچمند، در اطرافش جمع می شوند:

- بعضی از آنان شبانه از بسترهایش ناپدید شده و صبح در مکه هستند.

- بعضی دیگر از آنها، در روز دیده می شوند که در میان ابرها راه می روند؛

در حالی که کاملاً برای مردم شناخته شده هستند.

[مفضل می گوید] از امام صادق عليه السلام پرسیدم: کدامیک از این دو گروه

ایمانشان برتر است؟

فرمود: آنان که روز در میان ابرها راه می روند، ایشانند آن «ناپدید شدگان» و

درباره آنان است که این آیه نازل شده: «هر کجا که باشید، خداوند شما را جملگی می آورد»

۲- اگر ما در این کتاب، بناچار بر آن شدیم که پارا از گلیم خود

فرا تر نهاده و برای شناخت شیعیان برجسته ای نظیر: مالک اشتر، جابر

جعفی، مفضل بن عمر و... مشخصه‌ها و امتیازاتی را به عنوان نمونه متذکر شویم، تنها بخاطر این بوده است که بتوانیم تا حدودی خود را به حریم والای این شیعیان موفق نزدیک کنیم؛ زیرا به یقین معترفیم: در برابر این دریاها بی‌انتها، قطره‌ای بیش نیستیم و نیز اذعان داریم که:

أَنَّ قِيَمَةَ كُلِّ امْرِئٍ وَ قَدْرَهُ مَعْرِفَتُهُ. (۱)

همانا قدر و منزلت هر کس، به میزان معرفت اوست.

که برای توضیح بیشتر «معرفت» بهتر است آن را از زبان احمد بن اسحاق بشنویم که با واسطه از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که حضرتش در تفسیر آیه: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ (اعراف- ۱۸۰) فرموده‌اند:

نَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا. (۲)

ما آن اسماء حُسنایی هستیم که خداوند هیچ عملی را بدون «معرفت» و شناخت ما قبول نمی‌کند.

ما هم به پیروی از احادیث ائمه معصومین علیهم السلام به جستجوی امتیازات یکی از شاگردان همین «اسماء حُسنی»؛ یعنی احمد بن اسحاق، در خلال احادیثی که روایت کرده و یا درباره او روایت کرده‌اند می‌پردازیم تا اینکه بیشتر او را بشناسیم و بیشتر دوستش بداریم؛ زیرا در «زیارت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا» به خداوند و این بزرگواران عرض می‌کنیم:

— أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُؤَالَاتِكُمْ وَ مُؤَالَاةِ وَلِيِّكُمْ  
— فَاسْئَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَعْرِفَتِكُمْ وَ مَعْرِقَةِ أَوْلِيَانِكُمْ

۱- معانی الاخبار، ص ۲

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۴۳

# فصل دوم

# آشنایی بیشتر با احمد بن اسحاق

## ۱- در جستجوی حقیقت

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْقُمَيْطِيِّ (قَالَ) دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي أَنَا أَغِيبٌ وَ أَشْهَدُ وَ لَا يَتَهَيَّأُ لِي الْوُضُوءُ إِلَيْكَ إِذَا شَهِدْتُ فِي كُلِّ وَقْتٍ، فَقَوْلَ مَنْ تَقْبَلُ وَ أَمْرَ مَنْ تَمَثَّلُ؟ فَقَالَ لِي عليه السلام: هَذَا أَبُو عَمْرٍو الثَّقَةُ الْأَمِينُ مَا قَالَهُ لَكُمْ فَمَنِّي يَقُولُهُ، وَ مَا آدَى إِلَيْكُمْ فَمَنِّي يُؤَدِّيهِ

احمد بن اسحاق قمی می گوید: روزی خدمت امام علی نقی عليه السلام رسیدم و گفتم: ای آقای من، من گاهی شمارا زیارت می کنم و گاه زیارت نمی کنم. نیز امکان اینکه هرگاه خواستم شمارا ملاقات کنم برابم وجود ندارد؛ در این صورت، شما می فرمایید سخن چه کسی را قبول کنم و از امر چه کسی اطاعت نمایم؟ فرمود: این ابو عمرو (عثمان بن سعید) مردی موثق و امین است. هرچه او گفت، از طرف من است و آنچه به شما می رساند، از ناحیه من می باشد.

فَلَمَّا مَضَى أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام وَصَلْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ابْنِهِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ فَقُلْتُ لَهُ عليه السلام مِثْلَ قَوْلِي لِأَبِيهِ، فَقَالَ لِي: هَذَا أَبُو

عَمِّرُوا الثِّقَّةَ الْأَمِينُ ثِقَّةُ الْمَاضِي وَ ثِقَتِي فِي الْمَحْيَا وَ الْمَمَاتِ فَمَا قَالَهُ لَكُمْ  
فَعَنِّي يَقُولُهُ، وَ مَا أَدَى إِلَيْكُمْ فَعَنِّي يُؤَدِّيه<sup>(۱)</sup>.

احمد بن اسحاق می گوید: پس از رحلت امام علی نقی علیه السلام، روزی خدمت  
فرزند بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و همان سخنی را که به پدر  
ارجمندشان عرض کرده بودم، به ایشان هم عرض کردم. فرمود: این ابو عمرو،  
مردی موثق و امین برای پدرم بود و اکنون در زمان حیات و پس از وفاتم مورد  
وثوق و اطمینان من است؛ هر آنچه که می گوید، از من می گوید و آنچه به شما  
می رساند از طرف من می باشد.

ابو عمرو عثمان بن سعید، اولین نایب خاص حضرت صاحب الامر  
علیه السلام بود. او در ابتدا وکیل امام علی نقی علیه السلام بود و سپس این منصب را در  
نزد امام حسن عسکری علیه السلام حفظ نمود.  
او به «عمری» مشهور است و لقب مشهور دیگرش «سمان» می باشد.  
از این نظر به او «سمان» می گفتند که حرفه اش خرید و فروش روغن بوده  
است. این حرفه، در واقع پوششی بوده بر امر نیابت و ارتباطش با ائمه  
معصومینی که وکیل و نایب آنها بوده است.  
شیعیان هنگامی که می خواستند اموالی نظیر خمس و زکات و... را به  
امام زمان علیه السلام برسانند و یا نامه ای را برای حضرتش بفرستند، ابو عمرو  
آن را در ظرفهای روغن جای می داده و مخفیانه به دست امام معصوم علیه السلام  
می رسانده است.



ارجاع احمد بن اسحاق توسط دو امام معصوم علیهما السلام به شخصیت  
 عزیزی همچون عثمان بن سعید، خود حکایت از قدر و منزلت او دارد؛  
 چه، این و کلا و نواب خاص - همان گونه که از شرح زندگانی شان  
 استنباط می شود - همواره در تقیّه شدید به سر می بردند و کمتر کسی  
 آنان را آن گونه که بودند می شناختند. اضافه بر این، نشان می دهد که  
 احمد بن اسحاق با چه دقت و احتیاطی می خواسته است همواره حقایق را  
 از «سرچشمه» اصلی آن دریافت کند.  
 او، محققاً این فرمایش علی علیه السلام به کمیل را به خاطر داشته است که  
 می فرماید:

يَا كَمِيلُ: لَا تَأْخُذْ إِلَّا عَنَّا؛ تَكُنْ مِنَّا. (۱)

ای کمیل، از کسی بجز ما فرانگیر تا از ما باشی.

## ۲ - شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيِّ  
 الْعَسْكَرِيِّ علیه السلام يَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى أَرَانِي  
 الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِي، أَشْبَهُ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَلْقًا وَ خُلُقًا يَحْفَظُهُ اللَّهُ  
 تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي غَيْبِيهِ، ثُمَّ يُظْهِرُهُ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مِلْتُمْ  
 جَوْرًا وَ ظُلْمًا. (۲)

۱- تحف العقول، ص ۱۶۵

۲- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۸ و ۴۰۹، ح ۷

احمد بن اسحاق می گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم که می فرمود: حمد می کنم آن خدایی را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا اینکه جانشین مرا به من نشان داد. همان کسی که شبیه ترین مردم به رسول خداست؛ چه از جهت خلقت ظاهری و چه از نظر خلق و خوی. خداوند او را در طول غیبتش از تمامی بلاها حفظ می کند و سپس او را ظاهر می گرداند تا اینکه زمین را پر از عدل و قسط نماید؛ همچنان که پر از جور و ظلم شده است.

### ۳- احمد بن اسحاق و اطلاع وی از تولد ولی عصر علیه السلام

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ إِسْحَاقَ الْقُمِيُّ قَالَ: لَمَّا وُلِدَ الْخَلْفُ الصَّالِحُ علیه السلام وَرَدَ عَنْ مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ علیه السلام إِلَى جَدِّي أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ كِتَابٌ فَإِذَا فِيهِ مَكْتُوبٌ بِحَظِّ يَدِهِ علیه السلام الَّذِي كَانَ تَرِدُ بِهِ التَّوَقِّعَاتُ عَلَيْهِ، وَ فِيهِ: «وُلِدَ لَنَا مَوْلُودٌ فَلْيَكُنْ عِنْدَكَ مَسْتُورًا وَ عَنْ جَمِيعِ النَّاسِ مَكْتُومًا، فَإِنَّا لَمْ نُظْهِرْ عَلَيْهِ إِلَّا الْأَقْرَبَ لِقَرَابَتِهِ وَ الْوَلِيَّ لِوِلَايَتِهِ أَحَبِّنَا إِعْلَامَكَ لِيَسْرَكَ اللَّهُ بِهِ، مِثْلَ مَا سَرَّنا بِهِ وَ السَّلَامُ»<sup>(۱)</sup>.

از احمد بن حسن بن اسحاق قمی روایت شده که گفت: هنگامی که امام زمان علیه السلام متولد شد، نامه ای از امام حسن عسکری علیه السلام، با همان خط مبارکی که توقیعاتش را با آن صادر می فرمود، برای جدم احمد بن اسحاق رسید که در آن نوشته شده بود:

«مولود ما (امام زمان علیه السلام) متولد گردید ولی تو آن را از تمام مردم

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۴۳۳ و ۴۳۴، ح ۱۶

پنهان دار؛ زیرا ما این امر را جز برای نزدیکان و دوستان خود آشکار نکرده‌ایم. ما دوست داشتیم آن را به تو اعلام کنیم که بدین وسیله، خداوند تو را مسرور گرداند همچنان که ما هم به این امر خوشحال شدیم. و السلام»

از بیانات امام حسن عسکری علیه السلام در این نامه خطاب به احمد بن اسحاق، موقعیت و منزلت وی نزد حضرتش به خوبی آشکار و درجه اعتماد و اطمینان امام یازدهم علیه السلام نیز به او کاملاً هویدا می‌گردد. خوشا به حال این رادمرد شیعی که لیاقت رازداری اسرار آل محمد علیهم السلام را پیدا کرده و امام معصوم علیه السلام او را در سرور و شادی بیت نبوت شرکت داده است.

#### ۴- اقرار به امامت امام حسن عسکری علیه السلام

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ علیه السلام فَقَالَ: يَا أَحْمَدُ مَا كَانَ حَالُكُمْ فِيمَا كَانَ فِيهِ النَّاسُ مِنَ الشَّكِّ وَالْإِزْتِيَابِ؟ فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي لَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ لَمْ يَبْقَ مِنَّا رَجُلٌ وَلَا امْرَأَةٌ وَلَا غُلَامٌ بَلَغَ الْفَهْمَ إِلَّا قَالَ بِالْحَقِّ. فَقَالَ علیه السلام: أَحْمَدُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ يَا أَحْمَدُ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ وَ أَنَا ذَلِكَ الْحُجَّةُ - أَوْ قَالَ: أَنَا الْحُجَّةُ<sup>(۱)</sup> -

۱- کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۹

احمد بن اسحاق می گوید: روزی خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم. آن حضرت فرمود: ای احمد، شما درباره آنچه که مردم در آن شک و تردید دارند چگونه فکر می کنید؟

عرض کردم: ای آقای من، هنگامی که نامه شما رسید، هیچ مرد و زن و بچه ای باقی نماند، مگر اینکه به حقانیت شما اقرار آوردند. آنگاه امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: بر این مطلب شکر خدای را بجای می آورم. ای احمد، آیا نمی دانید که زمین از حجت خالی نمی ماند؟ و من همان حجت هستم. در حدیثی، امام حسن عسکری علیه السلام فرموده اند: آن اندازه که مردم در امامت من شک کردند، درباره امامت هیچیک از ائمه گذشته شک نکردند.

### ۵- خالی نبودن زمین از حجت خدا در همه زمانها

حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ [مِنْ] بَعْدِهِ، فَقَالَ لِي مُبْتَدئًا: يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُخْلِ الْأَرْضَ مُنْذُ خَلَقَ آدَمَ علیه السلام وَ لَا يُخْلِهَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ، وَ بِهِ يُنَزَّلُ الْغَيْثُ، وَ بِهِ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ.

احمد بن اسحاق می گوید: زمانی خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم تا درباره جانشین حضرتش از ایشان سؤال کنم.

اما ایشان [قبل از اینکه سؤال بکنم] ابتدا به سخن کرده و فرمودند: ای احمد بن اسحاق، خداوند از روزی که آدم را آفریده تا روز قیامت،

هیچگاه زمین را از حجت خود خالی نگذاشته. همان حجتی که:

- به سبب او بلا را از اهل زمین بر طرف می کند،

- به وسیله او باران را فرو می فرستد،

- و به وسیله او برکات زمین را از دل آن خارج می سازد.

قال: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنِ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدَكَ؟ فَتَهَضَّ الْخَضِرَاءُ مُسْرِعًا فَدَخَلَ الْبَيْتَ، ثُمَّ خَرَجَ وَعَلَى عَاتِقِهِ غُلَامٌ كَانَ وَجْهُهُ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ مِنْ آبَاءِ الثَّلَاثِ سِنِينَ، فَقَالَ: يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ لَوْلَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَلَى حُجَجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا، إِنَّهُ سَمِيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكُنْيُهُ، الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا.

از حضرتش پرسیدم: ای پسر رسول خدا ﷺ، امام و جانشین بعد از شما کیست؟ حضرت بلافاصله برخاست و به درون خانه رفت. سپس در حالی که کودک سه ساله ای را - که چهره ای چون ماه شب چهارده داشت - بر دوش گرفته بود، بازگشت و فرمود: ای احمد بن اسحاق، اگر در نزد خداوند کرامت و منزلت نداشتی، فرزندم را به تو نشان نمی دادم. این کودک، همانم و هم کنیه رسول خدا ﷺ است؛ همان کسی که زمین را پر از قسط و عدل می کند، پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد.

يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخَضِرِ الْخَضِرَاءِ، وَ مَثَلُهُ مَثَلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ، وَاللَّهُ لَيَغِيْبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ تَبَتَّهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ وَوَفَّقَهُ [فِيهَا] لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرْجِهِ.

فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا مَوْلَايَ فَهَلْ مِنْ عَلَامَةٍ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا قَلْبِي؟ فَتَطَّقَ الْغُلَامُ الْخَضِرَاءَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ فَصَبَحَ فَقَالَ: أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَ الْمُشْتَقُّ مِنْ أَعْدَائِهِ، فَلَا تَطْلُبْ آثْرًا بَعْدَ عَيْنٍ يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ.

ای احمد بن اسحاق، مثل این طفل در این امت، مثل خضر و ذوالقرنین است.



قسم به خدا که هر آینه غیبتی خواهد داشت که در آن غیبت کسی از هلاکت نجات نمی‌یابد، مگر آنکه خداوند او را در اعتقاد به امامتش ثابت قدم داشته و او را موفق نموده است که برای تعجیل فرج دعا کند. عرض کردم: ای مولای من، آیا علامتی هست که قلب من به آن اطمینان حاصل کند؟

در همان زمان، آن طفل [سه ساله] عَلَيْهِ السَّلَام به زبان فصیح عربی لب به سخن گشود و چنین فرمود: «من بقیه خدا بر روی زمینم و انتقام گیرنده از دشمنانش. پس ای احمد بن اسحاق، بعد از آنکه حقیقت را به چشم دیدی، دیگر نشانه‌ای مجو.»

فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: فَخَرَجْتُ مَسْرُورًا فَرِحًا، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ عُدْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ عَظُمَ سُرُورِي بِمَا مَنَنْتَ [بِهِ] عَلَيَّ فَمَا السُّنَّةُ الْجَارِيَةُ فِيهِ مِنَ الْخَضِرِ وَ ذِي الْقَرْنَيْنِ؟ فَقَالَ: طُولُ الْغَيْبَةِ يَا أَحْمَدُ، قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ إِنْ غَيْبَتُهُ لَتَطُولُ؟ قَالَ: أَيْ وَ رَبِّي حَتَّى يَرْجِعَ عَن هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ الْقَائِلِينَ بِهِ وَ لَا يَبْقَى إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَهْدَهُ لِيَوْلَايَتِنَا، وَ كَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ وَ أَيْدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ.

احمد بن اسحاق گفت: پس از آن، در حالی که بسیار مسرور و خوشحال بودم، از خانه حضرت بیرون آمدم. اما فردای همان روز که به حضور حضرتش شرفیاب شدم، پرسیدم: ای پسر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ از منشی که دیروز بر من گذاشتید بسیار خوشحالم، اما نمی‌دانم کدامین نشانه را از خضر و ذوالقرنین دارد؟ حضرت فرمود: ای احمد، طولانی بودن غیبتش. عرض کردم: ای پسر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ آیا غیبت او به طول می‌انجامد؟

فرمود: آری به خدا قسم. آن قدر که قائلین به وجود او منحرف می‌شوند و

باقی نمی‌ماند کسی، مگر آنکه خداوند عز و جل:

۷ بر ولایت ما از او عهد و پیمان گرفته،

۸ ایمان را در قلبش کتابت نموده،

۹ و او را به روحی از خودش تأیید کرده است.

يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ: هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ، وَ غَيْبٌ  
مِنْ غَيْبِ اللَّهِ، فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ وَ اكْتُمُهُ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ تَكُنْ مَعَنَا غَدًا فِي  
عَلِيِّينَ<sup>(۱)</sup>.

ای احمد بن اسحاق، این «امری» است از «امر» خدا و «سری» است از «سر»  
خدا و «غیبی» است از «غیب» خدا. بگیر آنچه را که به تو عنایت کردم و  
پنهانش دار تا اینکه از شکرگزاران باشی و فردای قیامت در علیین با ما  
همنشین گردی.

در این حدیث شریف نیز با ابعاد دیگری از شخصیت احمد بن  
اسحاق آشنا می شویم:

۱۰ کرامت و بزرگداشت وی نزد خداوند

۱۱ لیاقت دیدار امام عصر علیه السلام

۱۲ شایستگی و محرمیت برای اسرار و اموری از غیب خدا که

می بایست از دیگران پنهان بماند

۱۳ موقعیت و جایگاه وی در فردای قیامت در علیین همراه با اهل بیت

نبوت علیهم السلام.

و البته هر کس را خدا خواهد، خیر دنیا و آخرت را برایش یکجا فراهم  
می آورد.

۱- کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۴ و ۳۸۵، ح ۱

تذکره: هر چند، یکی از اهداف کتاب حاضر در ذکر این احادیث، پنی بردن به ابعاد گوناگون شخصیت احمد بن اسحاق است، اما نباید این مسأله خود حجابی بر فهم و درایت ما نسبت به اصل بیانات گهربار امام معصوم علیه السلام درباره معرفت حضرت ولی عصر علیه السلام و پی آمدهای «غیبت» و «انتظار» گردد؛ بلکه هدف غایی و نهایی از تمامی این برخوردها و سؤال و جوابها و اصرار در کتمان امور و... همه و همه به نوعی آشنا نمودن شیعیان به تمام وقایعی است که در دوران «غیبت» رخ می دهد.

و از آنجا که سیبایست حجّت بر مردم تمام شود، این گونه احادیث در عین حالی که از نامحرم پوشیده ماند، اما به دور از چشم دشمنان آگاه و دوستان نادان و در نهایت «تقیه»، سینه به سینه بدست ما رسید؛ باشد که:

- باران رحمتی بر دیدگان خفته فرو ریزد تا بیدار شوند.  
 - و پرتویی از این کلمات نورانی بر قلبهای مُرده بتابد تا زنده گردند.  
 - و طنین صدایی ملکوتی، جانهای خسته و فرسوده آلوده به تعلقات دنیایی را بلرزاند تا به خود آیند.

- و نهایتاً، بذر «امیدی» در دلها بکارد تا بتوانند به «انتظار» بنشینند.  
 به هر حال و با این مقدمه، در حدیث مذکور روایت شده از احمد بن اسحاق، به نکات مهمی از دید مکتب شیعه پی می بریم که امیدواریم توجه به گوشه‌ای از آن، به استناد حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام - که در ادامه می آید - موجب تدبّر و تفکر بیشتر دردمندان در این گونه مباحث گردد و «طول مدت غیبت و انقطاع خبرش» باعث «سلب یقین» از ما نگردد: <sup>(۱)</sup>

۱- اشاره به عبارتی از «دعای در زمان غیبت امام زمان علیه السلام»: «اللَّهُمَّ وَلَا تَسْلُبْنَا الْيَقِينَ لِطُولِ الْأَمَدِ فِي غَيْبِهِ وَانْقِطَاعِ خَبَرِهِ عَنَّا.» «مفاتیح الجنان».

## پایداری بر «امر» غیبت و طولانی بودن آن

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لِشَيْعَتِهِ: كُونُوا فِي النَّاسِ كَالنَّحْلِ فِي الطَّيْرِ، لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الطَّيْرِ إِلَّا وَهُوَ يَسْتَضِعُّهَا، وَ لَوْ يَعْلَمُ مَا فِي أَجْوَافِهَا لَمْ يَفْعَلْ بِهَا كَمَا يَفْعَلُ.

امیرالمؤمنین علیه السلام به شیعیانش فرمود: در میان مردم، همچون زنبور عسل در بین پرندگان باشید. هیچ پرنده‌ای نیست مگر اینکه زنبور عسل را ناتوان می‌شمرد؛ در حالی که اگر بدانند در درون او چه نهفته است، هیچگاه با او چنین رفتاری را نخواهند داشت.

خَالِطُوا النَّاسَ بِأَبْدَانِكُمْ وَ زَايِلُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ، فَإِنَّ لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُ مَا اكْتَسَبَ، وَ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَّ، أَمَا إِنَّكُمْ لَنْ تَرَوْا مَا تُحِبُّونَ وَ مَا تَأْمَلُونَ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ حَتَّى يَتَقَلَّ بَعْضُكُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ، وَ حَتَّى يُسَمِّيَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا كَذَابِينَ وَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا كَالنَّحْلِ فِي الْعَيْنِ وَ الْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ وَ هُوَ أَقَلُّ الزَّادِ

با مردم، در ظاهر امر معاشرت کنید و با قلب و اعمالتان از آنان دوری گزینید. به درستی که برای مرد آن چیزی است که کسب می‌کند و او در روز قیامت همراه کسی است که او را دوست داشته است. و شما ای جماعت شیعه، به آنچه که دوست می‌دارید و آرزو می‌کنید، نخواهید رسید تا اینکه برخی از شما به روی دیگری آب دهان بیندازد و بعضی بعض دیگر را دروغگو بخوانند تا آنجا که از شما کسی بر این «امر» باقی نماند جز عده بسیار کمی؛ همچون سرمه‌ای که در چشم کشند و یا نمکی که در طعام ریزند، و چقدر نمک نسبت به کل طعام کم است.

و سَأَضْرِبُ لَكُمْ فِي ذَلِكَ مَثَلًا: وَ هُوَ كَمَثَلِ رَجُلٍ كَانَ لَهُ طَعَامٌ قَدْ ذَرَاهُ، وَ غَرَبَلُهُ وَ نَقَّاهُ وَ جَعَلَهُ فِي بَيْتٍ وَ أَغْلَقَ عَلَيْهِ الْبَابَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ فَتَحَ الْبَابَ عَنْهُ فَإِذَا السُّوسُ قَدْ وَقَعَ فِيهِ، ثُمَّ أَخْرَجَهُ وَ نَقَّاهُ وَ ذَرَاهُ، ثُمَّ جَعَلَهُ فِي الْبَيْتِ وَ أَغْلَقَ عَلَيْهِ الْبَابَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ فَتَحَ الْبَابَ عَنْهُ فَإِذَا السُّوسُ قَدْ وَقَعَ فِيهِ [وَ أَخْرَجَهُ وَ نَقَّاهُ وَ ذَرَاهُ] ثُمَّ جَعَلَهُ فِي الْبَيْتِ وَ أَغْلَقَ عَلَيْهِ الْبَابَ، ثُمَّ أَخْرَجَهُ بَعْدَ حِينٍ فَوَجَدَهُ قَدْ وَقَعَ فِيهِ السُّوسُ]

اکنون برای شما مثالی بزنم: و آن اینکه مردی قدری گندم داشته باشد که آن را در مسیر باد قرار داده و غربال کرده و پاکیزه نموده و سپس در انباری جای داده است و در آن را بسته تا زمانی که خدا بخواهد، پس از مدتی، در انبار را می‌گشاید و می‌بیند گندمها فاسد شده‌اند (کرم زده‌اند). لذا آنها را بیرون آورده و دوباره پاک کرده و در مسیر باد قرار داده و سپس در انبار نهاده و در آن را بسته است. بعد از مدتی بار دیگر آن را خارج ساخته و دیده است که گندمها کرم زده‌اند. آن را تمیز کرده و همچنان انبار نموده و باز هم پس از مدتی آنها را بیرون آورده و دیده که کرم زده است.

فَفَعَلَ بِهِ كَمَا فَعَلَ مِرَارًا حَتَّى بَقِيَتْ مِنْهُ رِزْمَةٌ كَرِزْمَةِ الْأَنْدَرِ [الَّذِي] لَا يَضُرُّهُ السُّوسُ شَيْئًا وَ كَذَلِكَ أَنْتُمْ تُمَحِّصُكُمُ الْفِتْنُ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا عِصَابَةٌ لَا تَضُرُّهَا الْفِتْنُ شَيْئًا.<sup>(۱)</sup>

و بدین ترتیب، وی همین عمل را چندین بار تکرار کرده است تا اینکه مقدار بسیار کمی از گندمها که دیگر کرم هیچ آسیبی به آن نمی‌تواند وارد کند باقی می‌ماند. شمارا نیز فتنه‌ها این گونه باید خالص نماید تا اینکه جز گروهی از شما، که فتنه‌ها دیگر نتواند آسیبی به آنها برساند، کسی باقی نماند.

۱- غیبت نعمانی، ص ۴۰ و ۴۱، نیز ص ۳۰۶، ح ۱۷، با اندکی اختلاف.

## ۶- منزلت علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدِ الْأَزْدِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: كَانَ لِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَشْرٌ مَا يَسْرُنِي بِالْوَاحِدَةِ مِنْهُنَّ مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ، قَالَ:

- أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

- وَأَنْتَ أَقْرَبُ النَّاسِ مِنِّي مَوْقِفًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ

- وَمَنْزِلِكَ تَجَاهُ مَنْزِلِي فِي الْجَنَّةِ كَمَا يَتَوَاجَهُ الْإِخْوَانُ فِي اللَّهِ

- وَأَنْتَ صَاحِبُ لِيْوَانِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

- وَأَنْتَ وَصِيِّي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْمُسْلِمِينَ فِي

كُلِّ غَيْبَةٍ

- شَفَاعَتُكَ شَفَاعَتِي

- وَوَلِيَّتِكَ وَوَلِيِّي وَوَلِيِّي وَلِيُّ اللَّهِ

- وَعَدُوُّكَ عَدُوِّي وَعَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ <sup>(۱)</sup>.

احمد بن اسحاق - با واسطه - از امام باقر علیه السلام روایت می کند:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برای من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله ده منزلت است که

هر کدام از آنها، مرا بیش از آنچه آفتاب بر آن می تابد خوشحال می کند. رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

- تو برادر من در دنیا و آخرت هستی.



- جایگاه تو در روز قیامت، از همه مردم به جایگاه من نزدیکتر است.
- خانه تو در بهشت، مقابل خانه من است؛ همان گونه که برادران دینی، روبروی یکدیگرند.
- تو در دنیا و آخرت، صاحب لواء من هستی.
- تو در میان خاندان من و نسبت به اموال من و مسلمین، در تمامی صحنه‌هایی که حضور ندارم؛ وصی، وارث و خلیفه من هستی.
- شفاعت تو شفاعت من است.
- دوست تو دوست من و دوست من، دوست خداست.
- دشمن تو دشمن من و دشمن من، دشمن خداست.

### ۷- نهم ربیع الاول (عید شبعه)

قَالَ السَّيِّدُ بْنُ ظَاوُوسٍ فِي كِتَابِ زَوَائِدِ الْفَوَائِدِ: رَوَى ابْنُ أَبِي الْعَلَاءِ الْهَمْدَانِيُّ الْوَاسِطِيُّ وَ يَحْيَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جُرَيْجِ الْبَغْدَادِيِّ قَالًا: تَنَازَعْنَا فِي ابْنِ الْخَطَّابِ وَ اشْتَبَهَ عَلَيْنَا أَمْرُهُ، فَقَصَدْنَا جَمِيعًا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ الْقُمِيِّ صَاحِبَ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ ~~الْعَلَاءِ~~ بِمَدِينَةِ قُمْ. فَقَرَعْنَا عَلَيْهِ الْبَابَ فَخَرَجَتْ عَلَيْنَا صَبِيَّةٌ عِرَاقِيَّةٌ فَسَأَلْنَاهَا عَنْهُ، فَقَالَتْ: هُوَ مَشْفُوعٌ بِعَهِدِهِ، فَإِنَّهُ يَوْمَ عَهِدٍ، فَقُلْنَا: سُبْحَانَ اللَّهِ إِنَّمَا الْأَعْيَادُ أَرْبَعَةٌ لِلشَّيْعَةِ: الْفِطْرُ، وَ الْأَضْحَى، وَ الْعَدِيرُ وَ الْجُمُعَةُ.

سید بن طاووس در کتاب «زوائد الفوائد» از ابن ابی العلاء همدانی و یحیی بن محمد جریر بغدادی روایت می‌کند که گفتند: ما درباره ابن الخطاب منازعه می‌کردیم و امر او بر ما مشتبه شده بود. تصمیم گرفتیم برای رفع این شبهه‌ها، نزد

«احمد بن اسحاق قمی» که از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام در شهر قم بود،  
برویم.

زمانی که به خانه او رسیدیم و در زدیم، دختری عراقی در راه روی ما  
گشود. از او احوال احمد بن اسحاق را پرسیدیم، گفت: مشغول برگزاری عید  
می باشد؛ زیرا امروز عید است. گفتیم: سبحان الله، همانا عید برای شیعه  
چهارتاست: فطر، قربان، غدیر و جمعه.

قَالَتْ: فَإِنَّ أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ يَرَوِي عَنْ سَيِّدِهِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ  
مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ علیه السلام أَنَّ هَذَا الْيَوْمَ يَوْمُ عِيدٍ، وَهُوَ أَفْضَلُ الْأَعْيَادِ عِنْدَ أَهْلِ  
الْبَيْتِ علیهم السلام وَ عِنْدَ مَوَالِيهِمْ، قُلْنَا فَاسْتَأْذِنِي عَلَيْهِ وَ عَرَفِيهِ مَكَانَنَا. قَالَا: فَدَخَلْتُ  
عَلَيْهِ فَعَرَفْتُهُ فَخَرَجَ عَلَيْنَا وَهُوَ مَسْتَوْرٌ بِمِثْرٍ يَفُوحُ مِسْكَاً، وَهُوَ يَمْسَحُ وَجْهَهُ،  
فَانْكَرْنَا ذَلِكَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: لَا عَلَيْكُمَا فَإِنِّي اغْتَسَلْتُ لِلْعِيدِ، قُلْنَا أَوْلَا: هَذَا يَوْمُ  
عِيدٍ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ كَانَ يَوْمَ التَّاسِعِ مِنْ شَهْرِ رَجَبِ الْأَوَّلِ، قَالَا فَادْخَلْنَا دَارَهُ، وَ  
أَجَلَسْنَا.

آن دختر گفت: او (احمد بن اسحاق) از آقايش، امام هادی علیه السلام روایت  
می کند که امروز عید است و بافضیلت ترین عید، نزد اهل بیت و دوستانشان  
می باشد.

گفتیم: برای ورود ما اجازه بگیر و از آمدنمان آگاهش کن.  
آن دختر، به درون خانه رفت و حضور ما را به او اطلاع داد. احمد بن  
اسحاق، در حالی که لنگی به کمر بسته بود و بوی مشک می داد و دست بر  
صورتش می کشید، به استقبال ما آمد. ما این برخورد را شایسته او نمی دانستیم تا  
اینکه گفت: از چه تعجب می کنید؟ من برای عید غسل کرده ام.  
ابتدا پرسیدیم: امروز، روز عید است؟ گفت: آری. و آن روز، روز نهم ماه

ربیع الاول بود. آنگاه مارا به داخل خانه بُرد و دعوت به نشستن کرد.  
 ثُمَّ قَالَ: إِنِّي قَصَدْتُ مَوْلَايَ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام كَمَا قَصَدْتُ مَانِي بِسْرٍ مِّنْ  
 رَأْيٍ فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لِي، فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ عليه السلام فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ، وَهُوَ  
 يَوْمُ التَّاسِعِ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ فَرَأَيْتُ سَيِّدَنَا عَلَيْهِ وَ عَلِيَّ ابْنَيْهِ السَّلَامُ قَدْ  
 أَوْعَزَ إِلَى كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ خَدَمِهِ أَنْ يَلْبَسَ مَا يُمَكِّنُهُم مِّنَ الثِّيَابِ الْجَدِيدِ، وَ كَانَ  
 بَيْنَ يَدَيْهِ مَجْمَرَةٌ يُحْرِقُ الْعُودَ فِيهَا بِنَفْسِهِ فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَانَا وَ أُمَّهَاتِنَا يَا ابْنَ  
 رَسُولِ اللَّهِ هَلْ تُجَدِّدُ لِأَهْلِ الْبَيْتِ فِي هَذَا الْيَوْمِ فَرَحٌ؟ فَقَالَ عليه السلام وَ أَيُّ يَوْمٍ  
 أَعْظَمُ حُرْمَةً عِنْدَ أَهْلِ الْبَيْتِ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ التَّاسِعِ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ.

پس از آن، احمد بن اسحاق گفت: من نیز قصد دیدار مولایم را در سامراء  
 کردم؛ همان گونه که شما قصد دیدار مرا نمودید، و از ایشان اذن دخول طلبیدم.  
 حضرت به من اجازه داد و در چنین روزی که روز نهم ربیع الاول است، بر آن  
 جناب وارد شدم. آقایمان عليه السلام را دیدم که به خادمانش از قبل فرموده بود، تا آنجا  
 که ممکن است، لباسهای نو بپوشند. خود حضرت را نیز در حالی دیدم که در  
 برابرش آتشدانی بود و شخصاً در آن عود می سوزاند. گفتم: ای پسر رسول خدا  
صلی الله علیه و آله، آیا در این روز برای اهل بیت عليهم السلام فرح و سروری رخ داده است؟ فرمود:  
 چه روزی نزد اهل البیت، حُرْمَتش از این روز که نهم ربیع الاول است بیشتر  
 است؟

وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عليه السلام أَنَّ حُذَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانِ دَخَلَ مِثْلَ هَذَا الْيَوْمِ عَلَى  
 جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، قَالَ حُذَيْفَةُ: رَأَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ وَلَدَيْهِ عليه السلام  
 يَأْكُلُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ يَتَبَسَّمُ فِي وُجُوهِهِمْ، وَ يَقُولُ لِيَوْلَادَيْهِ  
 الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام: كُلَا هَنِيئًا لَكُمْ بَرَكَتُهُ هَذَا الْيَوْمِ وَ سَعَادَتُهُ، فَإِنَّهُ الْيَوْمُ  
 الَّذِي يُهْلِكُ اللَّهُ فِيهِ عَدُوَّهُ وَ عَدُوَّ جَدِّكُمْ.

پدرم علیه السلام، به من فرمود: حذیفه بن یمان در مثل این چنین روزی، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام و دو فرزند بزرگوارش علیهما السلام را دیدم که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله غذایی خوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت آنها تبسم نموده و در آن حال، به دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام می فرمود: بخورید که برکت این روز و سعادت آن، بر شما گوارا باد.

وَ إِنَّهُ الْيَوْمُ الَّذِي يَقْبَلُ اللَّهُ أَعْمَالَ شِيعَتِكُمْ وَ مُحِبِّكُمْ، وَ الْيَوْمُ الَّذِي يَصْدُقُ فِيهِ قَوْلُ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: ﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا﴾، وَ الْيَوْمُ الَّذِي نُسِفَ فِيهِ فِرْعَوْنُ أَهْلِي الْبَيْتِ وَ ظَالِمُهُمْ وَ غَاصِبُهُمْ حَقَّهُمْ، وَ الْيَوْمُ الَّذِي يَقْدَمُ اللَّهُ إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا.

همانا:

– این روزی است که خداوند، دشمنش و دشمن جد شمارا در آن هلاک خواهد کرد.

– این روزی است که خداوند، اعمال شیعیان و محبین شمارا قبول می فرماید.

– این روزی است که قول خداوند که می فرماید: «این است خانه های ویران و بی صاحب ایشان که چون ظلم کردند، همه نابود شد» (نمل - ۵۲) محقق خواهد گردید.

– این روزی است که فرعون اهل بیت و ظلم کننده بر آنان و غاصب حقشان ریشه کن می گردد.

– و این روزی است که خداوند به اعمال ناشایست آنان توجه نموده و همه را باطل و نابود می گرداند.<sup>(۱)</sup>

۱- اشاره به آیه: ﴿وَ قَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾ (فرقان - ۲۳)

قَالَ حُذَيْفَةُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَ فِي أُمَّتِكَ وَ أَصْحَابِكَ مَنْ يَنْتَهِكُ هَذِهِ الْمَحَارِمَ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا حُذَيْفَةُ جِبْتُ مِنَ الْمُنَافِقِينَ يَزْتَأَسُ عَلَيْهِمْ، وَ يَسْتَعْمِلُ فِي أُمَّتِي الرُّؤْيَا، وَ يَحْمِلُ عَلَى عَائِقِهِ ذُرَّةَ الْخِزْيِ، وَ يَصُدُّ النَّاسَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ يُحَرِّفُ كِتَابَ اللَّهِ وَ يُغَيِّرُ سُنَّتِي وَ يَشْتَمِلُ عَلَى إرْثِ وَلَدِي، وَ يَنْصِبُ نَفْسَهُ عَلَمًا، وَ يَتَطَاوَلُ عَلَى إِمَامِهِ مِنْ بَعْدِي، وَ يَسْتَخْلِبُ أَمْوَالَ النَّاسِ مِنْ غَيْرِ حِلِّهَا، وَ يُنْفِقُهَا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ، وَ يُكْذِبُنِي وَ يُكْذِبُ أَخِي وَ وَزِيرِي، وَ يَحْسُدُ ابْنَتِي عَنْ حَقِّهَا، فَتَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ فَيَسْتَجِيبُ دُعَاءَهَا فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ.

حذیفه گفت: عرض کردم: یا رسول الله، آیا در میان امت تو و اصحابت کسی هست که این حرمت‌ها را بپزدرد. فرمود: آری، ای حذیفه. جبتی (بتی) از منافقین که بر آنها ریاست می‌کند و در امت من رؤیا [ریا] رابه کار می‌برد و بر دوشش تازیانه خواری و حقارت [دیگران] است. او مردم را از راه خدا باز می‌دارد، کتاب خدا را تحریف می‌کند، سنت مرا تغییر می‌دهد، ارث فرزندانم را تصاحب می‌کند و خودش را مطرح می‌نماید. او بعد از من، بر امامش عصیان نموده و اموال مردم رابه ناحق از چنگ آنها بیرون می‌آورد و در غیر طاعت خدا خرج می‌کند. مرا و برادر و وزیرم را تکذیب می‌نماید و دخترم را از حقش باز می‌دارد؛ لذا دخترم به درگاه خدای عزوجل بر علیه او دعای کند و خداوند دعای او را در مثل چنین روزی به اجابت قرین می‌فرماید.

قَالَ حُذَيْفَةُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَادْعُ رَبَّكَ لِيُهْلِكَ فِي حَيَاتِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا حُذَيْفَةُ لَا أَحِبُّ أَنْ أَجْتَرِيَءَ عَلَى قَضَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَا قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِهِ، لَكِنْ سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَجْعَلَ لِلْيَوْمِ الَّذِي يُهْلِكُهُ فِيهِ فَضِيلَةٌ عَلَى سَائِرِ الْآيَاتِ، لِيَكُونَ ذَلِكَ سُنَّةً يَسْتَنُّ بِهَا أَحِبَّائِي، وَ

شِبَعَةُ أَهْلِ بَيْتِي وَ مُحِبُّوهُمْ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ يَا مُحَمَّدُ إِنَّهُ كَانَ فِي  
سَابِقِ عِلْمِي أَنْ تَمْسَكَ وَ أَهْلَ بَيْتِكَ مِخْنُ الدُّنْيَا وَ بِلَاؤُهَا، وَ ظَلَمُ الْمُنَافِقِينَ وَ  
الغاصِبِينَ مِنْ عِبَادِي، مَنْ نَصَحْتَ لَهُمْ وَ خَانُوكَ، وَ مَحَضْتَ لَهُمْ وَ غَشَوَكَ، وَ  
صَافَيْتَهُمْ وَ كَشَحُوكَ، وَ أَرْضَيْتَهُمْ وَ كَذَّبُوكَ، وَ جَنَيْتَهُمْ وَ أَسْلَمُوكَ، فَإِنِّي  
بِحَوْلِي وَ قُوَّتِي وَ سُلْطَانِي لَأَفْتَحَنَّ عَلَى مَنْ يَنْصِبُ بِئِدْكَ عَلَيَّا وَ صِيكَ حَقًّا  
أَلْفَ بَابٍ مِنَ التَّيْرَانِ مِنَ أَسْفَلِ الْفَيْلُوقِ وَ لأَصْلِيئَهُ وَ أَصْحَابَهُ قَعْرًا يُشْرِفُ  
عَلَيْهِ إِبْلِيسُ أَدَمَ فَيَلْعَنُهُ، وَ لَأَجْمَعَنَّ ذَلِكَ الْمُنَافِقَ عِبْرَةً فِي الْقِيَامَةِ كَفَرَاعَتِهِ  
الْأَنْبِيَاءِ وَ أَعْدَاءِ الدِّينِ فِي الْمَحْشَرِ، وَ لَأَحْشُرَنَّهُمْ وَ أَوْلِيَاءَهُمْ وَ جَمِيعَ الظَّالِمَةِ  
وَ الْمُنَافِقِينَ إِلَى جَهَنَّمَ زُرْقًا كَالْحِينِ، أَذَلَّةً حَيَارَى نَادِمِينَ، وَ لأُضِلَّنَّهُمْ فِيهَا أَبَدَ  
الْأَبْدِينَ....

حذیفه گفت: عرض کردم: یا رسول الله، دعا بفرمایید تا خداوند او را در  
زمان حیات شما هلاک فرماید. پیامبر فرمود: ای حذیفه، دوست ندارم بر قضای  
خداوند، به خاطر امری که در علم او از سابق رقم خورده است، جسارت کنم. ولی  
از خدای عزوجل مسألت نموده‌ام برای روزی که در آن روز، او به هلاکت  
می‌رسد، فضیلتی نسبت به سایر ایام قرار دهد تا [گرامیداشت] این روز سنتی  
گردد و دوستان من و شیعیان و محبین اهل بیتم به آن عمل نمایند.

پس خداوند - که برتر از آن است که سخن گوید - به من وحی فرمود: ای  
محمد، در علم سابق من چنین رقم خورده، که رنج و محنت و بلای دنیا، و  
همچنین ظلم منافقین و غاصبین، به تو و اهل بیتت برسد؛ ظلم کسانی که:

- تو برای آنان خیر خواهی کردی و آنها به تو خیانت کردند.

- در [دوستی و خیر خواهی برای آنان] خالص بودی و آنها نسبت به تو خائن

بودند.



- در دوستی با آنان منخلص بودی و آنها تو را از خود راندند.
- آنها را راضی کردی و تکذیب نمودند.
- محافظتشان کردی و تو را تسلیم [دشمن] کردند.

سپس خداوند فرمود: به حول و قدرت و سلطنتم سوگند می‌خورم که بر روی کسی که حقّ علی علیه السلام وصی تو را، بعد از تو غصب نماید، هزار باب از آتش را از پایین‌ترین قسمت آتش جهنّم بگشایم و او و اصحابش را به قعر آن وارد نمایم؛ به گونه‌ای که ابلیس حضرت آدم [که موجب اغوای حضرت آدم شد] وقتی بر او (غاصب حق امیرالمؤمنین علیه السلام) اشراف نماید او را لعنت کند. همانا این منافق را در قیامت، همانند فرعونهای [زمان] انبیا و دشمنان دین، مایه عبرت قرار خواهم داد و آنها و اولیایشان و همه ظالمین و منافقین را در حالی که چشمهایشان کبود، و زشت رو و ذلیل و سرگردان و پشیمانند، به سوی جهنّم محشور می‌کنم و در آنجا تا ابد قرار خواهم داد و....

آنگاه حدیقه، مطالب دیگری را که در اوج رفیعی از فرهنگ شیعه قرار دارد، از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند و فضایل و برکات این روز را از لسان مبارک حضرتش بیان می‌دارد تا آنجا که می‌گوید:

زمانی که آن منافق به قتل رسید، من خدمت علی علیه السلام رسیدم که این روز را به حضرتش تبریک گفته و ماجرای قتل او و رهسپاریش را به سوی این خواری و انتقام خبر دهم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ای حدیقه، آیا به یاد داری روزی که در آن روز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدی و من و دو فرزندم همراه ایشان مشغول خوردن غذا بودیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را بر فضیلت این روز آگاه کرد؟ گفتم: آری ای برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله. آنگاه فرمود: به خدا سوگند، این روزی است که

خداوند چشمان فرزندان رسول خدا ﷺ را در آن روشن کرده است و من برای آن، هفتاد و دو نام می شناسم.

سپس علی رضی الله عنه این هفتاد و دو نام را در خبر مذکور ذکر می فرماید و حدیثه از نزد علی رضی الله عنه بیرون می آید:

قَالَ حَدِيثُهُ: فَقُمْتُ مِنْ عِنْدِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ رضي الله عنه وَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْلَمْ أَدْرِكْ مِنْ أَعْمَالِ الْخَيْرِ مَا أَرْجُو بِهِ الثَّوَابَ إِلَّا حُبَّ هَذَا الْيَوْمِ، لَكَانَ مُنَايَ.  
حدیثه می گوید: از نزد امیرالمؤمنین رضی الله عنه برخاستم و با خود گفتم: اگر به کارهای خیری که امید ثواب از آن می رود نرسم، مگر دوستی این روز؛ هر آینه به آرزوی خود رسیده‌ام.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْعَلَاءِ الْهَمْدَانِيُّ وَ يَحْيَى بْنُ جُرَيْجٍ: فَقَامَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا تَقْبَلُ رَأْسَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ وَ قُلْنَا: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَا قَبَضْنَا حَتَّى شَرَّفْنَا بِفَضْلِ هَذَا الْيَوْمِ الْمُبَارَكِ وَ انصَرَفْنَا مِنْ عِنْدِهِ وَ عَيَّدْنَا فِيهِ فَهُوَ عِيدُ الشَّيْعَةِ<sup>(۱)</sup>.  
محمد بن ابی العلاء همدانی و یحیی بن جریر [سخن که به اینجا رسید] هر کدام از ما برخاستیم و سر احمد بن اسحاق را بوسیدیم و گفتیم: حمد خداوندی را که ما را از دنیا نبرد تا اینکه به فضیلت این روز مبارک مُشَرَّفیمان فرمود. آنگاه از نزد او بیرون آمدیم و آن روز را عید گرفتیم؛ زیرا آن، «عید شیعه» است.

# فصل سوم

## تأییدی بر نیابت عثمان بن سعید عمری

۱- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَجَجْنَا فِي بَعْضِ السِّنِينَ بَعْدَ مُضِيِّ أَبِي مُحَمَّدٍ الطَّاهِرِ فَدَخَلْتُ عَلَى أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فَرَأَيْتُ أَبَا عَمْرٍو عِنْدَهُ،

عبدالله بن جعفر می گوید: پس از چند سال که از رحلت امام حسن عسکری الطَّاهِرِ گذشته بود، به قصد حج، وارد مدینه شده و نزد احمد بن اسحاق رفتم. دیدم که ابا عمرو (عثمان بن سعید) نزد وی است.

فَقُلْتُ إِنَّ هَذَا الشَّيْخَ - وَ أَشْرْتُ إِلَى أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ - وَ هُوَ عِنْدَنَا الْثِقَةُ الْمَرْضِيُّ حَدَّثَنَا فِيكَ بِكَيْتٍ وَ كَيْتٍ، وَ اقْتَصَصْتُ عَلَيْهِ مَا تَقَدَّمَ - يَعْنِي مَا ذَكَرْنَاهُ عَنْهُ مِنْ فَضْلِ أَبِي عَمْرٍو وَ مَحَلِّهِ - وَ قُلْتُ: أَنْتَ الْآنَ مِمَّنْ لَا يَشُكُّ فِي قَوْلِهِ وَ صِدْقِهِ فَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ اللَّهِ وَ بِحَقِّ الْأِمَامَيْنِ اللَّذَيْنِ وَتَقَاكَ هَلْ رَأَيْتَ ابْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ الَّذِي هُوَ صَاحِبُ الزَّمَانِ؟

به عثمان بن سعید گفتم: این شیخ - یعنی احمد بن اسحاق - چنین و چنان می گوید. سپس آنچه که بین ما گذشته بود - یعنی از فضائل عثمان بن سعید و موقعیتش در نزد امام معصوم الطَّاهِرِ - همه را باز گو نمودم و گفتم: شما اکنون کسی هستید که شکی در راستی و صداقت گفتارتان نیست؛ پس شما را سو گند می دهم به حق خداوند و حق دو امامی که (امام هادی الطَّاهِرِ و امام حسن عسکری الطَّاهِرِ)

شمارا توثیق نموده‌اند، آیا شما فرزند امام حسن عسکری علیه السلام را که صاحب الزمان است دیده‌اید؟

فَبَكَى ثُمَّ قَالَ: عَلَىٰ أَنْ لَا تُخْبِرَ بِذَلِكَ أَحَدًا وَ أَنَا حَتَّى قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: قَدْ رَأَيْتُهُ علیه السلام وَ عُنُقُهُ هَكَذَا - يُرِيدُ أَنَّهَا أَغْلَظُ الرِّقَابِ حُسْنًا وَ تَمَامًا - قُلْتُ: فَلَا اسْمَ؟ قَالَ: نُهِيتُمْ عَنْ هَذَا. <sup>(۱)</sup>

[عثمان بن سعید] به گریه افتاد و گفت: آیا قول می‌دهی تا زنده هستم، کسی را بر این راز آگاه نسازی؟ گفتم: آری. گفت: محققاً که او را دیده‌ام و گردش چنین است - و منظورش این بود که گردنی در نهایت زیبایی دارد - گفتم: اسم آن حضرت چیست؟ گفت: از بردن اسم نهی شده‌اید.

اینکه عثمان بن سعید درباره گردن حضرت ولی عصر علیه السلام توضیحی می‌دهد و به گونه‌ای آن را برای عبدالله بن جعفر توصیف می‌کند، شاید می‌خواهد به وی اطمینان دهد که او احتمالاً دیده است؛ بطوری که می‌تواند مشخصات ظاهری آن حضرت را بیان نماید.

۲- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيُّ قَالَ:

كُنْتُ مَعَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عِنْدَ الْعَمْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَقُلْتُ لِلْعَمْرِيِّ: إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي قِصَّةِ إِبْرَاهِيمَ: ﴿وَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيَظْمَنَنَّ قَلْبِي﴾ هَلْ رَأَيْتَ صَاحِبِي؟ فَقَالَ: نَعَمْ وَ لَهُ عُنُقٌ مِثْلُ ذِي - وَ أَوْ مَأْ بِيَدَيْهِ جَمِيعًا إِلَىٰ عُنُقِهِ - قَالَ قُلْتُ: وَ الْإِسْمُ؟ قَالَ: إِيَّاكَ أَنْ تَبْحَثَ عَنْ هَذَا فَإِنَّ عِنْدَ الْقَوْمِ أَنَّ هَذَا الشَّيْءَ قَدْ انْقَطَعَ. <sup>(۲)</sup>

۱- غیبت طوسی، ص ۲۱۵

۲- تبصرة الولی، ص ۷۳، ح ۴۱

عبدالله بن جعفر حمیری روایت می کند: من و احمد بن اسحاق نزد عثمان بن سعید بودیم. من به شیخ ابو عمرو (عثمان بن سعید) گفتم:  
 از تو سؤالی دارم [که اطمینان قلب پیدا کنم] همچنان که خداوند در قصه حضرت ابراهیم علیه السلام چنین می فرماید: «آیا ایمان نداری، گفت: آری، اما می خواهم قلبم مطمئن شود» (بقره - ۲۶۰)

آیا صاحب (امام) مرادیده ای؟ گفت: آری. پرسیدم: چه نام دارد؟ گفت: بر حذر باش از اینکه در این مقوله جستجو نمایی؛ زیرا در نزد این گروه (مخالفین) چنین وانمود شده که این نسل (ائمه معصومین علیهم السلام) منقطع گشته است.

۳- عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ قَالَ: اجْتَمَعْتُ أَنَا وَالشَّيْخُ أَبُو عَمْرٍو رَحِمَهُ اللَّهُ عِنْدَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ فَعَمَّرَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ

عبدالله بن جعفر حمیری روایت می کند: من و شیخ ابو عمرو (عثمان بن سعید) نزد احمد بن اسحاق رفتیم. او (احمد بن اسحاق) با گوشه چشم به من اشاره کرد که درباره جانشین امام حسن عسکری علیه السلام از [عثمان بن سعید] سؤال کنم.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا عَمْرٍو إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ وَ مَا أَنَا بِشَاكٍ فِيْمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ، فَإِنَّ اعْتِقَادِي وَ دِينِي أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا إِذَا كَانَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ رُفِعَتِ الْحُجَّةُ وَ أُغْلِقَ بَابُ التَّوْبَةِ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا، فَأَوْلِيكَ أَشْرَارٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمُ الَّذِينَ تَقُومُ عَلَيْهِمُ الْقِيَامَةُ

من گفتم: ای ابا عمرو، سؤالی از شما دارم که در عین حال هیچ شکی هم



درباره آن سؤال ندارم. نیز اعتقادم و دینم این است که هیچگاه زمین خالی از حجّت نخواهد بود؛ مگر چهل روز قبل از روز قیامت، و تنها در این صورت است که حجّتی بر روی زمین نخواهد بود و باب توبه بسته خواهد شد و هیچ نفسی ایمانش به او سودی نخواهد داد اگر از قبل ایمان نیاورده، یا از ایمانش کسب خیری ننموده باشد. پس آن گروه (یعنی آنان که از قبل ایمان نیاورده‌اند) شرورترین مخلوقات خداوند هستند و قیامت برای آنان برپا می‌شود.

وَ لَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أَرْدَادَ يَقِينًا وَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُرِيَهُ كَيْفَ يُحْيِي الْمَوْتَى، قَالَ: أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ: بَلَى وَ لَكِن لِيُظْمِنَنَّ قَلْبِي

اما دوست دارم که یقینم [در سؤالی که دارم] زیاد شود؛ همچنان که ابراهیم از خداوند خواست تا به او نشان دهد چگونه مردگان را زنده می‌کند و خداوند گفت: آیا ایمان نداری؟ گفت: آری، اما می‌خواهم قلبم مطمئن شود.

وَ قَدْ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ وَ قُلْتُ: مَنْ أَعْمِلُ أَوْ عَمَّنْ أَخُذُ، وَ قَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ؟ فَقَالَ لَهُ: الْعَمْرِيُّ يُقْتَلُ فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَمَنْ يُوَدِّي وَ مَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَمَنْ يَقُولُ، فَاسْمَعْ لَهُ وَ اطَّعْ، فَإِنَّهُ الشِّقَّةُ الْمَأْمُونُ، وَ أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ: الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ يَمْتَنَانِ، فَمَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَمَنْ يُوَدِّيَانِ وَ مَا قَالَا لَكَ فَمَنْ يَقُولَانِ، فَاسْمَعْ لَهُمَا وَ اطَّعْمُهُمَا فَإِنَّهُمَا الشِّقَّتَانِ الْمَأْمُونَتَانِ، فَهَذَا قَوْلُ إِمَامَيْنِ قَدْ مَضَى فَيْكَ.

احمد بن اسحاق به ما چنین خبر داده که از امام هادی عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدم: [پس از شما] چگونه عمل کنم و از چه کسی اخذ رأی نمایم و قول چه کسی را قبول کنم؟ حضرت فرمودند: عمّری مورد وثوق من است. هر آنچه به تو برساند، از ناحیه من رسانیده و آنچه که به تو بگوید از قول من گفته است. پس از او بشنو و اطاعت کن؛ چرا که او موثق و مورد اطمینان است.

حمیری می‌افزاید: همچنین ابو علی (احمد بن اسحاق) به ما گفته است که از امام حسن عسکری علیه السلام نیز همین سؤال را پرسیدم، آن حضرت فرمود: عمّری (عثمان بن سعید) و پسرش (محمد بن عثمان) هر دو مورد وثوق می‌باشند؛ پس هر چه آن دو به تو می‌رسانند، از طرف من است و هر چه به تو می‌گویند، از قول من است. از آنها بشنو و اطاعت کن؛ زیرا آنها مورد وثوق و اعتماد من هستند. این، سخنان دو امام گذشته درباره شماس است.

قَالَ: فَخَرَّ أَبُو عَمْرٍو سَاجِدًا وَ بَكَى ثُمَّ قَالَ: سَلْ حَاجَتَكَ فَقُلْتُ لَهُ: أَنْتَ رَأَيْتَ الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام؟ فَقَالَ: أَيْ وَاللَّهِ وَ رَقَبَتُهُ مِثْلُ ذَا - وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ -

حمیری می‌گوید: در این حال، ابو عمرو به سجده رفت و گریست و سپس گفت: سؤالت را پرس.

گفتم: آیا جانشین پس از امام حسن عسکری علیه السلام را دیده‌ای؟ گفت: به خداوند قسم، آری.

فَقُلْتُ لَهُ: فَبَقِيَتْ وَاحِدَةٌ فَقَالَ لِي: هَاتِ، قُلْتُ: فَالِاسْمُ؟ قَالَ: مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ أَنْ تَسْأَلُوا عَنْ ذَلِكَ، وَ لَا أَقُولُ هَذَا مِنْ عِنْدِي، فَلَيْسَ لِي أَنْ أُحْلِلَ وَ لَا أُحْرِمَ، وَ لَكِنْ عَنْهُ علیه السلام، فَإِنَّ الْأَمْرَ عِنْدَ السُّلْطَانِ، أَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ مَضَى وَ لَمْ يُخَلِّفْ وَلَدًا وَ قَسَمَ مِيرَاثَهُ وَ أَخَذَهُ مَنْ لَا حَقَّ لَهُ فِيهِ وَ هُوَ ذَا، عِيَالُهُ يَجُولُونَ لَيْسَ أَحَدٌ يَجْسُرُ أَنْ يَتَعَرَّفَ إِلَيْهِمْ أَوْ يُنْپَلِّهَمُ شَيْئًا، وَ إِذَا وَقَعَ الْإِسْمُ وَقَعَ الطَّلَبُ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَمْسِكُوا عَنْ ذَلِكَ.

گفتم: یک سؤال دیگر دارم. گفت: پرس. گفتم: اسمش چیست؟ گفت: حرام است بر شما که از این مسأله بپرسید. من نیز از نزد خودم چیزی نخواهم گفت؛ زیرا شایسته نیست از نزد خود چیزی را حلال یا حرام کنم. با این وجود از

قول امام علیه السلام می گویم که چون قضیه نزد سلطان (معتد عباسی که در ۱۲ رجب سال ۲۵۶ ه. ق خلیفه شد) این گونه است که امام حسن عسکری علیه السلام رحلت نموده و جانشینی از خود باقی نگذاشته و میراثش تقسیم شده و کسی که هیچ حقی در آن نداشته (جعفر کذاب) آن را تصرف کرده است؛ بنابراین، خانواده (عیال) امام علیه السلام آواره شده اند و کسی جرأت تماس با آنها را ندارد و نمی تواند چیزی (اموالی) به آنها برساند. اما وقتی نامش بر سر زبانها افتد، جستجو برای یافتن حضرتش نیز شروع می شود. پس از خدا بترسید و از سؤال درباره آن (نام امام) امساک نمایید<sup>(۱)</sup>.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۹ و ۳۳۰، ح ۱

## احمد بن اسحاق، وکیل امام حسن عسکری علیه السلام

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ أَنَّهُ ذَكَرَ عَدَدَ مَنْ انْتَهَى إِلَيْهِ مِنْ  
 وَقَفَ عَلَى مُعْجَزَاتِ صَاحِبِ الزَّمَانِ علیه السلام وَ رَأَهُ مِنْ الْوُكَلَاءِ.  
 - بَغْدَادَ: الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ وَ...  
 - مِنَ الْكُوفَةِ: الْعَاصِمِيُّ  
 - مِنْ أَهْلِ الْأَهْوَازِ: مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ  
 - وَ مِنْ أَهْلِ الْقَمِّ: أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ<sup>(۱)</sup>.

محمد بن ابی عبدالله کوفی، تعداد و کلایی را که بر معجزات امام زمان علیه السلام  
 آگاهی یافته و حضرتش را دیده‌اند و خبر این عده به او رسیده [بدین ترتیب] بیان  
 کرده است:

- در بغداد: عمروی (عثمان بن سعید) و پسرش (محمد بن عثمان) و...
- در کوفه: عاصمی
- از اهالی اهواز: محمد بن ابراهیم بن مهزیار
- و از اهالی قم: احمد بن اسحاق.

## اعطای قلم امام حسن عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق

عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِأَنْظُرَ إِلَى خَطِّهِ فَأَعْرَفَهُ إِذَا وَرَدَ، فَقَالَ: نَعَمْ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَحْمَدُ إِنَّ الْخَطَّ سَيُخْتَلِفُ عَلَيْكَ مِنْ بَيْنِ الْقَلَمِ الْغَلِيظِ إِلَى الْقَلَمِ الدَّقِيقِ فَلَا تُشْكَنَّ، ثُمَّ دَعَا بِالدَّوَاةِ فَكَتَبَ وَجَعَلَ يَسْتَمِدُّ إِلَى مَجْرَى الدَّوَاةِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَهُوَ يَكْتُبُ: أَسْتَوْهِبُهُ الْقَلَمَ الَّذِي كَتَبَ بِهِ،

احمد بن اسحاق می گوید: خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و از آن حضرت تقاضا کردم چیزی بنویسد تا من خطش را ببینم که هر وقت دیدم، آن را بشناسم. حضرت پذیرفت و فرمود: ای احمد، [بدان که] خط با قلم درشت و نازک در نظرت مختلف می نماید، مبادا شک کنی. آنگاه دوات طلبید و خطی نوشت. هنگامی که می نوشت، با خودم گفتم: ای کاش قلمی را که با آن می نویسد به من ببخشد.

فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الْكِتَابَةِ أَقْبَلَ يُحَدِّثُنِي وَهُوَ يَمْسَحُ الْقَلَمَ بِمَنْدِيلِ الدَّوَاةِ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: هَاكَ يَا أَحْمَدُ فَنَاولْنِيهِ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي مُنْتَمٌ لِشَيْءٍ يُصِيبُنِي فِي نَفْسِي وَ قَدْ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَ أَبَاكَ فَلَمْ يَقْضِ لِي ذَلِكَ، فَقَالَ: وَ مَا هُوَ يَا أَحْمَدُ؟

وقتی که از نگارش فراغت یافت، با من شروع به صحبت کرد و مدتی قلم را با دستمالش پاک می کرد. سپس فرمود: بگیر ای احمد، و قلم را به من داد. گفتم: قربانت گردم، مطلبی در خاطر من هست که محزونم می کند. البته در سابق نیز می خواستم آن را از پدر شما بپرسم ولی میسر نشد. حضرت فرمود: چه مسأله ای است؟

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي رُوِيَ لَنَا عَنْ أَبِيكَ أَنَّ نَوْمَ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى أَقْفِيَّتِهِمْ وَ نَوْمَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى أَيْمَانِهِمْ وَ نَوْمَ الْمُنَافِقِينَ عَلَى شِمَائِلِهِمْ وَ نَوْمَ الشَّيَاطِينِ عَلَى وُجُوهِهِمْ، فَقَالَ الرَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَذَلِكَ هُوَ، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي فَإِنِّي أَجْهَدُ أَنَّ أَنَامَ عَلَى يَمِينِي فَمَا يُمَكِّنُنِي وَ لَا يَأْخُذُنِي النَّوْمُ عَلَيْهَا،

گفتم: از پدران شما چنین روایت کرده‌اند که: خوابیدن پیامبران بر پشت، و خوابیدن مؤمنین به جانب راست، و خوابیدن منافقین بر پهلو چپ، و خوابیدن شیاطین به رو افتادن است. فرمود: همین طور است. گفتم: من هر چه سعی می‌کنم به طرف راست بخوابم، نمی‌توانم و خوابم نمی‌برد.

فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: يَا أَحْمَدُ أُدْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقَالَ: ادْخُلْ يَدَكَ تَحْتَ ثِيَابِكَ فَأَدْخُلْتُهَا فَأَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ تَحْتِ ثِيَابِهِ وَ ادْخَلَهَا تَحْتَ ثِيَابِي، فَمَسَحَ بِيَدِهِ الْيُمْنَى عَلَى جَانِبِي الْأَيْسَرِ وَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى عَلَى جَانِبِي الْأَيْمَنِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَقَالَ أَحْمَدُ: فَمَا أَقْدِرُ أَنْ أَنَامَ عَلَى يَسَارِي مُنْذُ فَعَلْتُ ذَلِكَ بِِي الرَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ مَا يَأْخُذُنِي نَوْمٌ عَلَيْهَا أَصْلًا.<sup>(۱)</sup>

حضرت مدتی سکوت کرد و بعد فرمود: ای احمد، نزدیک بیا. نزدیکش رفتم. فرمود: دستت را زیر لباست ببر، چنین کردم. آنگاه دست خودش را از زیر جامه‌اش در آورد و به زیر لباس من کرد و با دست راست خود، به پهلو چپ من و با دست چپ خود، به پهلو راست من کشید. این کار را سه بار انجام داد. احمد گفت: از وقتی که حضرت با من چنین کرد، دیگر نمی‌توانم بر پهلو چپم بخوابم.

## توقیعات ولی عصر علیه السلام برای احمد بن اسحاق

یکی از راههای آشنایی بیشتر با شخصیت علمای شیعه در زمان غیبت، توقیعاتی است که از طرف امام زمان علیه السلام در تأیید، توثیق و راهنمایی آنان صادر شده و یا به گونه‌ای، از آنان به نیکی یاد شده است. تعاریفی که در این توقیعات از علمای مورد نظر آمده است، سندی زنده بر جلالت شأن آنان و مورد اطمینان بودن ایشان نزد امام زمان علیه السلام می‌باشد؛ مضافاً بر اینکه برخی از مسائل مورد ابتلای شیعیان آن دوران - و طبیعتاً شیعیانی که بعداً خواهند آمد - و معارفی از مکتب شیعه در این توقیعات به وضوح بیان گردیده است. در این قسمت، به بیان توقیعاتی که در تأیید، مدح و راهنمایی احمد بن اسحاق صادر شده است، می‌پردازیم:

۱- قَدْ كَانَ فِي زَمَانِ السُّفَرَاءِ الْمَمْدُوحِينَ أَقْوَامٌ ثِقَاءٌ تَرَدُّ عَلَيْهِمُ التَّوْقِيعَاتُ مِنْ قِبَلِ الْمَنْصُوبِينَ لِلسِّفَارَةِ... مِنْهُمْ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ وَ جَمَاعَةٌ خَرَجَ التَّوْقِيعُ فِي مَدْحِهِمْ:  
عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الرَّازِيِّ قَالَ: كُنْتُ وَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِالعَسْكَرِ فَوَرَدَ عَلَيْنَا رَسُولٌ مِنْ قِبَلِ الرَّجُلِ فَقَالَ: أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْأَشْعَرِيُّ وَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ وَ أَحْمَدُ بْنُ حَمْرَةَ بْنِ اليَسَعِ ثِقَاءٌ<sup>(۱)</sup>.

در زمان سفرای امام زمان علیه السلام، افراد مورد اطمینانی وجود داشتند که



همواره توقیعاتی مبنی بر ثقه بودن آنان از طریق این سفر [و از جانب ولی عصر علیه السلام] برای آنها صادر می گردید که از جمله آنها، احمد بن اسحاق و گروهی دیگر بودند که توقیع در مدح آنها صادر شد:

ابو محمد رازی نقل می کند: من و احمد بن ابی عبدالله در «عسکر»<sup>(۱)</sup> بودیم که فرستاده‌ای از طرف آن «مرد»<sup>(۲)</sup> به نزد ما آمد و گفت: احمد بن اسحاق اشعری و ابراهیم بن محمد الهمدانی و احمد بن حمزة بن الیسع همگی ثقه هستند.

۲- قَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: كَتَبَ إِلَيْهِ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ كِتَابًا أَنْ عِنْدَهُ مِنْ عِلْمِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ غَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْعُلُومِ كُلِّهَا. قَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ فَلَمَّا قَرَأْتُ الْكِتَابَ كَتَبْتُ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ علیه السلام وَ صَيَّرْتُ كِتَابَ جَعْفَرٍ فِي دَرَجِهِ، فَخَرَجَ الْجَوَابُ إِلَيَّ ذَلِكَ.

احمد بن اسحاق می گوید: از «جعفر بن علی»<sup>(۳)</sup> نامه‌ای به دست من رسید که طی آن ادعا کرده بود به علم حلال و حرام و نیز اینکه به کلیه علوم و آنچه که مردم بدان نیاز مندند، آگاهی دارد. پس از اینکه نامه را خواندم، نامه‌ای به پیشگاه مقدس

۱- عسکر در لغت به معنی لشکر است و نام محله‌ای از شهر سامراء بوده که گویند محل تجمع سپاهیان متوکل عباسی بوده است. امام علی نقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام را نیز بدین جهت «عسکری»، و به صورت تشبیه، «عسکرین» می نامند که در این محل می زیسته‌اند.

۲- در بین شیعیان آن زمان، چنین مرسوم بود که بنا به «تقیه»، نام امام زمان علیه السلام را نمی بردند و به کنایه از ایشان یاد می کردند. مثلاً هرگاه می خواستند اموالی را به آن حضرت یا وکلایش تسلیم نمایند، القاب شناخته شده‌ای را در بین خود به کار می بردند. یکی از این القاب، رجل (آن مرد) بوده است. همچنین: «اصل»، «غریم»، «غلام» و «فقیه» از این گونه القاب رمزی بوده‌اند. «نجم الشاقب، باب دوم».

۳- یکی از فرزندان امام علی نقی علیه السلام بوده که به «جعفر کذاب» مشهور است؛ زیرا پس از رحلت برادرش امام حسن عسکری علیه السلام، به ناحق ادعای امامت کرد و عده‌ای را گمراه نمود.

حضرت امام عصر علیه السلام نوشته، نامه جعفر را نیز در میان آن قرار دادم. آنگاه از ناحیه مقدسه جوابی بدین صورت به دستم رسید:

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آتانی کتابک ابناک الله، و الكتاب الذي انقذته درجه و احاطت معرفتي بجميع ما تضمنته على اختلاف الفاظه و تكرر الخطأ فيه، و لو تدبرته لوقفت على بعض ما وقفت عليه منه و الحمد لله رب العالمين حمدا لا شريك له على احسانه الينا، و فضله علينا، ابي الله عز و جل ليحق الا اثمنا و للباطل الا زهوفا.

به نام خداوند بخشاینده مهربان

خداوند تو را پایدار بدارد. نامه شما و ضمیمه آن (نامه جعفر) به من رسید و از مضمون آن که با اختلاف الفاظ و اشتباهات بسیار توأم بود، مطلع شدم. اگر شما هم دقت کرده بودید به برخی از آنها که من به آن آگاه شدم، آگاه می شدید. حمد مخصوص رب العالمین است؛ خداوندی که برای او شریکی در احسانش به ما و فضلش بر ما نیست. خداوند عز و جل ابا دارد از اینکه حق را کامل نکند و باطل از بین نرود.

و هو شاهد بما أذكره و لي عليكم بما أقوله إذا اجتمعنا ليوم لا ريب فيه و يسألنا عما نحن فيه مختلفون. انه لم يجعل لصاحب الكتاب على المكتوب إليه و لا عليك و لا على أحد من الخلق جميعا إمامة مفترضة و لا طاعة و لا ذمة و سائين لكم جملة تكفون بها إن شاء الله تعالى.

خداوند بر آنچه که بیان می‌کنم شاهد است و آنچه که می‌گویم، در روز قیامت که شکی در آن نیست، بر شما حجت خواهد بود و او از آنچه که درباره آن اختلاف داریم سؤال می‌کند. خداوند برای صاحب آن نامه (جعفر) هیچگونه حقی اعم از امامت واجب و یا فرمانبرداری و عهد و پیمانی را بر تو و بر احدی از مخلوقاتش قرار نداده و به زودی - اگر خدای تعالی بخواهد - برخی از آنها را برای شماروشن می‌کنم که بدان اکتفا نمایید.

يَا هَذَا، يَرْحَمُكَ اللهُ، إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقِ الْخَلْقَ عَبَثًا وَ لَا أَهْمَلَهُمْ  
شَدَى بَلْ خَلَقَهُمْ بِقُدْرَتِهِ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَسْمَاعًا وَ أَبْصَارًا وَ قُلُوبًا وَ أَلْبَابًا ثُمَّ بَعَثَ  
إِلَيْهِمُ النَّبِيَّينَ الصلوات مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ، يَأْمُرُونَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ يَنْهَوْنَهُمْ عَنِ مَعْصِيَتِهِ  
وَ يُعَرِّفُونَهُمْ مَا جَهَلُوهُ مِنْ أَمْرِ خَالِقِهِمْ وَ دِينِهِمْ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا.

ای احمد بن اسحاق، خداوند تو را مورد رحمت خود قرار دهد. به درستی که خداوند متعال خلابی را بیهوده نیافریده و آنان را مهمل نگذاشته است؛ بلکه آنان را به قدرت خویش آفریده و برای آنها: گوش، چشم، قلب و عقل قرار داده است. سپس پیامبران الصلوات را به سوی ایشان مبعوث داشته که بشارت دهند و ترساننده باشند. آنان را به اطاعت خداوند امر کنند و از معصیتش باز دارند و جهالت‌هایی را که نسبت به امر خالقشان و دینشان دارند به آنها بشناسانند. نیز بر آنها کتابی نازل فرموده است.

وَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَائِكَةً يَأْتِينَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَنْ بَعَثَهُمْ إِلَيْهِمْ بِالْفَضْلِ الَّذِي  
جَعَلَهُ لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ وَ مَا آتَاهُمْ مِنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَةِ وَ الْبَرَاهِينِ الْبَاهِرَةِ وَ  
الآيَاتِ الْغَالِيَةِ؛ فَمِنْهُمْ:

- مَنْ جَعَلَ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَلَامًا وَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا

- وَ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَهُ تَكَلِيمًا وَ جَعَلَ عَصَاهُ نُجْبَاتًا مُبِينًا

- وَ مِنْهُمْ مَنْ أَحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ  
- وَ مِنْهُمْ مَنْ عَلَّمَهُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ.

همچنین ملائکه را به سوی آنان فرستاد که واسطه بین خداوند و پیامبران بودند و این به سبب فضلی بود که خداوند برای انبیا قرار داده بود. نیز دلایل ظاهره و برهانهای آشکار و معجزاتی به پیامبران عطا نمود که از جمله این پیامبران:

- کسی است که آتش را بر او سرد و سلامت گردانید و او را خلیل خود قرار

داد (حضرت ابراهیم عليه السلام)

- و کسی که با او تکلم کرد و عصایش را از دهایی آشکار نمود (حضرت

موسی عليه السلام)

- و کسی که به اذن خدا مردگان را زنده می نمود و کور را بینامی کرد و

مبروص را شفامی داد (حضرت عیسی عليه السلام)

- و کسی که به او علم سخن گفتن با پرندگان را آموخته بود و از هر چیزی

به او عطا کرده بود (حضرت سلیمان عليه السلام)

ثُمَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَ تَمَّمَ بِهِ نِعْمَتَهُ وَ خَتَمَ بِهِ أَنْبِيَاءَهُ، وَ أَرْسَلَهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَ أَظْهَرَ مِنْ صِدْقِهِ مَا أَظْهَرَ وَ بَيَّنَّ مِنْ عِلْمَاتِهِ مَا بَيَّنَّ، ثُمَّ قَبَضَهُ صلى الله عليه وآله حَمِيدًا فَقِيدًا سَعِيدًا

سپس حضرت محمد صلى الله عليه وآله را مبعوث نمود و او را رحمتی برای عالمیان

قرار داد. به وسیله او نعمت را تمام کرد و نبوت را به او ختم نمود. او را برای تمامی

مردم فرستاد و ظاهر کرد از صدقش آنچه را که ظاهر کرد، و روشن ساخت از

نشانه های نبوتش آنچه را که روشن ساخت. سپس حضرتش را قبض روح فرمود

در حالی که آن از دست رفته، ستوده و سعادت مند بود.

وَ جَعَلَ الْأَمْرَ بَعْدَهُ إِلَىٰ أَخِيهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ وَ وَصِيَّهِ وَ وَاثِرِهِ عَلِيِّ بْنِ

أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ثُمَّ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِدًا وَاحِدًا؛ أَخِي بِهِمْ دِينَهُ، وَ

أَتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ إِخْوَانِهِمْ وَ بَنِي عَمَّتِهِمْ وَ الْأَذْنِبِينَ فَأَلَاذْنِبِينَ مِنْ  
ذَوِي أَرْحَامِهِمْ فُرْقَانًا بَيْنًا يُعْرَفُ بِهِ الْحُجَّةُ مِنَ الْمَحْجُوجِ، وَ الْإِمَامُ مِنَ  
الْمَأْمُومِ، بِأَنَّ:

پس از او، امر [ولایت و خلافت و وصایت] را در برادرش و پسر عمویش و  
وصیش و وارثش علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داد و سپس به فرزندان علی علیه السلام  
یکی پس از دیگری، تا اینکه به وسیله آن بزرگواران، دین را زنده نگاه دارد و  
نورش را تمام کند. بین آنها (ائمه معصومین علیهم السلام) و دیگر برادرانشان و پسر عموها  
و خویشان آنها «فرقانی» آشکار قرار داد تا حجّت خدا از سایرین [که امام بر آنها  
حجّت است] و امام معصوم از مأموم شناخته شود. بنابراین:

- عَصَمَتْهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ

- وَ بَرَّأَهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ

- وَ طَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ

- وَ نَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ

- وَ جَعَلَهُمْ خُرَّانَ عَلَيْهِ

- وَ مُسْتَوْدَعَ حِكْمَتِهِ

- وَ مَوْضِعَ سِرِّهِ

- وَ أَيْدَهُمْ بِالْأَدْلَالِ،

وَ لَوْلَا ذَلِكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلَى سَوَاءٍ وَ لَادَّعَى أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كُلُّ

أَحَدٍ وَ لَمَا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ وَ لَا الْعَالِمُ مِنَ الْجَاهِلِ.

- مقام عصمت را به آنان عطا فرمود

- از هر عیبی آنها را مبری نمود

- از هر پلیدی طاهرشان کرد

- از هر آمیختگی [به باطل] منزّهشان فرمود

- آنان را خزائن علم خود قرار داد

- حکمتش را در آن بزرگواران به ودیعه نهاد

- آنها را محل اسرار خود قرار داد

- و به دلایل (معجزات) روشن و آشکار تأییدشان فرمود.

اگر غیر از این بود، آنان با دیگران مساوی می شدند و هر کس مدعی امر خداوند (امامت) می شد و هیچگاه حق از باطل شناخته نمی شد و عالم از جاهل متمایز نمی گردید.

وَ قَدْ ادَّعَى هَذَا الْمُبْطِلُ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بِمَا ادَّعَاهُ فَلَا أَدْرِي  
بِأَيَّةِ حَالَةٍ هِيَ لَهُ رَجَاءُ أَنْ يُتِمَّ دَعْوَاهُ؛

- آیفقه فی دین الله؟ فَوَ اللهُ مَا يَعْرِفُ حَلَالًا مِنْ حَرَامٍ وَ لَا يَفْرُقُ بَيْنَ  
خَطَاٍ وَ صَوَابٍ.

- أَمْ يَعْلَمُ؟ فَمَا يَعْلَمُ حَقًّا مِنْ بَاطِلٍ وَ لَا مُحْكَمًا مِنْ مُتَشَابِهٍ وَ لَا يَعْرِفُ  
حَدَّ الصَّلَاةِ وَ وَقْتَهَا.

- أَمْ يَوْرَعُ؟ فَاللهُ شَهِيدٌ عَلَى تَرْكِهِ الصَّلَاةِ الْفَرَضِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا يَزْعَمُ  
ذَلِكَ لِطَلَبِ الشُّعُوذَةِ وَ لَعَلَّ خَبْرَهُ قَدْ تَأْدَى إِلَيْكُمْ وَهَاتِيكَ ظُرُوفٌ مُسْكِرِهِ  
مَنْصُوبَةٌ وَ اثَارُ عِصْيَانِهِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَشْهُورَةٌ قَائِمَةٌ.

[با تمام این تفصیلات] این باطل گوی دروغگو (جعفر کذاب) با ادعایی که کرده، بر خداوند افترا بسته است.

او به چه امیدی این ادعا را نموده است؟

- آیا به فقاہت خود نسبت به دین خدا؟ در حالی که قسم به خداوند، نه

حلال را از حرام می شناسد و نه بد و خوب را از هم تشخیص می دهد.

- و یا اینکه تکیه به علم خود نموده است؟ در حالی که حق و باطل را از هم

تمیز نمی دهد و محکم و متشابه را نمی شناسد و حد نماز و وقت آن را نمی داند.

و یا اینکه به وَرَع خود امید دارد؟ در حالی که قسم به خداوند، چهل روز نماز واجب خود را ترک کرد؛ برای اینکه، شعبده بازی را فرا گیرد. و حتماً خبر او دربارهٔ ظروف مشروبات مست کننده‌اش که آشکار است، و شهرت آثار عصیان‌ش بر خداوند به شما رسیده است.

أَمْ بَيِّنَاتٍ فِيهَا. أَمْ بِحُجَّةٍ فَلَيْقَمَنَّهَا. أَمْ بَدَلَالَةٍ فَلْيَبْذُرْهَا. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، حَمَّ ○ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ○ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ ○ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ اتُّونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ آثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ○ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ○ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ○ (احقاف - ۱-۶)

یا اینکه برای اثبات ادعای خود نشانه‌ای دارد؛ پس بیاورد. و یا اگر حجتی دارد، اقامه نماید؛ همچنان که خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:

«حَم ○ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ○ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ ○ قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ اتُّونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ آثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ○ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ○ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ○ (احقاف - ۱-۶)

زمین و هر چه بین آنهاست را جز به حق و جز در وقت معین خلق نکردیم و کسانی که کافرنند، از هر چه اندرزشان دهند، روی می‌گردانند ○ بگو اگر راست می‌گویند، آنچه را که غیر از خدا می‌خوانید به من نشان دهید که آیا در زمین چیزی آفریده‌اند؟ یا اینکه در خلق آسمانها و زمین با خداوند شرکت داشته‌اند؟ در این صورت، اگر راست می‌گویید، می‌بایست دلیل و نشانه‌ای را از کتب گذشتگان ارائه نمایید ○ و کیست گمراهتر از کسی که جز خدا را بخواند و او تا روز قیامت



او را اجابت نکند و از هر چه بخواندش بی‌خبر باشد O و هنگامی که در قیامت محشور شوند، برای آنها دشمن باشند و عبادتشان را انکار می‌کنند O»

فَالْتَمِشْ - تَوَلَّى اللهُ تَوْفِيقَكَ - مِنْ هَذَا الظَّالِمِ مَا ذَكَرْتُ لَكَ وَ امْتَحِنُهُ وَ سَلُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللهِ يُفَسِّرُهَا أَوْ صَلَوةٍ قَرِيبَةٍ يُبَيِّنُ حُدُودَهَا وَ مَا يَجِبُ فِيهَا لِتَعْلَمَ حَالَهُ وَ مِقْدَارَهُ وَ يَظْهَرُ لَكَ عَوَازُهُ وَ نُقْصَانُهُ وَ اللهُ حَسِيبُهُ، حَفِظَ اللهُ الْحَقَّ عَلَى أَهْلِهِ، وَ أَقْرَهُ فِي مُسْتَقَرِّهِ وَ قَدْ أَبَى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ تَكُونَ الْإِمَامَةَ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام وَ إِذَا أذِنَ اللهُ لَنَا فِي الْقَوْلِ ظَهَرَ الْحَقُّ وَ اضْمَحَلَّ الْبَاطِلُ، وَ انْحَسَرَ عَنْكُمْ، وَ إِلَى اللهِ أَرْغَبُ فِي الْكِفَايَةِ وَ جَمِيلِ الصَّنْعِ وَ الْوِلَايَةِ، وَ حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ<sup>(۱)</sup>.

خداوند تو را توفیق دهد. آنچه را که گفتم، از این ظالم بپرس و او را امتحان کن. آیه‌ای از قرآن را بپرس که برایت تفسیر کند و یا از نماز واجب بپرس که حدودش را برایت بیان نماید تا اینکه حال او و قدرش را بدانی و معایب و کمبودهایش بر تو ظاهر گردد. خداوند حق را برای اهلش حفظ می‌کند و آن را در جایگاهش قرار می‌دهد. خداوند هرگز امامت را بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام در هیچ دو برادری قرار نداده است و هر گاه اجازه فرماید که سخن گوئیم، حق ظاهر شده و باطل از بین می‌رود و ابهامات از شما برطرف می‌گردد. امیدوارم که خداوند مرا کفایت کند و به نیکویی با من رفتار نموده و سرپرستی‌ام نماید. خداوند برای ما کافی است که بهترین و کیل است و درود بر محمد و آل محمد علیهم السلام.

۳- محمد بن صلت قمی برای امام زمان عجل الله فرجه نامه‌ای نوشت و در آن داستان احمد بن اسحاق و دوستی‌اش را با او ذکر کرد و گفت: او قصد حج دارد و نیازمند هزار دینار است که اگر اجازه بفرمایند، به او قرض بدهیم و هنگام مراجعت مسترد بداریم. امام عجل الله فرجه مرقوم فرمودند:

«هِيَ لَهُ مِنْ صِلَةٍ وَإِذَا رَجَعَ فَلَهُ عِنْدَنَا سِوَاهَا»

«از اموالمان آن مقدار را به او بدهید و هنگامی که باز گشت، به همان اندازه

نیز نزد ما صیله دارد.»<sup>(۱)</sup>

# فصل چہارم

## ملاقات احمد بن اسحاق با امام زمان علیه السلام

در این فصل حدیثی را یاد می‌کنیم که در میان علمای شیعه، به حدیث «سعد بن عبدالله اشعری قمی» مشهور است و قسمتهایی از آن - به مناسبت - در کتابهای مختلف آمده است.<sup>(۱)</sup>

آن گونه که در طی این خبر آمده است، احمد بن اسحاق، امام زمان علیه السلام را در حضور پدر بزرگوارشان (امام حسن عسکری علیه السلام) دیدار می‌نماید که با توجه به حدیثی در فصل دوم همین کتاب، به نظر می‌رسد این دومین ملاقات وی با حضرت ولی عصر علیه السلام باشد.

در این خبر، مسائل چندی در مسیر آشنایی هر چه بیشتر معارف اهل بیت علیهم السلام و رفع شبهات تاریخی مطرح می‌شود که بسیار حائز اهمیت است.

البته بعضی از علمای شیعه، به دلایلی، قسمتهایی از این حدیث را ضعیف دانسته و متأسفانه آن را برای تمام خبر عمومیت داده، و برخی دیگر، سلسله راویان را نیز مورد قَدْح قرار داده‌اند که ما پس از ذکر حدیث سعد بن عبدالله، مطالبی را بر ردّ این ایرادات از مرحوم علامه

۱ - صاحب «مکیال المکارم» این خبر را بطور کامل در جلد اول کتاب خود آورده است.

مجلسی - که با عنوان «بیان» در ذیل این حدیث در بحار الانوار آورده است - متذکر خواهیم شد.

با این وجود، متن گویای خبر سعد بن عبدالله، که در بسیاری از موارد، کمال انطباق را با دیگر احادیث ائمه معصومین علیهم السلام دارد، ضعفهای احتمالی موجود در خبر را - که شاید ناشی از عدم احاطه راویان و نسخه برداران در نقل خبر باشد - کاملاً پوشش داده و آن را در سطح احادیث مورد قبول اکثر علمای شیعه - از جهات مختلف - قرار داده است.

با تمام این تفصیل، یکی از مهمترین مواردی که باعث ذکر این خبر در کتاب حاضر شده، مطالبی است که ما را در شناخت هرچه بیشتر شخصیت احمد بن اسحاق یاری می دهد.

راوی، سعد بن عبدالله اشعری است که برای یافتن پاسخ چند پرسش و حل مسائلی در رابطه با آیات قرآن و احادیث آل محمد علیهم السلام به سوی احمد بن اسحاق - که در راه سفر به سوی سامراء بوده - رهسپار می شود و سپس با راهنمایی وی، هر دوی آنها جهت حل «معضلات تأویل» و «مشکلات تنزیل» در قرآن و یافتن پاسخ سؤالات خود و نیز رسانیدن هدایای شیعیان به محضر مبارک امام حسن عسکری علیه السلام و حضرت ولی عصر علیه السلام راهی سامراء می گردند.

ناگفته نماند که در ترجمه خبر مذکور، قسمتهایی را که اختصاص به فرمایش امام معصوم علیه السلام داشت، با متن عربی همراه نمودیم و بقیه را فقط به ترجمه اکتفا کردیم.

## درگیری با خصم

سعد بن عبدالله اشعری می گوید:

من به گردآوری کتابهایی که دربردارنده مشکلات علوم و دقایق آن بود، علاقه بسیاری نشان می دادم و برای یافتن پشتوانه های علمی همواره خودم را در طلب حقایقی که برایم ثابت و قطعی می شد به سختی و مشقت می انداختم. نیز در حفظ و فراگیری متشابهات و مشکلات علمی، اشتیاق خاصی داشتم و بر هر یک از مشکلات و معضلات که دست می یافتم، آن را به آسانی در اختیار دیگران قرار نمی دادم.

در عین حال، بر مذهب خود، شیعه اثنی عشریه، بسیار متعصب بودم و بدین جهت از امنیت و سلامت جان بر خوردار نبودم؛ زیرا در همه مواردی که با خصم رو در رو می شدم، در نهایت به دشمنی و سب و ناسزاگویی می انجامید.

با این وجود، تا آنجا که می توانستم، بر سایر فِرَق مخالف مذهب شیعه عیب و ایراد وارد می کردم و زشتیهای پیشوایان آنها را آشکار می نمودم و از اعمال رؤسای آنان پرده بر می داشتم. تا اینکه روزی به یکی از این ناصبی ها، که در نزاع و دشمنی از همه سخت تر و در بحث و مجادله از سایرین قوی تر و در طرح سؤالات از همه بی باک تر و در مسیر باطل از همه ثابت قدم تر بود، گرفتار شدم.

یک روز همین ناصبی مذکور، در حالی که با او مناظره می کردم، به من گفت: «ای سعد، وای بر تو و دوستانت، شما گروه روافض<sup>(۱)</sup> بر مهاجرین و انصار

۱- اهل سنت و جماعت، عموم فِرَق شیعه را به سبب این که خلفای سه گانه را ترک کردند، «رافضه» و جمع آن روافض - می خوانند. «فرهنگ فِرَق اسلامی، دکتر محمد جواد مشکور».

طعن می‌زنید و ولایت و امامت آنان را از طرف رسول خدا انکار می‌کنید. در حالی که صدیق (ابوبکر) به سبب سبقتش [در اسلام] بر تمامی صحابه فائق آمده است. آیا نمی‌دانید که پیامبر به این علت او را همراه خودش به غار برد؛ چون می‌دانست خلافت پس از وی از آن اوست، و اوست که پس از پیامبر به امر تأویل قرآن عمل می‌کند و زمام امور مسلمین را به دست می‌گیرد؟

نیز هم اوست که پراکندگی‌ها را سامان می‌بخشد و از فروپاشیدن امور جلوگیری می‌نماید. حدود الهی را جاری می‌سازد و برای پیروزی بر سرزمینهای مشرکین، سپاه گسیل می‌دارد. پیامبر همچنان که به نبوت خود اهمیت می‌داد، به همان اندازه نیز به خلافت او (ابوبکر) مُشفق بود.

این را هم می‌دانیم که کسی که جهت متواری شدن، در جایی پنهان می‌شود، احتیاج به یاری و مساعدت دیگری ندارد.

[به عبارت دیگر] وقتی می‌بینیم پیامبر قصدش پناه بردن به غار بوده و احتیاجی هم به مساعدت کسی نداشته، اما در عین حال، ابوبکر را با خود می‌برد و علی را بر جای خود می‌خواباند، به این نتیجه می‌رسیم که بردن ابوبکر - به دلایلی که گفتیم - از اهمیت فوق العاده‌ای خبر می‌داده مضافاً بر اینکه کشته شدن علی - که او را در بستر خود خوابانید - برایش مهم نبوده است؛ زیرا می‌دانسته که اگر او هم کشته شود، کسان دیگری هستند تا کارهای او را (علی را) بعداً انجام بدهند.»

من در پاسخ به ایرادات او موارد متعددی را مطرح کردم؛ ولی او همه را رد می‌کرد و حرفی متناقض با آن عنوان می‌نمود.

آنگاه گفت: «ای سعد اگر ایراد دیگری بر شما بگیرم، مسلماً بینی‌تان بر خاک مالیده می‌شود. آیا شما عقیده دارید صدیق (ابوبکر) که از پلیدی هر شگی



مبیزی بود و فاروق (عمر) که مدافع ملت اسلام بود، نفاق خود را مخفی می‌داشتند؟ و در این اعتقاد به شب «عقبه»<sup>(۱)</sup> استدلال می‌کنید؟

به من بگو ببینم آیا صدیق<sup>(۲)</sup> (ابوبکر) و فاروق<sup>(۳)</sup> (عمر) از روی میل و رغبت اسلام آوردند یا از روی اکراه و اجبار؟»

من از ترس اینکه مبادا در بحث شکست بخورم و مجاب شوم، برای دفع این موضوع (سؤال مطرح شده) به چاره‌جویی افتادم؛ زیرا:

— اگر می‌گفتم: ابوبکر و عمر از روی میل و رغبت اسلام آوردند، او بلافاصله می‌گفت: پس مسأله نفاق در دل آنان راه ندارد؛ چه، ابتدای نفاق و نشو و نمای آن در قلب، زمانی است که دست غلبه و زور بر سر آدمی باشد و او ناچار شود از روی قهر و فشار و بر خلاف میل باطنی خود [به اسلام] اقرار کند. همچنان که خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا﴾ (مؤمن - ۸۵)

۱- زمانی که حضرت رسول ﷺ از غزوة تبوک باز می‌گشتند، عده‌ای از منافقین - که تعداد آنها به چهارده نفر می‌رسید - بر سر کوهی کمین کرده و قصد آن داشتند که در «عقبه» شتر پیامبر را هراسان نموده تا سوار خود (رسول خدا ﷺ) را از کوه پرتاب نماید. این توطئه به ماجرای «اصحاب عقبه» و این شب به «شب عقبه» در اسلام معروف است. البته در این توطئه، منافقین موفق به اجرای آن نشدند و جبرئیل با پیامی که از طرف خداوند برای پیامبر ﷺ آورد، باعث نجات حضرتش گردید. حذیفه از جمله کسانی بود که این منافقین را می‌شناخت و از این لحاظ، در میان صحابه مشهور بود.

۲ و ۳- عناوین «صدیق» و «صدیق اکبر» و «فاروق» و «فاروق اعظم»، از جمله القاب معروف علی رضی الله عنه است که در مآخذ شیعه ذکر شده است. اما به دنبال آن که عامه در برابر هر فضیلت از علی رضی الله عنه فضیلتی را برای خلفا جعل کرده و منتشر می‌ساختند، از القاب مشهور امیرالمؤمنین رضی الله عنه نیز برای هر چه بیشتر گمراه نمودن ناآگاهان سوء استفاده کرده و آنها را به خلفای خود نسبت می‌دادند. از جمله این القاب: «صدیق» و «فاروق» است در حالی که رسول خدا ﷺ بارها و بارها و در صحنه‌های مختلف - به نقل از خاصه و عامه - همواره می‌فرمودند: برای هر امتی، صدیق و فاروقی هست، و صدیق و فاروق این امت، علی بن ابی طالب رضی الله عنه است.

یعنی: هنگامی که شدت عذاب ما را به چشم دیدند، گفتند: به خدای یگانه ایمان آوردیم و به همه آنچه شریک خدا قرار دادیم کافر شدیم. اما پس از مشاهده عذاب، ایمانشان به آنها سودی نبخشید.

— و اگر می گفتم: از روی اکراه و اجبار اسلام آوردند، او بر من طعن می زد و می گفت: در موقع اسلام آوردن آنها، شمشیری کشیده نشده بود که موجب ترس و وحشت آنها بشود.

بنابراین از وی روی گردانیدم در حالی که تمام وجودم را غضب فرا گرفته و فشار مضاعفی بر درونم حکمفرما بود.

البته قبل از این جریان، من حدود چهل و چند مسأله را که از مسائل مشکل بود و کسی قادر به جواب آنها نبود، یادداشت کرده بودم تا آن را از خبیر شهرمان [که در قم ساکن بود] یعنی احمد بن اسحاق بپرسم. همان کسی که از خواص مولایمان امام حسن عسکری علیه السلام بود.

دیدار با امام زمان علیه السلام

آن زمان که من به پاسخ این پرسشها نیاز فراوان داشتم، احمد بن اسحاق برای زیارت مولایمان (امام حسن عسکری علیه السلام) به سُرَّ مَنْ رَأَى<sup>(۱)</sup> (سامرا) رفته بود. من هم به دنبال او حرکت کردم تا اینکه در یکی از منازل به او رسیدم. پس از گفت و شنودی چند، پرسید: چه شده است که به اینجا آمده‌ای؟ گفتم: هم شوق دیدار شما و هم پاسخ به سؤالاتم مسبب این ملاقات شده است.

گفت: بنابراین هر دو همدرد هستیم؛ زیرا شوق دیدار مولایمان، ابو محمد علیه السلام مرا به تحمل سختی سفر واداشته است. من هم سؤالاتی از معضلات تأویل قرآن و مشکلات تنزیل آن دارم که می‌خواهم آنها را از حضرت بپرسم. تو نیز این فرصت را غنیمت شمار؛ چه، در این برخورد به ساحل بی‌پایانی از دریایی بی‌کران خواهی رسید که عجائب آن پایان ندارد و غرایب آن فانی نگردد. و او «امام» ماست.

به هر روی، هنگامی که وارد سامرا شدیم، به در خانه امام حسن عسکری علیه السلام رفتیم و پس از اذن دخول، وارد خانه شدیم. احمد بن اسحاق انبانی بر دوش داشت که در پارچه‌ای طبری پیچیده شده بود و در آن صد و شصت کیسه درهم و دینار وجود داشت و بر سر هر کیسه‌ای مُهر صاحبش زده شده بود.

۱ - «سامراء» مخفف «سُرَّ مَنْ رَأَى» است و به معنی «هر کس آن را دید خوشحال شد» می‌باشد. این وجه تسمیه را بدان جهت که به نسبت آب و هوا خوشترین بلاد عراق بوده، به آن داده‌اند. (با اقتباس از لغتنامه دهخدا)

[پس از ورود به خانه] و آن لحظه‌ای که نور چهره‌ی ابی محمد عسکری علیه السلام مارا در بر گرفت، به چیزی جز ماه شب چهارده نمی‌مانست. بر زانوی راستش پسر بچه‌ای نشسته بود که در خلقت و سیما به ستاره مشتری می‌مانست. موی سرش از وسط باز شده و از دو سوی تا گوشه‌هایش می‌رسید.

در مقابل امام حسن عسکری علیه السلام اناری از جنس طلا بود که نقشه‌های بدبش در میان نگینهای نایابی که بر روی آن تعبیه شده بود می‌درخشید و آن را یکی از رؤسای بصره به حضرتش هدیه داده بود.

در دست حضرتش علیه السلام قلمی بود که هر گاه اراده می‌کرد چیزی بنویسد، آن طفل انگشتان امام را می‌گرفت و مانع از این کار می‌شد. آن حضرت هم، انار مذکور را به طرفی می‌افکند و آن پسر بچه را با آن مشغول می‌نمود تا اینکه بتواند به کتابت خود ادامه بدهد.

فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَالْطَّفَ الْجَوَابَ وَ أَوْمَأَ إِلَيْنَا بِالْجُلُوسِ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ كِتَابَةِ الْبَيَاضِ الَّذِي كَانَ بِيَدِهِ، أَخْرَجَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ جِرَابَهُ مِنْ طَيِّ كِسَائِهِ فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَنَظَرَ الْهَادِي علیه السلام إِلَى الْغُلَامِ وَقَالَ لَهُ: يَا بُنَيَّ فُضَّ الْخَاتَمَ عَنْ هَدَايَا شَيْعَتِكَ وَ مَوَالِيكَ، فَقَالَ: يَا مَوْلَايَ أَيَجُوزُ أَنْ أُمَدَّ يَدَا ظَاهِرَةَ إِلَى هَدَايَا نَجِسَةٍ وَ أَمْوَالِ رَجِسَةٍ قَدْ شِيبَ أَحْلَاهَا بِأَحْرَمِهَا؟ فَقَالَ مَوْلَايَ: يَا بَنَ إِسْحَاقَ اسْتَخْرِجْ مَا فِي الْجِرَابِ لِيُمَيِّزَ مَا بَيْنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ مِنْهَا،

ما به حضرت سلام کردیم. امام هم با ملاحظت به ما جواب داد و با دست اشاره کرد که بنشینیم. وقتی از کتابت آنچه که مشغول آن بود آسوده گردید، احمد بن اسحاق انبان را از میان کسایش بیرون آورد و آن را در مقابل حضرتش قرار داد.

امام حسن عسکری علیه السلام<sup>(۱)</sup> به آن پسر بچه<sup>(۲)</sup> نظر افکند و فرمود: ای فرزندم، از هدایای شیعیان و موالیانت مهر بردار.

آن پسر بچه فرمود: ای مولایم، آیا جایز است دستی پاک را به طرف هدایایی نجس و اموالی پلید و ناپاک که حلال و حرام آن با هم آمیخته است دراز نمایم؟<sup>(۳)</sup>

[پس از این گفتگو] مولایم به احمد بن اسحاق فرمود: ای پسر اسحاق، آنچه را که در انبان داری بیرون بیاور تا فرزندم حلال و حرام آن را مشخص نماید.

فَأَوَّلُ صُرَّةٍ بَدَأَ أَحْمَدُ بِإِخْرَاجِهَا قَالَ الْغُلَامُ: «هَذِهِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ، مِنْ مَحَلَّةٍ كَذَا بِقَمٍّ، يَشْتَمِلُ عَلَى اثْنَيْنِ وَ سِتِّينَ دِينَارًا، فِيهَا مِنْ ثَمَنِ حُجَيْرَةٍ بِاعِهَا صَاحِبُهَا وَ كَانَتْ إِرْثًا لَهُ عَنْ أَبِيهِ خَمْسَةٌ وَ أَرْبَعُونَ دِينَارًا، وَ مِنْ أَثْمَانِ تِسْعَةِ أَثْوَابٍ أَرْبَعَةَ عَشَرَ دِينَارًا، وَ فِيهَا مِنْ أَجْرَةِ الْحَوَانِطِ ثَلَاثَةُ دَنَانِيرٍ» فَقَالَ مَوْلَانَا: صَدَقْتَ يَا بُنَى دُلَّ الرَّجُلَ عَلَى الْحَرَامِ مِنْهَا،

اولین کیسه‌ای که احمد بیرون آورد، امام زمان علیه السلام فرمود: این کیسه از آن فلانی پسر فلانی است که در فلان محله قم زندگی می‌کند. مشتمل بر شصت و دو دینار است:

- ۱- در متن، الهادی علیه السلام آمده که ظاهراً تصحیفی صورت گرفته و در اصل «مولای» بوده است.
- ۲- این پسر بچه کسی جز وجود مبارک حضرت بقیة الله الاعظم امام زمان علیه السلام نبوده است.
- ۳- در اینجا یک نکته بسیار مهم مورد توجه قرار می‌گیرد و آن اینکه: دست مبارک امام معصوم علیه السلام نه تنها نمی‌تواند مال حلال مخلوط به حرامی را، حتی «لمس» کند، بلکه از باز کردن مهر آن هم اجتناب می‌کند؛ چه، این بزرگواران: مُظَهَّرٌ مِنَ الذُّنُوبِ وَ مُبَرَّءٌ مِنَ الْعُيُوبِ وَ... هستند؛ یعنی: طاهر از همه گناهان و مبرا از تمامی عیبه‌ها و... می‌باشند. اما در ادامه خبر خواهیم دید که این کار را احمد بن اسحاق انجام می‌دهد؛ همچنان که انبان را تا اینجا نیز بر دوش خود حمل نموده است. پس باید گفت: فَلَا يُقَاسُ بِهِمْ مِنَ الْخَلْقِ أَحَدٌ: هیچکس در عالم - حتی انبیا و اولیا - با این بزرگواران قابل قیاس نیستند.

- چهل و پنج دینار آن از پول زمینی است که صاحبش آن را از پدرش به ارث برده و فروخته است.

- چهارده دینارش از وجه فروش نه طاقه پارچه است.

- سه دینار هم از اجاره دکانهایش می باشد.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: راست گفתי پسر م. [اکنون] این مرد را به آنچه که در آن حرام است راهنمایی کن.

فَقَالَ علیه السلام: «فَتَشْ عَنْ دِينَارِ رَازِي السِّكَّةِ، تَارِيخُهُ سَنَةُ كَذَا، قَدْ انْظَمَسَ مِنْ نِصْفِ إِحْدَى صَفْحَتَيْهِ نَقْشُهُ، وَ قُرْاضَةٌ أَمْلِيَّةٌ وَزْنُهَا رُبْعُ دِينَارٍ، وَ الْعِلَّةُ فِي تَحْرِيمِهَا أَنَّ صَاحِبَ هَذِهِ الصُّرَّةِ وَزَنَ فِي شَهْرِ كَذَا مِنْ سَنَةِ كَذَا عَلَى حَائِكِ مِنْ جِيرَانِهِ مِنَ الْغَزَلِ مِثْلًا وَ رُبْعَ مَنْ فَاتَتْ عَلَى ذَلِكَ مُدَّةٌ وَ فِي أَثْنَائِهَا قُبِضَ لِذَلِكَ الْغَزَلِ سَارِقٌ، فَأَخْبَرَ بِهِ الْحَائِكُ صَاحِبَهُ فَكَذَّبَهُ وَ اسْتَرَدَّ مِنْهُ بَدَلَ ذَلِكَ مِثْلًا وَ نِصْفَ مَنْ غَزَلًا أَدَقَّ مِثْلًا كَانَ دَفَعَهُ إِلَيْهِ وَ اتَّخَذَ مِنْ ذَلِكَ ثَوْبًا، كَانَ هَذَا الدِّينَارُ مَعَ الْقُرْاضَةِ ثَمَنَهُ» فَلَمَّا فَتَحَ رَأْسَ الصُّرَّةِ صَادَفَ رُقْعَةً فِي وَسْطِ الدَّنَائِرِ بِاسْمِ مَنْ أَخْبَرَ عَنْهُ وَ مِقْدَارُهَا عَلَى حَسَبِ مَا قَالَ، وَ اسْتَخْرَجَ الدِّينَارَ وَ الْقُرْاضَةَ بِتِلْكَ الْعَلَامَةِ.

امام عصر علیه السلام فرمود: در آن [کیسه] به دنبال دیناری که سکه ری دارد و در فلان تاریخ ضرب شده، و نقش نصف یک رویش پاک شده است بگرد. نیز یک قطعه قراضه آملیه که وزن آن یک چهارم دینار است.

علت حرام بودن آنها این است که صاحب آن، در فلان ماه از فلان سال، به اندازه یک من و ربع (حدود سه کیلو و هفتصد و پنجاه گرم) نخ قابل بافت را به ریسنده‌ای که همسایه آنها بود داد [تا برای او پارچه‌ای بیافد] اما پس از مدتی، دزد آن مقدار نخ را دزدید. ریسنده هم ماجرا را به صاحبش اطلاع داد اما او قبول نکرد

و به جای آن، یک من و نیم (حدود چهار و نیم کیلو گرم) از همان نخ را با این تفاوت که کمی نازکتر بود پس گرفت. سپس آن را به دیگری داد که پارچه‌ای از آن ببافد و سپس آن را فروخت و این دینار و آن قطعه زر، وجه همان است.

پس از این، احمد بن اسحاق در آن کیسه را گشود و نامه‌ای را در میان پولها پیدا کرد که نام فرستنده و مقدار آن، همان گونه که امام عصر علیه السلام خبر داده بود، در آن نوشته شده بود. پس آن دینارها و قطعه زر را با همان نشانی‌ها بیرون آورد.

ثُمَّ أَخْرَجَ صُرَّةً أُخْرَى فَقَالَ الْغُلَامُ: «هَذِهِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ، مِنْ مَحَلَّةٍ كَذَا بِقَمٍّ تَشْتَمِلُ عَلَى خَمْسِينَ دِينَارًا لَا يَحِلُّ لَنَا لَمْسُهَا». قَالَ: وَ كَيْفَ ذَاكَ؟ قَالَ: «لِإِنَّهَا مِنْ ثَمَنِ حِنْطَةٍ حَافٍ صَاحِبُهَا عَلَى أَكَّارِهِ فِي الْمُقَاسَمَةِ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قَبَضَ حِصَّتَهُ مِنْهَا بِكَيْلٍ وَافٍ وَ كَانَ مَا حَصَّ الْأَكَّارَ بِكَيْلٍ بَخْسٍ» فَقَالَ مَوْلَانَا: صَدَقْتَ يَا بُنَيَّ.

سپس کیسه دیگری را از انبان خارج کرد [اما قبل از آنکه آن را بگشاید] حضرت ولی عصر علیه السلام فرمود: این کیسه متعلق است به فلان، پسر فلان از فلان محله قم. محتوی پنجاه دینار است که دست زدن بر آن، برای ما حلال نیست. امام حسن عسکری علیه السلام پرسید: چرا؟ امام زمان علیه السلام فرمود: به خاطر اینکه این پول، وجه گندمی است که صاحب آن، موقع تقسیم گندمها - با کسی که با او شریک بوده است - غش کرده؛ بدین معنی که پیمانہ خود را تمام و کمال گرفته، اما از پیمانہ شریکش قدری کاسته است. پس مولای ما (امام حسن عسکری علیه السلام) فرمود: راست گفתי ای پسر.

ثُمَّ قَالَ: يَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ احْمِلْهَا بِأَجْمَعِهَا لِتَرُدَّهَا أَوْ تُوصِي بِرَدِّهَا عَلَى أَرْبَابِهَا فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي شَيْءٍ مِنْهَا، وَ اثْنَا بَثْوَبِ الْعُجُوزِ، قَالَ أَحْمَدُ: وَ كَانَ ذَلِكَ الثَّوْبُ فِي حَقِيبَةٍ لِي فَنَسِيتُهُ.



آنگاه امام علیه السلام فرمود: ای پسر اسحاق، تمام این وجوهات را بردار و به صاحبانشان برگردان، یا بگو به آنها باز گردانند. ما احتیاجی به این گونه اموال نداریم. فقط پارچه آن پیرزن را بیاور.

احمد بن اسحاق گفت: این پارچه را در خور جینم گذارده‌ام و فراموش کرده‌ام که آن را بیاوریم [هم اکنون آن را نزد شما می‌آورم].

## طرح سوالات سعد بن عبدالله در حضور امام زمان علیه السلام

فَلَمَّا انصَرَفَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ لِتَأْتِيَهُ بِالثَّوْبِ نَظَرَ إِلَى مَوْلَانَا أَبُو مُحَمَّدٍ علیه السلام فَقَالَ: مَا جَاءَ بِكَ يَا سَعْدُ؟ فَقُلْتُ: شَوَّقَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا. قَالَ: وَ الْمَسَائِلُ الَّتِي أَرَدْتَ أَنْ تَسْأَلَهُ عَنْهَا؟ قُلْتُ: عَلَى حَالِهَا يَا مَوْلَايَ قَالَ: فَسَلْ قُرَّةَ عَيْنِي - وَ أَوْمَأَ إِلَى الْغُلَامِ - فَقَالَ لِي الْغُلَامُ: سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ مِنْهَا،

سعد بن عبدالله می گوید: وقتی احمد برای آوردن پارچه از خانه امام بیرون رفت، امام حسن عسکری علیه السلام نگاهی به من کرد و فرمود: ای سعد، تو برای چه آمده‌ای؟

عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا به دیدار شما تشویق کرد. امام علیه السلام فرمود: سؤالاتی را که می‌خواستی بپرسی چه کردی؟ عرض کردم: همچنان بدون جواب مانده است.

فرمود: هر چه به نظرت می‌رسد، از این نور چشمم بپرس، و با دست مبارک اشاره به همان پسر بچه (امام زمان علیه السلام) نمود.

آن حضرت فرمود: از هر چه به ذهنت می‌رسد بپرس.  
فَقُلْتُ لَهُ:

۱- مَوْلَانَا وَ ابْنِ مَوْلَانَا إِنَّا رَوَيْنَا عَنْكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله جَعَلَ طَلَّاقَ نِسَائِهِ بِيَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام حَتَّى أَرْسَلَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى عَائِشَةَ: إِنَّكَ قَدْ أَرْمَجْتِ عَلَى الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ بِفِتْنَتِكَ، وَ أَوْرَدْتِ بَنِيكَ حِيَاضَ الْهَلَاكِ بِجَهْلِكَ، فَإِنْ كَفَفْتِ عَنِّي غَرْبِكَ وَ إِلَّا طَلَّقْتُكِ، وَ نِسَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَدْ كَانَ طَلَّاقُهُنَّ وَفَاتَهُ، قَالَ: مَا الطَّلَاقُ؟ قُلْتُ: تَخْلِيَةُ السَّبِيلِ، قَالَ: فَإِذَا كَانَ

طَلَّقَهُنَّ وَفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَدْ خُلِيَتْ لَهُنَّ السَّبِيلُ فَلِمَ لَا يَجِلُّ لَهُنَّ  
 الْأَزْوَاجُ؟ قُلْتُ: لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَرَّمَ الْأَزْوَاجَ عَلَيْهِنَّ، قَالَ: كَيْفَ وَ  
 قَدْ خَلَى الْمَوْتُ سَبِيلَهُنَّ؟ قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي يَا بَنَ مَوْلَايَ عَنِ مَعْنَى الطَّلَاقِ الَّذِي  
 فَوَّضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حُكْمَهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَقَدَّسَ  
 اسْمُهُ عَظَّمَ شَأْنُ نِسَاءِ النَّبِيِّ ﷺ فَخَصَّهِنَّ بِشَرَفِ الْأُمَّهَاتِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا  
 أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ هَذَا الشَّرْفَ بَاقٍ لَهُنَّ مَا دُمْنَ لِلَّهِ عَلَى الطَّاعَةِ، فَأَيَّتُهُنَّ عَصَتْ  
 اللَّهُ بَعْدِي بِالْخُرُوجِ عَلَيْكَ فَأَطْلِقْ لَهَا فِي الْأَزْوَاجِ وَاسْقِطْهَا مِنْ شَرَفِ أُمَّةِ  
 الْمُؤْمِنِينَ.....

پرسیدم: ای مولای ما و پسر مولای ما، از پدران بزرگوار شماروایت شده  
 است که حضرت رسول اکرم ﷺ طلاق زنان خود را در اختیار علی علیه السلام  
 گذارده بودند؛ تا آنجا که حضرتش در جنگ جمل، برای عایشه پیغام فرستاد: «بر  
 چهره اسلام غبار نشاندی و اهل آن را گرفتار فتنه نمودی. فرزندان خود<sup>(۱)</sup> را از  
 روی جهالت و نادانی به سرایشی مرگ کشاندی؛ اگر خودت برمی گردی که  
 برگرد و گرنه تو را طلاق می دهم.» و این در حالی بود که با رحلت پیامبر ﷺ  
 زنان حضرتش مطلقه شده بودند.

امام عصر علیه السلام پرسید: طلاق به چه معنی است؟ عرض کردم: یعنی اینکه  
 زن آزاد باشد [اگر بخواند شوهر کند]  
 فرمود: اگر با رحلت پیامبر ﷺ طلاق آنها سحرز شده بود، پس چرا جایز  
 نبود که آنان با دیگری ازدواج کنند؟ عرض کردم: زیرا خداوند ازدواج آنان را با  
 دیگران حرام کرده بود.

۱- اشاره به این است که زنان پیامبر «أُمَّهَاتُ الْمُؤْمِنِينَ» بوده اند.

فرمود: چگونه [می شود] در حالی که رحلت پیامبر آنها را آزاد کرده بود؟  
 عرض کردم: ای پسر مولایم، پس معنی «طلاق» که پیامبر حکم آن را به  
 امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار نمود چیست؟  
 فرمود: خداوند تبارک و تعالی، شأن و مقام زنان پیامبر را بالا برد و آنها را به  
 شرف «مادران مؤمنین»<sup>(۱)</sup> مخصوص گردانید. پیامبر صلی الله علیه و آله هم به امیرالمؤمنین  
علیه السلام فرمود: ای علی، این شرافت تا زمانی برای آنان باقی است که بر اطاعت خدا  
 باشند. پس اگر یکی از آنها در اثر خروج بر تو معصیت خدا را نماید، او را آزاد  
 بگذار که اگر بخواهد ازدواج کند [و بدین ترتیب] او را از شرافت امهات مؤمنین  
 خارج کن.

۲- قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ لِنَبِيِّهِ مُوسَى علیه السلام  
 ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ فَإِنَّ فَهَاءَ الْقَرِيقَيْنِ يَزْعُمُونَ أَنَّهَا  
 كَانَتْ مِنْ إِهَابِ الْمَيْتَةِ، فَقَالَ علیه السلام: مَنْ قَالَ ذَلِكَ فَقَدْ افْتَرَى عَلَى مُوسَى وَ  
 اسْتَجْهَلَ فِي نُبُوتِهِ لِأَنَّهُ مَا خَلَا الْأَمْرَ فِيهَا مِنْ خَطِيئَتَيْنِ إِمَّا أَنْ تَكُونَ صَلَاةُ  
 مُوسَى فِيهِمَا جَائِزَةً أَوْ غَيْرَ جَائِزَةٍ، فَإِنْ كَانَتْ صَلَاتُهُ جَائِزَةً جَازَ لَهُ لُبْسُهُمَا فِي  
 تِلْكَ الْبُقْعَةِ، وَإِنْ كَانَتْ مُقَدَّسَةً مُطَهَّرَةً فَلَيْسَتْ بِأَقْدَسَ وَ أَظْهَرَ مِنَ الصَّلَاةِ وَ  
 إِنْ كَانَتْ صَلَاتُهُ غَيْرَ جَائِزَةٍ فِيهِمَا فَقَدْ أَوْجَبَ عَلَى مُوسَى أَنَّهُ لَمْ يَعْرِفِ  
 الْحَلَالَ مِنَ الْحَرَامِ وَ مَا عَلِمَ مَا تَجُوزُ فِيهِ الصَّلَاةُ وَ مَا لَمْ تَجُزْ، وَ هَذَا كُفْرٌ.

ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اینکه خداوند به حضرت موسی علیه السلام  
 فرمود: ﴿فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ (طه - ۱۲) «نعلینت را

۱- اشاره به آیه: ﴿الَّذِينَ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ (احزاب - ۶)

بیرون بیاور، به درستی که تو در سرزمین مقدّس واقع شده‌ای؛ فقهای فریقین عقیده دارند که نعلین حضرت موسی از پوست مردار بوده است.

فرمود: هر کس این عقیده را داشته باشد، بر موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ افترا بسته و او را در نبوتش جاهل پنداشته است؛ زیرا مطلب از دو حال خارج نیست: یا نماز خواندن موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ با آن نعلین جایز بوده یا نبوده:

— اگر جایز بوده، پس پوشیدن آن در این بقعه مقدّس هم جایز است؛ زیرا هر قدر هم این مکان مقدّس و مطهر باشد، مقدّس تر و پاک تر از نماز نیست.

— و اگر جایز نبوده، پس این را می‌رساند که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به حرام و حلال خداوند آگاه نبوده است و نمی‌دانسته در حال نماز چه چیز جایز است و چه چیز جایز نیست. و این [نسبت دادن به پیامبر خدا] کفر است.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي يَا مَوْلَايَ عَنِ التَّأْوِيلِ فِيهِمَا قَالَ: إِنَّ مُوسَى نَاجَى رَبَّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ فَقَالَ: يَا رَبِّ إِنِّي قَدْ أَخْلَصْتُ لَكَ الْمَحَبَّةَ مِنِّي، وَ غَسَلْتُ قَلْبِي عَمَّنْ سِوَاكَ - وَ كَانَ شَدِيدَ الْحُبِّ لِأَهْلِهِ - فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِخْلَعْ نَعْلَيْكَ﴾ أَي، اِنزَع حُبَّ أَهْلِكَ مِنْ قَلْبِكَ إِنْ كَانَتْ مَحَبَّتُكَ لِي خَالِصَةً، وَ قَلْبُكَ مِنَ الْمَيْلِ إِلَى مَنْ سِوَايَ مَغْسُولًا.

گفتم: ای مولای من، پس مرا از تأویل آن آگاه ساز. فرمود: موسی در وادی مقدّس با پروردگارش مناجات کرد و گفت: «ای پروردگار من، خود را برای محبت تو خالص گردانیده‌ام و قلبم را از آنچه سوی توست، پاک نموده‌ام» در حالی که محبت شدیدی به اهل و عیال خود داشت.

پس خداوند [به او] فرمود: ﴿إِخْلَعْ نَعْلَيْكَ﴾ یعنی اگر در محبت من خالص هستی و قلبت از تمایل به غیر من پاک است، پس دوستی اهل و عیالت را از قلبت خارج کن.

۳- قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عَنِ تَأْوِيلِ «كَهَيْعَص» قَالَ: هَذِهِ الْحُرُوفُ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ، أَطَّلَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدَهُ زَكْرِيَّا، ثُمَّ قَصَّهَا عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَ ذَلِكَ أَنَّ زَكْرِيَّا سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَسْمَاءَ الْخَمْسَةِ فَأَهْبَطَ عَلَيْهِ جِبْرَائِيلُ فَعَلَّمَهُ إِيَّاهَا، فَكَانَ زَكْرِيَّا إِذَا ذَكَرَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ سَرَى عَنْهُ هَمُّهُ، وَ انْجَلَى كَرْبُهُ، وَ إِذَا ذَكَرَ الْحُسَيْنَ خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ، وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ الْبُهْرَةُ، فَقَالَ ذَاتَ يَوْمٍ: يَا إِلَهِي مَا بَالِي إِذَا ذَكَرْتُ أَرْبَعًا مِنْهُمْ تَسَلَّيْتُ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ هُمُومِي، وَ إِذَا ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ تَدَمَّعُ عَيْنِي وَ تَشُورُ زَفَرْتِي؟ فَأَتْبَاهُ اللَّهُ تَعَالَى عَنْ قِصَّتِهِ، وَ قَالَ: «كَهَيْعَص» «فَالْكَافُ» إِسْمُ كَرْبَلَاءَ. وَ «الْهَاءُ» هَلَاكُ الْعِتْرَةِ. وَ «الْيَاءُ» يَزِيدُ، وَ هُوَ ظَالِمُ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ «الْعَيْنُ» عَطَشُهُ. وَ «الصَّادُ» صَبْرُهُ.

عرض کردم: ای پسر رسول خدا، مرا از تأویل «کهیعص» آگاه گردان. فرمود: این حروف از اخبار غیبی است که خداوند، بنده‌اش زکریا را از آن مطلع ساخت و سپس آن را برای محمد ﷺ باز گو نمود:

زکریا از خداوند درخواست نمود که اسامی پنج تن را به او بیاموزد. پس جبرئیل را فرو فرستاد و آن را به او بیاموخت. از آن پس، هرگاه زکریا، محمد و علی و فاطمه و حسن ﷺ را یاد می نمود، مسرور می گردید و غمهایش زایل می شد. اما وقتی حسین ﷺ را به یاد می آورد، اشکهایش سرازیر می گشت و نفسش بند می آمد. یکی از روزها خداوند را مخاطب ساخت و گفت: خداوندا، چه شده است که هرگاه چهار نفر از آنها را بر زبان جاری می سازم غمهایم برطرف می شود، ولی هر زمان که نام حسین ﷺ را می برم، اشکم روان شده و آه و ناله‌ام از جان برمی خیزد.

آنگاه خداوند او را از ماجرای حسین علیه السلام آگاه ساخت و گفت: «کهبعض»

- «کاف»، منظور «کربلا» است.

- «هاء»، اشاره به «هلاکت» عترت دارد.

- «باء»، «یزید» است که به حسین علیه السلام ظلم می کند.

- «عین»، از «عطش» آن حضرت خبر می دهد.

- و «صاد»، «صبر» حضرتش را باز گو می نماید.

فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ زَكْرِيَّا لَمْ يُفَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ مَنَعَ فِيهَا النَّاسَ  
مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ، وَ أَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ كَانَتْ نُدْبَتُهُ «إِلَهِي أ تُفْجِعُ  
خَيْرَ خَلْقِكَ بِوَلَدِهِ إِيَّاهِ أ تُنْزِلُ بَلْوَى هَذِهِ الرَّزِيَّةِ بِنِجَاتِهِ، إِيَّاهِ أ تُلْبِسُ عَلِيًّا وَ  
فَاطِمَةَ ثِيَابِ هَذِهِ الْمُصِيبَةِ، إِيَّاهِ أ تُحِلُّ كُرْبَةَ هَذِهِ الْفَجِيعَةِ بِسَاحَتِهِمَا»؟! ثُمَّ  
كَانَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي وَلَدًا تَقْرُبُ بِهِ عَيْنِي عَلَى الْكَبِيرِ، وَ اجْعَلْهُ وَارِثًا  
وَ صَيًّا، وَ اجْعَلْ مَحَلَّهُ مِنِّي مَحَلَّ الْحُسَيْنِ، فَإِذَا رَزَقْتَهُ فَأَقْتِنِي بِحُبِّهِ، ثُمَّ  
فَجِّعْنِي بِهِ كَمَا تُفْجِعُ مُحَمَّدًا حَبِيبَكَ بِوَلَدِهِ» فَرَزَقَهُ اللهُ يَحْيَى وَ فَجَّعَهُ بِهِ. وَ  
كَانَ حَمْلُ يَحْيَى سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ حَمْلُ الْحُسَيْنِ علیه السلام كَذَلِكَ، وَ لَهُ قِصَّةٌ طَوِيلَةٌ.

همین که زکریا این حقیقت را شنید، ناسه روز از مسجدش بیرون نیامد و  
اجازه نداد کسی بر او وارد شود. در این سه روز، مرتب گریه می کرد و زاری  
می نمود و در حال تضرع چنین می گفت:

- پروردگارا آیا بهترین خلقت را به مصیبت فرزندش گرفتار می کنی؟

- خداوند آیا بلای این مصیبت را بر آستانش فرود می آوری؟

- الهی، آیا لباس این مصیبت را بر تن علی و فاطمه علیهما السلام می پوشانی؟

- پروردگارا، آیا غم و اندوه این فاجعه را بر آستان آنان وارد می کنی؟

آنگاه گفت: خداوند، پسری به من عنایت فرما که در این پیری، چشمم به او

روشن شود، و او را وارث و جانشین من گردان و مقام و منزلت او را نسبت به من،

نظیر مقام و منزلت حسین عَلَيْهِ السَّلَام [نسبت به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] قرار بده و زمانی که او را به من بخشیدی، مرا مفتون محبت او گردان و سپس مرا در مرگ او سوگوار ساز؛ همچنان که حبیب محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در سوگ فرزندش عزادار می سازی.

و بدین ترتیب، خداوند به زکریا، یحیی را مرحمت فرمود و سپس او را در مرگش عزادار ساخت. مدت حمل یحیی شش ماه بود؛ همچنان که مدت حمل حسین عَلَيْهِ السَّلَام نیز شش ماه بود<sup>(۱)</sup> و این خود داستانی طولانی دارد.

۴- قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي يَا مَوْلَايَ عَنِ الْعِلَّةِ الَّتِي تَمْنَعُ الْقَوْمَ مِنَ اخْتِيَارِ إِمَامٍ لِنَفْسِهِمْ، قَالَ: مُصْلِحٌ أَوْ مُفْسِدٌ؟ قُلْتُ: مُصْلِحٌ، قَالَ: فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ تَقَعَ خَيْرُهُمْ عَلَى الْمُفْسِدِ بَعْدَ أَنْ لَا يَعْلَمَ أَحَدٌ مَا يَخْطُرُ بِإِلِغَايِهِ مِنْ صَلَاحٍ أَوْ فَسَادٍ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: فَهِيَ الْعِلَّةُ، وَ أُورِدُهَا لَكَ بِبُرْهَانٍ يَنْقِضُ لَهُ عَقْلَكَ أَخْبِرْنِي عَنِ الرُّسُلِ الَّذِينَ اصْطَفَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابَ وَ آيَدَهُمْ بِالْوَحْيِ وَ الْعِصْمَةَ إِذْ هُمْ أَعْلَامُ الْأُمَمِ وَ أَهْدَى إِلَى الْإِخْتِيَارِ مِنْهُمْ مِثْلُ مُوسَى وَ عِيسَى عَلَيْهِمَا السَّلَام هَلْ يَجُوزُ مَعَ وَفُورِ عَقْلِهِمَا وَ كَمَالِ عِلْمِهِمَا إِذَا هُمَا بِالْإِخْتِيَارِ أَنْ يَقَعَ خَيْرُهُمَا عَلَى الْمُنَافِقِ وَ هُمَا يَظُنَّانِ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ، قُلْتُ: لَا،

پرسیدم: چه چیز مانع از این می شود که مردم خودشان برای خود «امامی» اختیار کنند؟

فرمود: آیا این «امام» مفسد باشد یا مصلح؟ عرض کردم: البته مصلح.

فرمود: آیا امکان دارد که رأی مردم بر انتخاب شخص مفسدی واقع شود؟

۱- یکی دیگر از شباهتهای یحیی و امام حسین عَلَيْهِمَا السَّلَام این بوده است که: سر مبارک هر دو فرزند پیامبر را بریده و برای پادشاهان ظالم عصر خود به هدیه فرستاده اند. نیز همچنان که قبل از یحیی هیچکس به این نام خوانده نشده بود، پیش از امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام نیز کسی بدین نام نامیده نشده بود.



زیرا آنچه از خوبی و بدی به ذهن افراد می‌رسد را کسی نمی‌داند. گفتیم: آری.  
فرمود: به همین علت است که مردم نمی‌توانند [با اختیار] خود، «امام»<sup>(۱)</sup>  
انتخاب کنند.

اکنون برهانی برایت می‌آورم تا عقلت آن را بپذیرد. بگو ببینم: پیامبرانی  
همچون موسی و عیسی علیهم‌السلام که خداوند آنها را بر گزیده و به آنان کتابهای  
آسمانی نازل فرموده و با وحی و عصمت آنان را تأیید نموده است؛ چون که آنها  
نشانه‌های [هدایت] امت هستند و اختیار و انتخابشان از سایرین بهتر است، آیا  
امکان دارد با وجود عقل فراوان و کمال علمشان، منافقی را برگزینند و تصور  
کنند که او مؤمن است؟ عرض کردم: خیر.

فَقَالَ: هَذَا مُوسَى كَلِمَةُ اللَّهِ مَعَ وَفُورِ عَقْلِهِ وَ كَمَالِ عِلْمِهِ وَ نُزُولِ الْوَحْيِ  
عَلَيْهِ اخْتَارَ مِنْ أَعْيَانِ قَوْمِهِ وَ وُجُوهِ عَسْكَرِهِ لِمِيقَاتِ رَبِّهِ سَبْعِينَ رَجُلًا مِمَّنْ لَا  
يَشُكُّ فِي إِيْمَانِهِمْ وَ إِخْلَاصِهِمْ، فَوَقَعَتْ خَيْرَتُهُ عَلَى الْمُنَافِقِينَ، قَالَ اللَّهُ  
تَعَالَى: ﴿وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا - إِلَى قَوْلِهِ - لَنْ نُؤْمِنَ  
لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَآخَذَتْهُمْ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ﴾ فَلَمَّا وَجَدْنَا اخْتِيَارَ مَنْ  
قَدْ اصْطَفَاهُ اللَّهُ لِلنُّبُوَّةِ وَاقِعًا عَلَى الْأَفْسِدِ دُونَ الْأَصْلَحِ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ الْأَصْلَحُ  
دُونَ الْأَفْسِدِ عَلِمْنَا أَنَّ لَا اخْتِيَارَ إِلَّا لِمَنْ يَعْلَمُ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَ مَا تُكِنُّ  
الضَّمَائِرُ وَ تَتَصَرَّفُ عَلَيْهِ السَّرَائِرُ وَ أَنَّ لَا خَطَرَ لِاخْتِيَارِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ  
بَعْدَ وَفُوعِ خَيْرَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَى ذَوِي الْفَسَادِ لَمَّا آرَادُوا أَهْلَ الصَّلَاحِ.

فرمود: موسی، کلیم خداوند، با وجود عقل فراوان و کمالات علمی اش و با  
وجود نزول وحی بر او، از میان افراد شاخص و برجسته قوم و سران لشکرش

۱- منظور «امام معصوم» است.

هفتاد نفر را که هیچ شکی در ایمان و اخلاصشان<sup>(۱)</sup> نداشت برگزید، اما انتخاب او تماماً بر منافقین واقع شد؛ هنگامی که خداوند فرمود: «موسی از میان قوم خود هفتاد نفر را برای میقات ما برگزید... و آنها گفتند ما به تو ایمان نمی آوریم تا اینکه خداوند را بطور آشکار ببینیم. پس صاعقه‌ای آمد و آنان را بسبب ظلمشان در بر گرفت».

پس وقتی می بینیم کسی که خداوند او را برای پیامبری برگزیده است، این گونه «اختیار» و «انتخابش» در مورد مصلحین به خطا می رود و بر مفسدین واقع می شود؛ در حالی که گمان می کند آنان مُصلح هستند، پس یقین پیدا می کنیم که «انتخاب» و «اختیار» از شئون آن کسی است که پنهانی های سینه‌ها را می داند و بر آنچه در ضمائر و سرائر افراد می گذرد، آگاه است. و همچنین خواهیم دانست که اختیار و انتخاب مهاجرین و انصار<sup>(۲)</sup>، هیچ ارزشی ندارد؛ زیرا انبیا هنگامی که خواستند افراد صالحی را برگزینند، افراد فاسدی را انتخاب نمودند.

۱- در تأیید بیشتر این موضوع، به اظهارات حضرت موسی علیه السلام درباره این افراد توجه می کنیم که امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن تفسیر بعضی از آیات قرآن، آن را چنین بازگو می فرماید: «فَلَمَّا أَفَاقَ مُوسَىٰ مِمَّا نَفَسَاهُ وَرَأَاهُمْ، جَزَعَ وَظَنَّ أَنَّهُمْ إِنَّمَا أَهْلِكُوا بِذُنُوبِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي وَإِخْوَانِي أَنَسْتُ بِهِمْ وَابْتِشَوُا بِي، وَعَرَفْتُهُمْ وَعَرَفُونِي...» بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۲۱

یعنی: «هنگامی که موسی به هوش آمد و آنان را بدان حال دید، بیتابی کرد و گمان نمود که آنها بخاطر گناهان بنی اسرائیل هلاک شده‌اند. آنگاه گفت: خداوند اینان یاران و برادران من بودند، به آنها آنس داشتم و آنها نیز با من مأنوس بودند. آنان را می شناختم و آنان نیز مرا می شناختند...»

۲- در اینجا می توان و باید به وقایعی که در سقیفه بنی ساعده رخ داده است اشاره نمود که هر کدام از مهاجرین و انصار می خواستند با رأی خود امیری انتخاب کنند. به عبارت دیگر، وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مقام انتخاب، این چنین به خطا می رود، پس چگونه می شود بر نحوه انتخابات در سقیفه بنی ساعده و اتفاقات بعد از آن، تادوران خلافت بر حق علیه السلام - با اطلاعاتی که از تمام ماجرا داریم - مهر تأیید زد؟

## پاسخ امام زمان علیه السلام در رد شبهه‌های خصم

ثُمَّ قَالَ مَوْلَانَا: يَا سَعْدُ وَ حِينَ ادَّعَى خَصْمُكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أَخْرَجَ مَعَ نَفْسِهِ مُخْتَارَ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَى الْغَارِ إِلَّا عَلِمْنَا مِنْهُ أَنَّ الْخِلَافَةَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنَّهُ هُوَ الْمُقَلَّدُ أُمُورِ التَّأْوِيلِ وَ الْمُتَلَقَى إِلَيْهِ أَرْمَةُ الْأُمَّةِ وَ عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ فِي لَمِ الشَّعْثِ وَ سَدِّ الْخَلَلِ وَ إِقَامَةِ الْحُدُودِ، وَ تَسْرِيبِ الْجُيُوشِ لِفَتْحِ بِلَادِ الْكُفْرِ، فَكَمَا أَشْفَقَ عَلَيَّ نُبُوتِي أَشْفَقَ عَلَيَّ خِلَافَتِي إِذَا لَمْ يَكُنْ مِنْ حُكْمِ الْإِسْتِثَارِ وَ التَّوَارِي أَنْ يَرُومَ الْهَارِبُ مِنَ الشَّرِّ مُسَاعِدَةً مِنْ غَيْرِهِ إِلَى مَكَانٍ يَسْتَخْفِي فِيهِ وَ إِنَّمَا أَبَاتَ عَلَيًّا عَلَى فِرَاشِهِ لِمَا لَمْ يَكُنْ يَكْتَرِثُ لَهُ وَ لَمْ يَحْفَلْ بِهِ لِاسْتِقَالِهِ إِيَّاهُ وَ عَلَيْهِ أَنَّهُ إِنْ قُتِلَ لَمْ يَتَعَدَّرْ عَلَيْهِ نَصَبَ غَيْرِهِ مَكَانَهُ لِلْخُطُوبِ الَّتِي كَانَ يَصْلُحُ لَهَا.

[در این هنگام] حضرت ولی عصر علیه السلام فرمود:

ای سعد، وقتی دشمن به تو چنین گفت:

«پیغمبر انتخاب شده این امت (ابوبکر) را با خود به غار بُرد، مگر برای اینکه می دانست او خلیفه پس از وی است و اوست که عهده دار امور تأویل می شود و زمام امور مسلمین را به عهده می گیرد و اوست که پراکندگیها را سامان می بخشد و از فساد و سستی جلوگیری می کند و اقامه حدود الهی می نماید و برای فتح بلاد کفر دسته دسته سپاه گسیل می دارد. پیامبر همان گونه که به نبوت خود اهمیت می داد به خلافت پس از خویش نیز اهمیت می داد [و بدین لحاظ ابوبکر را با خود برد] زیرا قاعده فرار این نیست که شخص فرار کننده فرد دیگری را برای مخفی شدن همراه خود ببرد. نیز علی را در بستر خود خوابانید؛ زیرا وجود علی برایش

مهم نبود و به او بی توجه بود و او را باری بر دوش خود احساس می کرد. مضافاً بر اینکه پیامبر می دانست که اگر علی کشته شود، نصب فرد دیگری به جای او برایش دشوار نخواهد بود تا کارهای او (علی رضی الله عنه) را انجام دهد»

فَهَلَّا نَقَضْتَ عَلَيْهِ دَعْوَاهُ بِقَوْلِكَ أَلَيْسَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً» فَجَعَلَ هَذِهِ مَوْقُوفَةً عَلَى أَعْمَارِ الْأَرْبَعَةِ الَّذِينَ هُمُ الْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ فِي مَذَهَبِكُمْ فَكَانَ لَا يَجِدُ بُدًّا مِنْ قَوْلِهِ لَكَ: بَلَى، قُلْتُ: فَكَيْفَ تَقُولُ حِينَئِذٍ: أَلَيْسَ كَمَا عَلِمَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ الْخِلَافَةَ مِنْ بَعْدِهِ لِأَبِي بَكْرٍ عَلِيمٌ أَنهَا مِنْ بَعْدِ أَبِي بَكْرٍ لِعُمَرَ وَ مِنْ بَعْدِ عُمَرَ لِعُثْمَانَ وَ مِنْ بَعْدِ عُثْمَانَ لِعَلِيِّ فَكَانَ أَيْضًا لَا يَجِدُ بُدًّا مِنْ قَوْلِهِ لَكَ: نَعَمْ، ثُمَّ كُنْتَ تَقُولُ لَهُ: فَكَانَ الْوَاجِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُخْرِجَهُمْ جَمِيعًا [عَلَى التَّرْتِيبِ] إِلَى الْغَارِ وَ يُشْفِقَ عَلَيْهِمْ كَمَا أَشْفَقَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ لَا يَسْتَخِفُّ بِقَدْرِ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ بِتَرْكِهِ إِيَّاهُمْ وَ تَخْصِيصِهِ أَبَابَكْرٍ وَ إِخْرَاجِهِ مَعَ نَفْسِهِ دُونَهُمْ.

پس چرا دعوی او را این گونه نقض نکردی [که بگویی]:

مگر [شما نمی گوید که] پیامبر فرموده است: خلافت پس از من سی سال است<sup>(۱)</sup> و این مدت را وقف عمر این چهار نفر کرد که به عقیده شما خلفای راشدین هستند؟ اگر این مطلب را می گفتی، او چاره‌ای نداشت که بگوید: آری. در این صورت به او می گفتی:

آیا این گونه نیست که رسول خدا ﷺ می دانست خلافت پس از او به

۱- این حدیث جعلی، در منابع اهل سنت بدین صورت آمده است: «عَنْ سَفِينَةَ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ مَوْلَى النَّبِيِّ (ص) أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: خِلَافَةُ النَّبِيِّ ثَلَاثُونَ سَنَةً: قَالَ سَعِيدُ أَمْسَكَ: أَبُو بَكْرٍ سِتِّينَ وَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَشْرَ سِنِينَ وَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانٍ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً وَ عَلِيُّ سِتَّةَ سِنِينَ.» مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴۵، ح ۲. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۳ کتاب الفتن باب ۴۸، ماجاء فی الخلافة. کنز العمال، ج ۶، ص ۸۷

ابوبکر، سپس به عُمَر، بعد از او به عثمان و در نهایت به علی عليه السلام می‌رسد؟  
باز هم ناگزیر بود که بگوید: آری.

آنگاه به او می‌گفتی: بنابراین به رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب بود که هر چهار نفر را با خود به غار ببرد و همچنان که به ابوبکر مهربانی کرد، به سه نفر دیگر نیز می‌بایست مهربانی می‌کرد. و نباید با وا گذاشتن آنها و همراه بردن ابوبکر، شأن و منزلت این سه نفر را حقیر شمارد.

وَلَمَّا قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنِ الصِّدِّيقِ وَ الْفَارُوقِ أَسَلْنَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا؟ لِمَ لَمْ تَقُلْ لَهُ: بَلْ أَسَلْنَا طَمَعًا وَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمَا كَانَا يُجَالِسَانِ الْيَهُودَ وَ يَسْتَخْبِرَانِهِمْ عَمَّا كَانُوا يَجِدُونَ فِي التَّوْرَةِ وَ فِي سَائِرِ الْكُتُبِ الْمُتَقَدِّمَةِ النَّاطِقَةَ بِالْمَلَأِجِمِ مِنْ حَالِ إِلَى حَالٍ مِنْ قِصَّةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ مِنْ عَوَاقِبِ أَمْرِهِ، فَكَانَتْ الْيَهُودُ تَذَكُرُ أَنَّ مُحَمَّدًا يُسَلِّطُ عَلَى الْعَرَبِ كَمَا كَانَ بُوخْتَنْصُرُ سَلِّطَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا بُدَّ لَهُ مِنَ الظَّفَرِ بِالْعَرَبِ كَمَا ظَفَرَ بُوخْتَنْصُرُ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ غَيْرَ أَنَّهُ كَاذِبٌ فِي دَعْوَاهُ أَنَّهُ نَبِيٌّ.

وقتی آن ناصبی پرسید: «آیا اسلام آوردن صدیق (ابوبکر) و فاروق (عمر) از روی اکراه و اجبار بود یا به میل و اختیار؟» نه به میل و اختیار بود و نه به اکراه و اجبار، بلکه از روی طمع بود؛ زیرا: ابوبکر و عمر با قوم یهود مجالست و هم نشینی داشتند و از اخبار تورات و سایر کتابهایی که نزد یهودیان بود باخبر بودند و از برنامه‌های آینده - اعم از ماجرای محمد صلی الله علیه و آله و عواقب آن - آگاهی داشتند و به یهود به آنها گفته بودند که: محمد صلی الله علیه و آله بر عرب مسلط خواهد شد، همچنان که بُوخْتَنْصُرُ بر بنی اسرائیل تسلط یافت و گریزی از تسلط محمد بر عرب نیست، همان گونه که گریزی از تسلط بُوخْتَنْصُرُ بر بنی اسرائیل نبود، با این تفاوت که بُوخْتَنْصُرُ در ادعای خود [به پیامبری] دروغ می‌گفت.

فَاتِيَا مُحَمَّدًا فَسَاعِدَاهُ عَلَى شَهَادَةِ إِلَهِ إِلَّا اللَّهُ وَبَايَعَاهُ طَمَعًا فِي أَنْ  
يَنَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ جَهْتِهِ وَلَايَةَ بَلَدٍ إِذَا اسْتَقَامَتْ أُمُورُهُ وَاسْتَتَبَّتْ  
أَحْوَالُهُ فَلَمَّا آيَسَا مِنْ ذَلِكَ تَلَثَّمَا وَصَعَدَا الْعَقَبَةَ مَعَ عِدَّةٍ مِنْ أَمْثَالِهِمَا مِنْ  
الْمُنَافِقِينَ عَلَى أَنْ يَقْتُلُوهُ فَدَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى كَيْدَهُمْ وَرَدَّهُمْ بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا  
خَيْرًا كَمَا أَتَى طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرُ عَلِيًّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَبَايَعَاهُ وَ طَمَعَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَنْ  
يَنَالَ مِنْ جَهْتِهِ وَلَايَةَ بَلَدٍ، فَلَمَّا آيَسَا نَكَا بَيْعَتَهُ وَ خَرَجَا عَلَيْهِ فَصَرَخَ اللَّهُ كُلَّ  
وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَصْرَعًا أَشْبَاهِهِمَا مِنَ النَّاكِثِينَ.

با این آگاهی بود که آن دو نفر نزد محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند و بر یگانگی خداوند  
شهادت دادند و پیامبر را در این راه مساعدت نمودند و این کارها را به طمع این  
انجام دادند که پس از محکم شدن امر نبوت، هر کدام به حکومت شهری منصوب  
شوند. اما وقتی از چنین نتیجه‌ای مأیوس شدند و به آرزوی خود نرسیدند، نقاب بر  
چهره نهادند و همراه دیگر منافقین از «عقبه» بالا رفتند تا اینکه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به  
قتل برسانند. اما خداوند این کید و دشمنی را از حضرتش بر طرف نمود؛ به طوری  
که آنان به مقصود خود (قتل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) نرسیدند.

آری، طلحه و زبیر هم نظیر این دو نفر، نزد علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آمدند و با او بیعت  
کردند و هر یک امید داشتند که به حکومتی در شهری برسند؛ اما چون مأیوس  
گشتند، نکث بیعت کردند (بیعت را شکستند) و بر او خروج نمودند. این بار نیز  
خداوند هر یک از آنها را بر خاک مذلت افکند و به سرنوشت «ناکشین» نظیر  
خودشان دچار ساخت.

## پایان ماجرا

سعد می گوید: در این موقع، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همراه فرزند بزرگوارشان برای اقامه نماز برخاستند. من نیز اجازه مرخصی گرفته و از خدمتشان بیرون آمدم و به دنبال احمد بن اسحاق رفتم. ناگهان او را دیدم که گریه کنان می آید. پرسیدم: چرا گریه می کنی؟ گفت پارچه ای را که حضرت خواسته اند، گم کرده ام. گفتم: مهم نیست برو به حضرت بگو. او هم به سرعت به خانه امام علیه السلام وارد شد و بلافاصله در حالی که لبخند بر لب داشت و بر محمد و آل محمد صلوات می فرستاد از آنجا بیرون آمد. پرسیدم: چه شده؟ گفت: پارچه مورد نظر را دیدم که در زیر پای حضرت گسترده شده و بر روی آن نماز می خواند.

مانیز حمد خدای را گفتیم و رفتیم؛ ولی پس از آن، هر چند روزی که نزد مولا یمان (امام حسن عسکری علیه السلام) آمد و شد کردیم، دیگر اثری از آن کودک ندیدیم. سرانجام، روز وداع فرار رسید و من و احمد بن اسحاق و جمعی از دوستانمان خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدیم. احمد بن اسحاق در مقابل حضرت ایستاد و عرض کرد:

يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ دَنَّتِ الرَّحْلَةُ وَ اشْتَدَّ الْمِحْنَةُ، فَتَحْنُ نَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى الْمُصْطَفَى جَدِّكَ وَ عَلَيَّ الْمُؤْتَمِنِ أَبِيكَ وَ عَلَيَّ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ أُمِّكَ وَ عَلَيَّ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَمِّكَ وَ أَبِيكَ وَ عَلَيَّ الْأَيْمَةِ الظَّاهِرِينَ مِنْ بَعْدِهِمَا أَبَائِكَ، وَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ وَ لَدَيْكَ وَ تَرَعْبُ إِلَيَّ اللَّهُ أَنْ يُعَلِّيَ كَعْبِكَ وَ يَكْبِتَ عَدُوَّكَ، وَ لَا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا آخِرَ عَهْدِنَا مِنْ لِقَائِكَ.

ای پسر رسول خدا، رفتن ما نزدیک شد و اندوه ما افزون گردید. از خداوند می‌خواهیم که بر جدّت محمد مصطفی ﷺ و پدرت علی مرتضی ﷺ و مادرت سیدة النساء ﷺ و بر دو آقای اهل بهشت؛ عمویت (امام حسن مجتبی ﷺ) و پدرت (امام حسین ﷺ) و ائمه طاهرین پس از آنها ﷺ صلوات فرستد و نیز صلوات خداوند مشمول حال شما و فرزند بزرگوارتان گردد. امیدواریم که خداوند، به شما بزرگی مرحمت کند و دشمنتان را ذلیل و خوار گرداند و این سفر را آخرین زیارت ما قرار ندهد.

قَالَ: فَلَمَّا قَالَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ اسْتَعْبَرَ مَوْلَانَا حَتَّى اسْتَهَلَّتْ دُمُوعُهُ وَ تَقَاطَرَتْ عِبْرَاتُهُ ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ إِسْحَاقَ لَا تُكَلِّفْ فِي دُعَائِكَ شَطَطًا فَإِنَّكَ مُلَاقٍ لِلَّهِ تَعَالَى فِي صَدْرِكَ هَذَا فَخَرَّ أَحْمَدُ مَفْشِيًّا عَلَيْهِ، فَلَمَّا آفَاقَ قَالَ: سَأَلْتُكَ يَا اللَّهِ وَ بِحُرْمَةِ جَدِّكَ إِلَّا شَرَّفْتَنِي بِخِرْقَةٍ أَجْعَلُهَا كَفْنًا، فَأَدْخَلَ مَوْلَانَا يَدَهُ تَحْتَ الْبِسَاطِ فَأَخْرَجَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ دِرْهَمًا فَقَالَ: خُذْهَا وَ لَا تُنْفِقْ عَلَى نَفْسِكَ غَيْرَهَا، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْدِمَ مَا سَأَلْتَ، وَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَنْ يُضِيعَ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا.

وقتی احمد بن اسحاق این جمله را بیان نمود، چشمان آن حضرت پراز اشک شد؛ بطوری که بر گونه‌هایش جاری گردید و سپس فرمود: ای احمد بن اسحاق، خودت را در دعا کردن به زحمت بیهوده و امدار. به راستی که تو در بازگشت از این سفر، خداوند را ملاقات خواهی کرد. احمد بن اسحاق از شنیدن این سخن، به زمین افتاد و بیهوش شد. وقتی که به هوش آمد، عرضه داشت: شما را به خدا و به حرمت جدّت سوگند می‌دهم که مرا به پارچه‌ای مفتخر فرمایید که آن را کفن خود سازم. آن حضرت دست بر زیر و سادۀ خود نموده و سیزده درهم بیرون آورد و فرمود: این را بگیر و جز این خرج



نکن؛ زیرا آنچه را که خواستی (کفن) از دست نخواهی داد. و بدان که خدای تبارک و تعالی، اجر نیکوکاران را ضایع نمی گذارد.

و بدین ترتیب از خدمت حضرتش مرخص شدیم و به سه فرسخی «حُلوان» رسیدیم، احمد بن اسحاق تب کرد و سخت مریض شد؛ به گونه‌ای که امیدی به بهبودی خودش نداشت. بنابراین، زمانی که به «حُلوان» رسیدیم و در یکی از کاروانسراها اقامت کردیم، احمد بن اسحاق یکی از اهالی آنجا را که می شناخت، به نزد خود فرا خواند و به ما گفت: امشب از اطراف من به جای دیگر بروید و مرا تنها بگذارید. ما هم از اطرافش پراکنده شده، هر کدام به محل استراحت خود رفتیم. اما هنگامی که نزدیک صبح شد، فکرم متوجه نکته‌ای گردید.

در حال، چشمان خود را گشودم که ناگهان «کافور»، خادم امام حسن عسکری علیه السلام را در مقابل خود دیدم که می گوید: «خداوند عزای شما را نیکو گرداند و جبران مصیبتی را که به شما رسیده به نیکی بنماید. ما از غسل و کفن دوست شما فارغ شدیم؛ پس برخیزید و او را دفن کنید که او در نزد آقایان، گرامی تر از شما بود» و سپس از دیدگانمان غایب شد.

ما بر سر جسد احمد بن اسحاق جمع شدیم و به گریه و زاری پرداختیم تا آنکه او را دفن کردیم.<sup>(۱)</sup>

## توضیح مختصری درباره حدیث سعد بن عبدالله

همان گونه که سابقاً نیز متذکر شدیم، در این حدیث، نکات ظریف و حساسی از لسان مبارک امام حسن عسکری علیه السلام و امام زمان علیه السلام به گونه‌ای خاص بازگو می‌شود. خواننده دردمند و دقیق، آن را مرهم بسیاری از دردهای خود یافته و احیاناً اگر موردی در آن بیابد که به نظرش با دیگر احادیث پیرامون احمد بن اسحاق (احادیثی که نشان می‌دهد وی پس از امام حسن عسکری علیه السلام نیز زنده بود و وکیل امام زمان علیه السلام هم بوده است) سازگاری نداشته باشد، بلافاصله خط بطلان بر تمامی حدیث نمی‌کشد؛ بلکه عاقلانه و محققانه در پی رفع موانع استفاده و درک صحیح از معارف موجود در آن برمی‌آید.

به عنوان نمونه:

« آنجا که حضرت زکریا پس از شنیدن مصائبی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله در اثر شهادت حسین بن علی علیه السلام وارد می‌شود؛ از خداوند درخواست می‌کند که فرزندی به وی عطا نماید و چشمش را به او روشن کند و در جوانی مفتون محبتش گرداند و سپس او را از دنیا ببرد تا بتواند با مصیبت وارده بر رسول خدا در فقدان فرزندش همدردی کند و... آیا نباید قدری درون خود را بکاویم و به آمال و آرزوهایمان بیندیشیم؟ آیا وقت آن نرسیده است که اندکی به خود آییم و ببینیم خواسته‌های انبیا و اولیا چگونه در «کنگره عرش» می‌پیچد و صدای آرزوهای ما در این «دامگه» به چه صورت در زیر خروارها خاک برای همیشه مدفون می‌گردد؟

یا اینکه، به راستی ما جزء آن دسته از شیعیان نیستیم که اگر مال واجب و یا هدایایی را برای حضرت ولی عصر علیه السلام بفرستیم باز نگردد؟  
چقدر مطمئن هستیم؟ آیا شهادت پذیرفتن واقعیت را داریم؟  
پس خوشا به حال آن پیرزنی که با خلوص نیت و دسترنج حلال، پارچه‌ای برای مولایش هدیه می‌دهد و پذیرفته می‌شود.  
به هر حال، همان گونه که در ابتدای این خبر آوردیم، متأسفانه بعضی از گذشتگان و نیز برخی از معاصرین - به دلایلی - این حدیث را مخدوش و راویان آن را مورد قَدْح قرار داده‌اند. در پاسخ به این موارد، بهتر آن است که ابتدا سخن علامه مجلسی را در این زمینه متذکر شویم.  
علامه مجلسی در جواب نجاشی که به این خبر ایراد وارد کرده و آن را ضعیف دانسته است می‌گوید:

«شیخ صدوق<sup>(۱)</sup> به درستی روایاتی که نقل می‌کند و اطمینان به آنها دارد، دانتر از بعضی افرادی است که به حال راویان - از جمله سعد<sup>(۲)</sup> - آشنایی ندارند. بنابراین، ردّ روایاتی که [شیخ صدوق] به صحت آنها گواهی می‌دهد، آن هم فقط با وهم و گمان، چیزی نیست مگر کوچک شمردن اصل روایات و بی‌توجهی به اشخاص صالحی که راوی این احادیث بوده‌اند؛ و یا اینکه عدم شناخت و

۱- متوفای (۳۸۱ ه.ق) و به دعای امام زمان علیه السلام متولد شده و به سبب همین دعا، دارای حافظه‌ای قوی بوده است. وی ده سال پس از فوت سعد بن عبدالله اشعری متولد شده و از این نظر نیز، به احوال راویانی که از آنها روایت نقل کرده، نظیر سعد، آگاهتر از کسانی است که در زمانهای دورتری می‌زیسته‌اند.

۲- سعد، زمان امام حسن عسکری علیه السلام را درک کرده و امکان ملاقات وی با حضرتش بسیار بوده؛ زیرا وفات او تقریباً چهل سال پس از وفات امام علیه السلام صورت گرفته است. «بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۸۹».

معرفیشان نسبت به شأن ائمه طاهرين عليهم السلام باعث این گونه اظهارات شده است. لذا می بینیم [این افراد] یا بر اصل احادیثی از این دست که بر معجزات عجیب و غریبی دلالت دارد [و شاید بعضی ها تاب تحمل آن را ندارند] ایراد وارد می کنند، و یا راویان آن را مورد قدح (عیب جویی) قرار می دهند. در واقع، جرم اکثر راویانی که قدح می گردند، جز نقل این گونه احادیث نیست.<sup>(۱)</sup>

هر چند همین «بیان» مجلسی در جواب کسانی که به خبر سعد بن عبدالله ایراد وارد می کنند کافی به نظر می رسد، اما برای رفع شبهه‌هایی که در اواخر خبر بیشتر خودنمایی می کند، بی مناسبت نیست که دو نکته دیگر را متذکر شویم:

الف - در آخر خبر، به گونه‌ای به نظر می رسد که احمد بن اسحاق در بازگشت از همین سفر بوده که در «حُلوان» وفات یافته است و برای خوانندگان این سؤال پیش می آید: پس توقیعاتی که پس از آن برایش صادر شده، و یا احادیثی که زنده بودنش را پس از امام حسن عسکری عليه السلام تأیید می کند چه توجیهی دارد؟ این خود همان مسأله‌ای است که بعضی از علمای گذشته علم رجال را نیز به شک و تردید در این خبر واداشته است. در رفع این تناقض - با توجه به نقل قولهای دیگری از چگونگی زمان وفات احمد بن اسحاق - چنین به نظر می رسد که ما هم این نظر را تأیید نماییم که: «ممکن است راوی، دو خبر جدا از هم را به دنبال یکدیگر آورده باشد».

مثلاً در کتاب «نجم الثاقب»، حاج میرزا حسین نوری به نقل از کتاب «دلائل الامامه» محمد بن جریر طبری آورده است:

«پس از اینکه امام حسن عسکری علیه السلام رحلت فرمود، احمد بن اسحاق همچنان به وکالت خود از طرف امام زمان علیه السلام باقی ماند. توقیعات حضرتش به وی می‌رسید و اموال شیعیان به سوی او فرستاده می‌شد. پس از مدتی از محضر امام عصر علیه السلام اجازه خواست که به قم برود. توقیع بر قبول این درخواست صادر شد؛ اما نوشته شده بود که وی به قم نمی‌رسد و چنین شد که در راه مریض شده و در خلوان<sup>(۱)</sup> فوت نمود.»<sup>(۲)</sup>

همچنین جعفر بن معروف کشی می‌گوید:

«ابو عبدالله بلخی برای من نامه‌ای نوشت و در آن از حسین بن روح قمی یاد کرد که او گفت: احمد بن اسحاق به حضرت ولی عصر علیه السلام نامه‌ای نوشت و اجازه خواست که به حج برود. حضرت به او اجازه داد و نیز پیراهنی برای او فرستاد. احمد بن اسحاق گفت: این، خبر از مرگ من است. وی هنگامی که از سفر حج بازگشت، در «خلوان» در گذشت.»<sup>(۳)</sup>

حال اگر این گفته را در کنار گفتار حاج میرزا حسین نوری در «نجم الثاقب» قرار دهیم، اشکال خبر سعد بن عبدالله در این زمینه تا حدود زیادی مرتفع می‌شود و این نظر که: «راوی، دو خبر جدای از یکدیگر را به دنبال هم آورده است» تأیید می‌گردد.

۱- در حدیثی که اسامی ۳۱۳ تن یاران حضرت ولی عصر علیه السلام را از هر شهری نام می‌برد و تعداد آنها را برمی‌شمرد، آمده است که دو تن از این افراد، از «خلوان» (سرپل ذهاب) هستند. به نقل از «سیمای حضرت مهدی علیه السلام در قرآن» ترجمه «المحجّه فی منازل فی القائم الحجّه» ص ۶۷ و ۸۹

۲- نجم الثاقب، ص ۲۷۲، ۲۷۳

۳- اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۳۱

ب - اشکال دیگر، ممکن است در مورد «کافور» خودنمایی کند بدین صورت که اگر او خادم امام حسن عسکری علیه السلام بوده است، پس وجودش در خبر سعد بن عبدالله به چه صورت خواهد بود. در جواب می توان گفت: چه بسا وی چند سالی پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، در خدمت به امام زمان علیه السلام همچنان به وظیفه خود عمل می کرده است. به هر حال، گاهی از این اشتباهات در احادیث و اخبار پیش می آید و برخی از رجالیون نیز مطلب را بزرگتر از آنچه که هست جلوه می دهند. اما متن خبر سعد بن عبدالله گویاتر از این است که به خاطر ایرادت کوچکی - که در اثر عدم احاطه راوی در آخر خبر رخ داده است - بتوان سراسر حدیث را زیر سؤال بُرد.



در مجموع، از میان احادیث روایت شده از احمد بن اسحاق، و یا روایت شده درباره ایشان - بخصوص خبر نهم ربیع الاول و خبر سعد بن عبدالله - کاملاً می توان به مرجعیت و موقعیت علمی ایشان پی بُرد تا آنجا که شیعیان از راههای دور و نزدیک و به مناسبتهای مختلف، نزد او آمده و سؤالات و اشکالات خود را مطرح کرده و جواب می گرفته اند. نیز از توفیقاتی که شامل حال این شیعه برجسته شده است، سعادت ملاقات چهار امام معصوم است؛ با آن شناخت و معرفتی که از یک عالم شیعی نسبت به امامش می توان سراغ نمود.

تعاریفی هم که از ناحیه ائمه معصومین علیهم السلام دربارهٔ احمد بن اسحاق شده است، و اینکه او را محرم اسرار خویش دانسته و همواره مورد توجه قرارش داده‌اند؛ تا آنجا که سالها از طرف امام حسن عسکری علیه السلام سیمت و کالت داشته و پس از ایشان نیز در زمان غیبت صفرای ولی عصر علیه السلام همچنان بر و کالت خود باقی بوده و... همه و همه گویاترین سند بر جلالت قدر و بزرگی شأن این عالم اهل بیت می‌باشد.

پروردگارا، از در گاهت مسألت می‌نماییم که در این ایام کوتاه عمر دست ما را در دست این چنین مردانی قرار دهی که خیر دنیا و آخرت خود را بفهمیم و عمر را بیهوده تلف ننماییم.

# فصل پنجم



# احمد بن اسحاق و مسجد امام حسن عسکری علیه السلام در قم

در کتابهایی که درباره تاریخ قم و مشاهد و مساجد و آثار این شهر نگارش یافته، درباره مسجد امام حسن عسکری علیه السلام چنین آمده است:

۱- «مسجد جامع عتیق قم، منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام از کهن ترین مساجد این شهر است. دور نیست، آن همان «مسجد عتیق» نخستین مسجد بنا شده در این منطقه باشد که پیشتر آتشکده بوده و احوص بن سعد اشعری آن را ویران ساخته و بر جای آن مسجد مزبور را در نزدیکی پل بساخته و گرداگرد آن، رواقها بگردانیده است»<sup>(۱)</sup>.

۲- «این مسجد به خاطر انتساب آن به امام یازدهم علیه السلام از دیر زمان مورد توجه بسیار بوده است. در وجه این نسبت، مردم قم معتقدند که آن را احمد بن اسحاق اشعری و کیل امام عسکری علیه السلام در قم به دستور آن حضرت و از محل وجوه شرعی و در آمد موقوفات امامان اهل بیت علیهم السلام در این شهر بنا نهاد لکن بنای احمد بن اسحاق را یک ضفّه می دانند»<sup>(۲)</sup>.

۳- «مردم قم، آن را مسجدی می دانند که در زمان امام حسن عسکری علیه السلام

۱- تربت پاکان، ج ۲، ص ۱۱۵

۲- تربت پاکان، ج ۲، ص ۱۱۶

و به دستور آن حضرت و بنا بر مشهور، به وسیله احمد بن اسحاق اشعری، و کبل وی در قم بنا شده است و تداول چیزی در میان مردم که از نسلی به نسلی دیگر رسیده است؛ جزو معتبرترین اسناد محسوب می شود»<sup>(۱)</sup>.

به هر روی، این مسجد، سابقاً در خارج از شهر قم و به فاصله‌ای نه چندان دور از حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام واقع بوده که در اثر گسترش شهر، اکنون در میان خیابانهای اطراف و انبوه ساختمانهای کهنه و نو، به گونه‌ای پنهان شده است.

شبستان مسجد، با ستونهای آجری قدیمی و درهای متعددی که به درون آن باز می شود، جلوه‌ای متفاوت با مساجد امروزی را به نمایش می گذارد و معنویت خاصی را - با توجه به اینکه منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام است - در بیننده ایجاد می نماید.

موقعیت کنونی بنای اصلی مسجد و اضافات اخیر که در کنار آن صورت گرفته، در چهار راه بازار بوده و دارای سه در ورودی از خیابانهای اطراف به داخل حیاط مسجد است. این مسجد از شمال به خیابانی معروف به مسیر «پل علی خانی» از غرب به رودخانه (خیابان حضرتی) و از سمت شرق به خیابان آستانه محدود است.

## «سرپل ذهاب» و آستان احمد بن اسحاق در گذشته و حال

«ذهاب» را گاهی به صورت «زهاب» هم نوشته‌اند که در لغت به معنی آب مقطر خوب می‌باشد. همچنین به چشمه و منبع نیز اطلاق شده و شاید در قدیم، مناسبتی هم از این بابت داشته است.

در «جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان»<sup>(۱)</sup> آمده است: «سرپل ذهاب در محل قصبه قدیمی واقع است که آشوریان آن را کالمانو، (kalmanu) و عرب خلوان می‌گفتند».

اما اکنون «سرپل ذهاب» شهرستان کوچکی در غرب کرمانشاه و شرق قصر شیرین<sup>(۲)</sup> (مرز ایران و عراق) است و در فاصله ۳۰ کیلومتری آن شهر قرار دارد. فاصله‌اش با کرمانشاه تقریباً ۱۴۲ کیلومتر است و در مجموع منطقه‌ای گرمسیر می‌باشد.

آستان احمد بن اسحاق که در این شهرستان قرار دارد، از گذشته‌های دور مورد توجه شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام بوده است؛ چه، بر سر مزار او همواره بنایی - هر چند محقر - بوده است که مردم به زیارت آن می‌رفته‌اند.

در گذشته، این بنا - به نسبت کمکهایی که از طرف افراد و اهالی سرپل ذهاب صورت می‌گرفته - چند بار مرمت و بازسازی شده است؛

۱- ج ۱، ص ۴۷

۲- قصر شیرین، شهرستانی است که به فاصله اندکی از مرز ایران و عراق قرار دارد. در قدیم از آنجا به مرز خسروی رفته و پس از گذر از مرز خسروی، وارد خاک عراق می‌شدند.

ولی نه آن چنان که در خور توجه عموم و شایسته مقام احمد بن اسحاق بوده باشد. مضافاً بر اینکه به علت پایین بودن مرقد این بزرگوار از سطح زمین، زائران می‌بایست چند پله را پایین می‌رفتند تا بتوانند صاحب قبر را که مدفنش با ضریح محقر و کوچکی پوشیده شده بود، زیارت کنند. با سوابقی که از این بارگاه سراغ داریم، تا سالهای قبل از ۱۳۶۸، توجه چندانی به آن نمی‌شده و همچنان محقر باقی بوده است. به همین خاطر، برخی از علمای گذشته شیعه که موفق به زیارت این آستان شده‌اند، موقعیت آن را این گونه توصیف نموده‌اند:

«خلوان همین زهاب معروف است که در راه کرمانشاه است به بغداد و قبر آن معظم (احمد بن اسحاق) در نزدیک رودخانه آن قریه است به فاصله تقریباً هزار قدم از طرف جنوب و بر آن قبر بنای محقری است خراب و از بی همتی و بی معرفتی اهل ثروت آن اهالی، بلکه اهل کرمانشاه و مترددین، چنین بی نام و نشان مانده و از هزار نفر زوار، یکی به زیارت آن بزرگوار نمی‌رود با آنکه کسی که امام علیه السلام خادم خود را به طی الارض با کفن برای تجهیز او بفرستد و مسجد معروف قم را به امر آنجناب بنا کند و سالها و کیل در آن نواحی باشد، بیشتر و بهتر از این باید با او رفتار کرد و قبرش را مزار معتبری باید قرار داد که از برکت صاحب قبر و به توسط او به فیضهای الهیه برسند»<sup>(۱)</sup>

علمای دیگری نیز که خواسته‌اند در آثار خود، این بارگاه را معرفی کنند به همان متن فوق اکتفا کرده‌اند.<sup>(۲)</sup>

۱- نجم الثاقب، ص ۲۷۳

۲- حاج شیخ عباس قمی در «منتهی الآمال» و سید محسن امین در «اعیان الشیعه»

اما از سال ۱۳۶۸ تا کنون، به همت افرادی دلسوز در اداره کل اوقاف استان کرمانشاه کارهای بسیاری بر روی این بارگاه انجام شده است: ساختمان جدید الاحداث آستان احمد بن اسحاق، بر اساس آیین نامه ۲۸۰۰ ایران، تا حد ۹۵٪ کارهایش به انجام رسیده است. این ساختمان دارای ۲۲۰۰ متر مربع زیربنا (با احتساب گنبد و گلدسته‌ها) بوده و کل مساحت عرصه آن ۱۰۰/۰۰۰ متر مربع می‌باشد. هزینه‌ای که جهت بازسازی این بنا صرف شده، تا پایان سال ۱۳۷۵ مبلغ ۸۶۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال می‌باشد که تماماً از محل اعتبارات ستاد بازسازی استان تأمین گشته است.

#### مشخصات فنی:

- اساس بنا اسکلت فلزی و آجر است.
- ساختمان اصلی دارای چهار رواق بزرگ، چهار رواق کوچک، یک رواق دورتادور از خارج بنا و خود حرم می‌باشد.
- مدخل ورودی حرم را سردری بزرگ به عرض ۱۲ متر و ارتفاع ۱۶ متر تشکیل می‌دهد.
- گنبدی آبی رنگ به ارتفاع ۲۷ متر و قطر ۱۵ متر با دو گلدسته به ارتفاع ۲۷ متر در دو طرف آن، که جلوه‌ای خاص به این بارگاه داده‌اند.
- بقعه مذکور، بجز سردر بزرگی که مدخل ورودی و اصلی حرم را تشکیل می‌دهد، دارای سه سردر فرعی نیز می‌باشد.
- ضریحی که بر روی قبر بنا شده، با آب طلا و کرم زینت یافته و ابعاد آن  $۲/۲۰ \times ۱/۸۰$  و به ارتفاع ۲/۵ متر می‌باشد.
- نمای ساختمان از خارج، آجر ۵ سانت اصفهان است.
- برای معماری داخلی از نماهای متفاوتی استفاده شده است:

کف و ۱/۵ متر از بدنه (دورتادور) با سنگ مرمر سبز مزین شده و بقیه تا زیر سقف با آجر ۳ سانت اصفهان با ملاط کاشی فیروزه‌ای تزئین گردیده است. سقف و رواقها نیز با آجر و کاشی سنتی به صورت گره انجام گرفته است.

البته در برنامه‌های آینده برای هر چه با شکوه‌تر کردن این بارگاه: احداث زائرسرا، واحدهای تجاری و دیگر تأسیسات لازم در نظر گرفته شده است.

در خاتمه امیدواریم که هر چه زودتر «راه کربلا» باز شود و شیعیان ایران بتوانند «در راه سفر به کربلا»، این آستان را نیز زیارت کنند و توشه‌ای دیگر بر توشه‌های آخرتی خود بیفزایند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

۷۶/۱۰/۱۵